

جنگ چالدران*

نصرالله فلسفی

۱- روابط ایران و عثمانی در آغاز دولت صفوی

زمانی که شاه اسماعیل اول صفوی در سال ۹۰۲ هجری قمری، الوند بیگ بایندری آق قویونلو را، در محل شرور نزدیک قلعه نخجوان شکست داد و شهر تبریز پایتخت امیران ترکمان آق قویونلو را گرفت، و در آنجا رسماً بر تخت پادشاهی ایران نشست (دوم ماه رمضان ۹۰۷)، سلطان بایزیدخان دوم، پسر سلطان محمدخان دوم فاتح قسطنطنیه، سلطان عثمانی بود.

سلطان بایزیدخان تا این تاریخ همواره بر پیشوایان صفوی، که برای ترویج و تقویت مذهب شیعه تحصیل قدرت و سلطنت شمشیر می‌زدند، به چشم بدگمانی و خصومت می‌نگریست، و امیران بایندری آق قویونلو را، که دشمنان و حریفان سیاسی و مذهبی آن خاندان بودند، در برانداختن دولت صفوی تحریض و تشویق می‌کرد.

مثلاً چون در سال ۸۹۳ هجری قمری، شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل در

*. مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره ۲، صص ۵۰ تا ۱۲۷.

جنگی که با فرخ یسار شروانشاه^(۱) و سلطان یعقوب آق قویونلو کرد، کشته شد^(۲) (۲۰ ماه رجب) در جواب نامه‌ای که امیر آق قویونلو در مژده این پیروزی برای او فرستاده بود، چنین نوشت:

... و از استیلا و تغلب فرق ناحیه بایندریه، آیدهم الله، بر گروه ضاله
حیدریه، لعنهم الله و دمرهم، جهانیان را فرحت درفروده و از اشعه شمع این
فتوح و فیروزی انجمن روم و شام را نور و صفا افزود.

لاله صفت صوفی اگر سر کشد

با کله سرخ ز فرمانبری

غرفه خون باد کلاه و سرش

با دل چون قیر ز یزدان بری^(۳)

چهارده سال بعد هم که شاه اسماعیل به خوانخواهی پدر برخاست و الوندیگ بایندری آق قویونلو، برادرزاده و جانشین سلطان یعقوب، را در محل شرور شکست داد، و در تبریز بر تخت پادشاهی ایران نشست، سلطان بایزیدخان باز از روابط دوستانه خویش با امیران بایندری آق قویونلو، که به سبب نفاق و اختلافات خانوادگی ناتوان و زبون گشته بودند، دست برداشت و همچنان ایشان را به اتفاق و یگانگی، و برانداختن جماعت ضال مصلّ قلباش تشویق و تحریض می‌کرد. از آن جمله در جواب نامه‌ای که الوندیگ پس از شکست «شرور» بدو فرستاده و از وی برای دفع شاه اسماعیل و بازگرفتن تبریز کمک خواسته بود، نوشت:

«... و طائفه یاغیه قلباشیه، خذلهم الله، گرچه شعله‌های آتشین از کلاه

سرخ نکبت اندود به گیتی درانداخته و چون مجوسیان روز بادگان (؟) آتش

پارها را فرا فرق سر برداشته، و از پیچش فوطهای کبود جهان را پردود

ساخته^(۴)، و چون میل آتشین از آن سرزمین نمایان شده.

دمی کو کشد لشکر نامور به تیغی زند گردن تاجور

یقین است که مناره بلند در پیش کوه الوند پست نماید. و چون کار از مواظط گذشته و موقوف به توفیق الهی مانده، مأمولست که علی‌الدوام با غیرت تمام کوشیده و قوف بازو را روی اقدام به حرکت درآورده با جمیع فرق ناجیه اتفاق فرموده و تبرا از خویشتن‌داری کنان متوکلاً علی الله الملک المنان عزم جزم بر قلع و قمع آن طاغیة یاغیه و دفع و رفع گروه مکروه ضاله گماشته، بیش از آن که شرار فتنه بالا گیرد به انطفاء در کوشند، باشد که به توفیق الله به خاک سیاه پایمال ساخته نام و نشان آن ملاعین را از صفحه جهان بزاینند و عالمیان را به اخبار مسرت آثار فتح و فیروزی شاد و خرم گردانند و همت بی- همتای همایون ما را مبذول و مصروف شمرده خلاف آن تصور ننمایند ... و از اعلام سوانح حالات عطالت و اغفال جائز نشمرند که ازین جانب حسب- اشاره به وجهی که لازم آید تقصیری نخواهد نمود^(۵)»

الوندبیگ به تحریک سلطان بایزیدخان بار دیگر در سال ۹۰۸ هجری قمری، به امید باز گرفتن آذربایجان، به جنگ شاه اسماعیل رفت، اما این بار نیز شکست یافت و به بغداد گریخت. شاه اسماعیل در همان سال سلطان مراد بایندری آق قویونلو، پسر سلطان یعقوب را هم، که در عراق عجم و اصفهان و فارس سلطنت می‌کرد، در محل آله قولاقی نزدیک همدان شکست داد، و قسمت بزرگی از مرکز ایران را نیز به تصرف آورد.

چون خبر فتوحات شهریار صفوی به استانبول رسید، سلطان بایزیدخان برای اینکه از حقیقت احوال دولت نورسیده صفویه و قدرت واقعی شاه اسماعیل اول آگاه شود، نامه‌هایی به حکام سرحدی ایران و عثمانی فرستاد و ازیشان درین باره اطلاعاتی خواست. از آن جمله در همان سال نامه‌ای به حاج رستم بیگ

مکری از امیران کرد نگاشت که:

« ... مدت مدیدی است که خصوصت جماعت قزلباش به ارباب دولت بایندریه به چه انجامید، علی ما هوالواقع معلوم نواب کامیاب ذوی الاقتدار، و معروض عتبه علیه فلک مقدار، و حضرت بزرگوار ما نشد. حالیا برای استعلام احوال دارنده کتاب مستطاب قدوة الاقران کیوان چاوش بدان طرف فرستاده شد، و اولکای جای شما متصل آن نواحی است و به حقیقت حال تمام معلوم شماست. چون دارنده مکتوب شریف به شرف ملاقات مشرف گردد، از اخبار صادقانه و وقایع آن جانب هرچه پیش شما تحقق پذیرفته است به مشارالیه آنها، نواب کامیاب دارید، و این معنی را سبب عنایت شاهانه ما دانید، و هرچه معلوم نموده باشند اصلاً کم نکرده شیمه صداقت را به ظهور آورید. تحریراً فی اول الربیعین سنه ثمان و تسعمائنه.»

امیر کرد پس از چندی به او جواب داد که:

« ... آنچه از استفسار احوال قزلباش مذهب خراش، لعنهم الله و دمرهم تنبیه فرموده بودند، قصه آن طایفه یاغیه حالا برین منوال است که به الوندخان گزند رسانیده و از آنجا به عراق عجم رفته مرادخان را منهزم و منکسر ساخته و در عراق عرب کار پرناکیان^(۶) را پرداخته و با چراکسه مصر^(۷) مصالحه و اتحاد نموده حالا عزیمت دیار بکر و مرعش داشته، احوال ایران از بیداد ایشان پریشان، و اکثر بلاد و نواحی از ظلم و حیفشان ویران گشته، امید از فضل یزدان است که قلع و قمع گروه یاغیان به گرز و سنان غازیان و تیغ خونفشان مجاهدین خداوندگار اسلامیان و شهنشاہ زمان میسر و مقدور گردد^(۸)...»

سلطان بایزیدخان چون دریافت که دولت امیران آق قویونلو محکوم به

انقراض گشته و قدرت و سلطنت شاه اسماعیل در ایران تزلزل‌ناپذیر است، ناگزیر به ظاهر با پادشاه صفوی از در دوستی و مدارا درآمد، و در سال ۹۱۰ هجری قمری سفیری به نام محمدچاوش بالابان با تحف و هدایای شایسته به دربار ایران فرستاد و او را به فتح عراق و فارس تهنیت گفت.

ولی چون گروهی از پیروان مذهب تسنن از ایران هجرت کرده به دولت عثمانی (روم) پناه برده بودند، و ازین گروه شنیده بود که شاه اسماعیل و صوفیان شیعه نسبت به مردم سنی مذهب ایران تعدی و ستمکاری بسیار روا می‌دارند، دو نامه به زبان ترکی به شهریار ایران نوشت که در یکی فقط او را به فتح عراق و فارس تبریک گفته بود، و در دیگری گذشته ازین تبریک، به شاه اسماعیل نصیحت کرده بود که از ظلم و تعدی دست باز دارد و به هوای نفس و تعصب خون بیگناهان را نریزد، به فرستاده خود سپرده بود که اگر آنچه درباره تعدیات پادشاه صفوی شنیده است به حقیقت نزدیک بود، نامه نصیحت‌آمیز وی را بدو دهد گر نه نامه دیگر را تقدیم کند.

فرستاده چون به ایران آمد و دریافت که آنچه مهاجران سنی گفته‌اند حقیقت داشته است. نامه‌ای را که حاوی اندرزهای سلطان بود به پادشاه ایران تقدیم کرد. چون این نامه از لحاظ تاریخی اهمیت بسیار دارد ترجمه آن را در اینجا نقل می‌کنیم:

نامه سلطان بایزیدخان به شاه اسماعیل

«جناب امارت مآب حکومت نصاب سیادت انتساب، مبارز السلطنه و الحکومه، صاحب الفتح الجزیل ابن الشیخ سلطان حیدرالصفوی امیر اسماعیل اسس الله بنیان عدله و افضاله الی یوم‌الدین را که مقام فرزند ارجمند این ولاء،

و مؤسس اساس سلطنت والا و سر سلسله دولت اعلی و جانشین کیخسرو و داراست. اولاً به سلام سلامت انجام همایون ما مفتخر ساخته، ثانیاً ابواب گله بل شکایت گشوده اظهار می‌نمائیم.

«بعد از اینکه آن فرزند عالیمقام به عزم کشیدن انتقام پدر حیدر سیر از گیلان خارج کرد و با فرخ یسار شروانشاه جنگید و به یاری بخت برو ظفر یافت و بسزا رسانید، بعد با الوند لوند محاربه نمود. به هزیمت گرفتار ساخت و بالشرف والاجلال در تبریز گلپیز بر اورنگ خسرو پرویز جلوس کرد و کامکار شد، آنگاه که این دو نوید مسرت پدید در مرز و بوم روم شایع گشت بسیار خرسند شدم و منتضر قدوم بشیری یا بشارتنامه مخصوص ماندم که در ورود آن جواننامه تهنیت‌آمیزی با سفیر مخصوص بفرستم. چون اعلام ازین قبیل وقایع عظیمه از عمده تکالیف حکمداران است. هنوز از آن جانب نه بشیر و بشارت و نه اشارتی واقع شده بود، که بشارت دیگر درین کشور شایع گشت و معلوم شد آن امارت مآب خطه وسیعه عراق و فارس را نیز از وجود مظلمه آلود بایندریه پاک و به آفتاب نجدت تابناک کرده بالیمن والاقبال ضمیمه ممالک مفتوحه امیرانه نموده‌اند. چون این خبر شادی اثر تشنیف‌ساز صماخ مسرت گردید و بشارت نامه نیز از آنجانب نرسید، لازم آمد که فتوحات پی‌درپی آن سیادت مآب شهادت نصاب را تبریک و تهنیت گفته در طریقه اخلاص کیشی و مودت گستری تقدم بجویم، و درین ضمن یعنی وصایای بی‌غرضانه هم به‌گوش هوش آن نتیجه خانواده ولایت رسانیده نظر دقت باقطنان آن امارت مآب را در باب تعمیق مضار چند مسئله منعطف سازیم:

اولاً - در اکثار و اسراف در قتل که باعث کوتاهی عمر و سبب بدنامی ابدی و در شرع و عقل غیرممدوح و مقدوح است، تابع هوای نفس جوانی نشده اجتناب فرمایند. البته شنیده‌اند که نام حجاج و چنگیز و تیمور را اعالی و ادانی به چه عنوان به زبان آورده و می‌آورند.

ثانیاً - لازم نیست که ترویج و تعمیم یک طریقهٔ مخالف عامهٔ مسلمین را از برای پیشرفت امور سلطنت سه روزهٔ دنیا آلت قرار داده در میان امت خیرالبشر تفرقه بیندازند و به واسطهٔ این تباعد و تنافر الی آخرالایام امت مرحومهٔ ستمدیدهٔ حضرت خیرالانام را دشمن همدیگر ساخته قوای مادیه و معنویهٔ اسلام را بکاهند و به این وسیله باعث دست‌اندازی اعدای دین بر ممالک مسلمین شوند.

ثالثاً - قبور و مساحد و تکایا و زوایا و سایر آثار سلاطین و امرا و علمای سالفین و سابقین را نگذارند که بعضی نادان‌های صوفیه به اغوا و اغرای انبوهی از مغرضین، که می‌خواهند موقوفات آنها را ملک قرار داده غصب کنند، خراب نمایند، چه آنها اسناد و حجج مالکیت اسلام در آن ممالک و داعی ذکر جمیل شاهیر رجال امت حضرت حبیب رب‌الاینام است.

رابعاً - استمالت به عدل و انصاف در قلوب اهالی مؤثرتر از اظهار بطش و شدت و خونریزی است. بهتر این است که در هر امر مساوات و عدالت و حریت مشروعهٔ اهالی برای آن امارت‌مآب پیشه گشته مرغ قلوب اهالی را به دام صدق نیت و حسن سلوک شکار کرده کسی را نرنجانند و طوری رفتار نمایند که اهالی آن مرز و بوم وطن آباء و اجدادشان را ترک نموده به خارج هجرت نکنند. زیرا آبادی مملکت و بقای دولت به خشنودی رعیت از حکومت است. هرگاه ایرانیان از حکومت اتراک «بایندریه» خشنود می‌بودند، آن سیادت‌مآب آن قدر ممالک را نمی‌توانست به آسانی فتح نماید.

ایران مملکتی است که چندین سلاله از حکمداران معتبر قبل از اسلام در آن اقلیم نوسن سلطنت رانده و بعضی از حکمداران آنها نیز در اغلب آبادی‌های ممالک روی زمین به یاری همان ایرانیان فتح‌های بسیار ممدوح کرده بین‌السلاطین به نام نیکی تفرّد جسته‌اند.

ایرانیان نیز ملتی بوده و هستند که تا پادشاه از نجبا و از خودشان نباشد به میل انقیاد و اطاعت نمی‌کنند و می‌خواهند که پادشاه آنها در یکی از پایتخت‌های

ایران ساکن شده خود را ایرانی بشناسد، و ایرانیان را نیز ملت حاکمه قرار داده به عدالت راه رود. *لله الحمد و المنة أن جناب شهامت مآب که از تمامی ایرانیان حسیب و نسیب و نجیب تر و منسوب به یکی از خانواده‌های قدیم و معروف و ممدوح‌ترین ایران و صاحب انصار و اعوان هستند، اگر عدالت را پیشه و ترفیه و آسودگی رعایا و برایا را همیشه اندیشه فرمایند، اهالی ایران بالطلوع والرضا و اهالی هندوستان و ترکستان نیز فقط به یک توجه آن ولاریقه تابعیت و اطاعت را بر رقبه عبودیت و رقیّت نهاده در بقاء و ارتقای دولت صوفیه صوفیه جانسپارانه خواهند کوشید. اما در عکس معامله هرگاه نحیف سیف مالک ایران هم باشند، از شرق و غرب دولت و مملکت خود را هدف تیر عداوت عامه مسلمین قرار داده آنی آسوده از هجوم و اقتحام حکمداران و امراء عامه اسلام نمانده مملکت ایران محصور و اهالی آن در انظار مسلمین مقهور خواهند شد. پس، چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟ مملکت پادشاه می‌خواهد، پادشاه مملکت و رعیت، و این هر دو به عدالت معمور و مرفه می‌شود. پادشاه با دین و مذهب، که از امور معنویه و اخرویه است، چه کار دارد. اگر آن سیادت مآب نصایح مشفقانه اینجانب را اصغاء و قبول فرمایند، شکی نیست که همیشه دولت ابد مدت عثمانی را ظهیر و معین امارت و حکومت آن ولا یافته عندالاقضا معاونت فعلیه هم خواهند دید، و ما علینا الالبلاغ.*

«چون درین ولا بنا بر تأسیس اساس و داد و تمهید لوازم اتحاد و ابلاغ آن نصایح قدوة الامائل والاقران محمد چاوش بالابان زید قدره، به موجب سیاهه ملفوفه حامل بعض هدایا ارسال نموده رفت تا شرایط رسالت و روابط محبت را کما ینبغی از اینجانب مؤدی کرده دقیقه معوق نگذارد و آنچه به زبانی سفارش شده است، در وقت تقریر مجاز و مرخص فرموده خلافی در آن ملحوظ نفرمایند که از معتمدان و بندگان صداقت نشان قدیمی و صادق‌القول جبلی است و بعد از تلاقی و کسب صفا حسب‌القبول والرضا حسن اجازت و

رخصت انصراف ارزانی داشته به توفیق الله عزوجل روانه اینجانب فرمایند.
باقی ابواب معدلت و جهانداری به فزونی عمر و بختیاری گشاده باد الی یوم
التناد برب العباد.^(۹)»

شاه اسماعیل با آنکه نصایح سلطان با یزیدخان را نشنید و پس از آن باز
در ترویج مذهب تشیع در ایران با کمال خشونت و قساوت رفتار کرد، به ظاهر با
سلطان عثمانی به راه صلح و دوستی می‌رفت و از هرگونه اقدامی که بهانه
مخالفت آشکار و مایه بروز جنگ میان دو دولت گردد، دوری می‌جست. زیرا
دشمنی نیرومند مانند محمد شاهبخت خان ازبک معروف به شیبک خان از طرف
خراسان سلطنت نوینادش را تهدید می‌کرد، و امیرزادگان آق قویونلو هم هنوز
برای تجدید حکومت از دست رفته خویش، از پای ننشسته بودند. به همین سبب
سفیر عثمانی را با نامه‌ای دوستانه^(۱۰) و هدایای شایسته باز گردانید.

پس از آن سلطان یزیدخان چون دریافت که شاه اسماعیل و صوفیان
قزلباش به نصایح وی توجهی نکرده و نسبت به پیروان مذهب تسنن همچنان با
خشونت و ستمکاری رفتار می‌کنند، به حکام ولایات آسیای صغیر فرمان داد که
از مسافرت رعایای عثمانی به ایران جلوگیری کنند و مهاجران ایرانی را که به
خاک عثمانی می‌آیند به مهربانی بپذیرند و املاک و خانه‌ها صوفیانی را که پیش
از صدور این فرمان به ایران رفته‌اند به ایشان سپارند.

به همین سبب شاه اسماعیل در سال ۹۱۲ هجری، که در خوی قشلاق
کرده و با برخی از طوائف کرد در جنگ بود، نامه‌ای به سلطان عثمانی نوشت و
از او خواهش کرد که به حکام و مأموران ترک در ولایات مجاور ایران دستور
دهد که از آمدن مریدان و معتقدان خاندان صفوی به ایران جلوگیری نکنند.

سلطان بایزیدخان نیز در نامه‌ای دوستانه به او پاسخ داد که بسیاری از رعایای وی به بهانه زیارت اردبیل و درک خدمت پادشاه صفوی به ایران می‌آیند تا از خدمت سربازی بگریزند. معهدا «چون اشارت شریف در رسید حکم فرمودیم که هر فردی ازین طبقه در وقتی که داعیه زیارت اولیاء الله علیهم الرحمة نمایند بر سبیل باز آمدن هیچ احدی مانع و دافع نگردند تا طریقه محبت چنانچه دلخواه طرفین و مقصود جانبین است معمور و دائر گردد و رشته محبت لاینقطع غیر منقطع شود^(۱۱)...»

شاه اسمعیل هنگامی که در تابستان سال ۹۱۳ هجری قمری برای سرکوبی علاءالدوله ذوالقدر^(۱۲)، که با سلطان مراد آق قویونلو وصلت کرده بود و آذربایجان را از جانب مغرب تهدید می‌کرد، عازم البستان گردید، چو ناگزیر بایستی از حدود قیصریه، که در قلمرو سلطان بایزیدخان بود، بگذرد به سپاهیان خود فرمان داد که در متصرفات سلطان متعرض جان و مال مردم نشوند و با رعایای او به مهربانی و دوستی رفتار کنند، در همان حال نامه‌ای به سلطان بایزیدخان نوشت که:

«... انهای رأی ملک آرای عقده‌گشای آنکه در تاریخ دوازدهم شهر ربیع - الثانی در یورت نخربورنی واقع شد^(۱۳) و از آنجا کوچ بر کوچ توجه به جانب مخالفان مصمم است، و محبت و عهد به دستوری که سابقاً مقرر بود به همان دستور فیما بین مؤکد است و خلل‌پذیر نیست. و در این اوقات فرخنده ساعات عبور ولایات دارالاسلام روم واقع شد یساق کرده بودیم که مطلقاً غازیان عظام و عساکر نصرت فرجام پیرامون اموال رعایای آن بلاد نگردند و تعرض نرسانند و جمعی که به واسطه عبور معکسر ظفر پیکر منهزم شده بودند، استمالت داده به محل و مقام خود آیند که اصلاً با ایشان از هیچ وجه مهمی

نیست ... چون غرض تأکید روابط محبت و القاء مواد مودتست زیادت اطناب نرفت ...»

سلطان بایزیدخان در جواب این نامه شاه اسمعیل را «شهریار اعظم و تاجدار اکرم، ملک ممالک عجم و نوئین بلادالترک والدیلم، جمشید دوران و کیخسرو زمان المؤید من عندالله، الملک الجلیل شاه اسمعیل اسس الله قواعد عدله و عمره و آیده بتوفیقه و نصره ...» خطاب کرده و نوشته بود که:

« ... مکتوب بلاغت اسلوب ... در ایمن ساعات و اشرف اوقات رسید و از وصول موکب متبرکش به قیصریه محمیبه خبیر و آگاه ساخت. امراء آن مرز و بوم را در تقدیم مراسم یک جهتی تأکید نموده اعلام رفت که در باب اتحاد و صفای ذات البین دقیقه فوت نمایند و همواره در خلوص ووداد و رضای طرفین کوشند ... و چون رسوخ مودت و بیگانگی آن سلطنت مآب عدالت مناب به درجه کمال و کمال درجه وضوح پیوسته سکنه آن مرز و بوم از قدوم نصفت رسوم منضجر نگشته رعایت خاطر همایون و جانبگیری ما را در هر باب محمی و مرعی داشتند و با علو شأن شمه از آن معطل و معوق نگذاشته، ان شاءالله الاعزالاکرم ازین جانب نیز همان شیوه مرضیه را معمول نموده شکل خلاف صورت پذیر نخواهد گشت و فواید این نعمت جلیله به ساکنان ممالک طرفین سمت ظهور یافته و فضل و شکر آن به صحایف اعمال مندرج شده ثواب عظیم خواهد رسید^(۱۴) ...»

در آغاز سال ۹۱۶ هجری قمری، شاه اسماعیل به عزم جنگ با محمدشاهبخت خان شیبانی ازبک، معروف به شیبیک خان، پادشاه ترکستان و ماوراءالنهر، به خراسان لشکر کشید، و به شرحی که در تاریخ سلطنت او باید دید، پادشاه ازبک را در نزدیکی مرو شکست داد. شیبیک خان در این جنگ کشته

شد، و شاه اسماعیل به سبب کینه سختی که از او در دل داشت، فرمان داد جسدش را صوفیان خوردند^(۱۵) و کاسه سرش را در طلا گرفتند و از آن جامی ساختند که تا پایان عمر در آن شراب می خورد. پوست سرش را نیز پر از کاه کرد و با سفیری برای سلطان بایزیدخان فرستاد.

سلطان عثمانی که با شیبک خانن به سبب اشتراک مذهب و زبان روابط و مکاتبات دوستانه داشت، از این کار شاه اسماعیل، که نشانه‌ای از عداوت باطنی وی بود، رنجیده خاطر و خشمگین شد. مخصوصاً پسرش سلیم، که بعد از او به سلطنت عثمانی رسید، از مشاهده سر شیبک خان به قدری متأثر و اندوهگین گشت که کینه شاه اسماعیل را بیش از پیش در دل گرفت و بسیاری از مورخان ترک این امر را از علل اساسی جنگ چالدران شمرده‌اند.

در همان حال شاه اسماعیل صوفیان و مریدان شیعی مذهب خاندان صفوی را در ولایات عثمانی به تاخت و تاز و مردمکشی تحریک می کرد، چنان که به دستور وی در سال ۹۱۷ هجری، شاه‌قلی بابا از سران صوفیه تکه‌لو، ولایات تکه و قرامان و سیواس را غارت کرد و به شرحی که در صفحات بعد خواهیم گفت، جمعی از سرداران و سربازان عثمانی را کشت.

سلطان بایزیدخان به علت آنکه در این زمان پیر و فرسوده و در داخله کشور گرفتار عصیان پسر کوچک خود سلیم بود، از دشمنی آشکار و اقدام به جنگ با شاه اسماعیل احتراز می کرد و ناگزیر در برابر تهدیدات و تحریکات شهریار صفوی بردباری و ملایمت می نمود. به همین سبب نیز چون از تاخت و تاز «شاه‌قلی بابا» و غارت و کشتار او در ولایات عثمانی خبر یافت، به نوشتن نامه‌ای که ترجمه آن را در اینجا نقل می کنیم، قناعت کرد:

نامهٔ سلطان بایزیدخان به شاه اسماعیل

«بعد الالقاب ... ای جوان کم تجربت، باز نصیحتی از پدر بشنو. از برای قبولانیدن مذهب تازه‌ات خون مسلمانان را مریز، و وعید «من قتل مؤمناً متعمداً فجزائه جهنم خالدین فیها» را از خاطر دور مدار. طریقهٔ اجداد عظامت انارالله برهانم را مسلک خود ساز. فرستادن پوست شیبک‌خان سلاطین شجاعت آئین عثمانیان را گرفتار خوف و تلاش نمی‌کند. بعضی اشخاص ملعنت اختصاص را به این مملکت فرستادن و جهال نیک و بد نفهم این ممالک را به وسیلهٔ ایشان بالاغفال به ایران کوچانیدن و در راهگذارشان آبادی‌ها را تاراج و اهالی مسکونه را مقتول گردانیدن کار دزدان است، نه کار پادشاهان. مملکت ایران مانند پلی است که میان دو اقلیم بسیار وسیع اسلام‌نشین قرار دارد. این پل محتاج به یک محافظ با اقتدار است که هنگام لزوم در سرپل جلو دشمن اسلام را بگیرد و بامداد غازیان نگذارد که حمله آوران از پل به اقلیم دیگر بگذرند و به خرابی بپردازند. از روش کارهای فوق‌الطبیعه استنباط می‌شود که حضرت مالک الملک شما را به جهت محافظت آن پل انتخاب کرده موفق به فتح و نصرت می‌نماید. پس لازم و واجب است که تشکرات مقتضیهٔ خداوندی را به جای آورده قدر این نعمت عظمی را بدانید و این پل را به واسطهٔ مبانیت مذهب قطع نکرده مسلمانان طرفین را منع از مراوده و ملاقات یکدیگر ننمائید. چنان‌که پیش از این اظهار کرده بودیم رعیت عدالت می‌خواهد و سلطان اطاعت از رعیت. مذهب امری است معنوی. سلطنت امری است مادی. بر سلطان است که عدالت پیشه کرده مداخله به امور معنویه ننماید.

«دیگر آنکه از استیلای ممالک روم قطع امید کنید و بهتر آن است جد و جهد به اضمحلال وجود ملوک الطوائف ایران و توران و هندوستان نموده سلطنتی بسیار با قوت در آن سامان‌ها تأسیس کنید. و من بعد طوری رفتار ننمائید که غازیان عثمانیان که مشغول به جهاد فی سبیل‌الله و ساعی به اعلای کلمهٔ الله هستند، ناچار به کشیدن شمشیر انتقام از نیام گشته رو به ایران

آورند و بیش از پیش ویران سازند. و ما علینا الابداع والسلام»^(۱۶)

این نامه زمانی به دست شاه اسمعیل رسید که پسران سلطان بایزید از نواحی مختلف آسیای صغیر با دعای سلطنت قیام کرده بودند. پس باز موقع را مغتنم شمرده و به شرحی که بعد از این خواهیم گفت، نورعلی خلیفه روملو، از سران نامی قزلباش را به ولایات عثمانی فرستاد تا در آنجا به ترکتازی و غارت مشغول شود.

۲. پادشاهی سلطان سلیم خان اول

و بالا گرفتن اختلافات ایران و عثمانی

سلطان بایزیدخان دوم در دوران زندگانی خود دارای هشت پسر شد که از آن جمله سه تن به نام قورقود و احمد و سلیم در سالهای آخر سلطنت وی زنده بودند و به ترتیب در ولایات تکه، آماسیه و طرابوزان^(۱۷) حکومت داشتند. سلیمان پسر سلیم نیز در شبه جزیره قریم (کریمه) حکومت می کرد. سلطان بایزیدخان به جای اینکه پسر بزرگ خود قورقود را به ولیعهدی برگزیند، این مقام را به پسر دیگر خویش احمد داده بود. ولی سلیم که جوانی جاه طلب و جسور و دلیر و سرکش بود، سربازان ینگی چری (ینی چری)^(۱۸) را با خود همدست کرد، و از شبه جزیره قریم، قلمرو حکومت فرزند خود سلیمان نیز سوارانی گرد آورد و از پدر خواست که حکومت یکی از متصرفات اروپایی عثمانی را به وی دهد، تا به پایتخت و مرکز دولت نزدیکتر باشد، و چون سلطان بایزیدخان درخواست وی را نپذیرفت، بی اجازه او تا پشت شهر ادرنه پیش آمد.

وزیران سلطان بایزیدخان که از قوای خود اطمینان کافی نداشتند، به

سلطان توصیه کردند که درخواست سلیم را بپذیرد. او نیز ناچار موافقت کرد و حکومت ولایت سمندریه و ودین از متصرفات اروپایی عثمانی را به وی داد. دیری نگذشت که سربازان ینی چری به هواخواهی سلیم برخاستند و او را به قسطنطنیه آوردند. سلطان بایزید ناچار روز هشتم ماه صفر ۹۱۸ هجری قمری از سلطنت کناره گرفت و پادشاهی را به سلیم سپرد. بیست روز بعد نیز از پسر اجازه گرفت که به دیموتیقه^(۱۹) تولدگاه خویش رود، ولی به این محل نرسیده در راه درگذشت (دهم ربیع الاول ۹۱۸). برخی از مورخان نوشته‌اند که از غصه مرد، ولی بیشتر معتقدند که به دست پزشکی یهودی مسموم شد.

سلطان سلیم خان اول در آغاز سلطنت به کشتن برادران و برادرزادگان خویش، که مدعیان سلطنت وی بودند، همت گماشت. برادر بزرگ خود احمد را که از طرف پدرش به ولیعهدی انتخاب شده و با شاه اسماعیل طرح دوستی و اتحاد ریخته بود، به حيله کشت. برادر دیگر خویش قورقود را نیز به چنگ آورد و خفه کرد.^(۲۱) از پنج پسر احمد هم چهار تن را هلاک ساخت و تنها یکی از ایشان به نام سلطان مراد به ایران آمد و به شاه اسماعیل پناهنده شد.^(۲۲)

۳. علل لشکرکشی سلطان سلیم خان اول به ایران

سلطان سلیم خان اول پس از آنکه مدعیان سلطنت خویش را برانداخت، مصمم شد که به ایران بتازد، علل اساسی این تصمیم را به دو دسته تقسیم باید کرد، یکی علل سیاسی و مذهبی و دیگر علل نظامی و لزوم ایجاد امنیت در سرحدات شرقی امپراطوری عثمانی.

دولت عثمانی که تا این تاریخ با دشمنان نیرومند سرسخت و متعصبی در

اروپا دست و پنجه نرم می‌کرد، از آغاز تأسیس دولت صفوی در سرحدات شرقی نیز گرفتار حریف تازه‌نفس و کینه‌توز و خطرناک و متعصب‌تری مانند شاه اسماعیل صفوی گردیده بود، که با تبلیغات دینی و تحریکات سیاسی در ولایات شرقی و جنوبی آسیای صغیر، و اتحاد با دشمنان امپراطوری عثمانی در اروپا و افریقا، مقدمه تجزیه و انقراض آن دولت را فراهم می‌ساخت.

هواخواهان و مریدان شیعی مذهب خاندان صفوی و صوفیان فداکار و جانسپاری که در ولایات مختلف آسیای صغیر مسکن داشتند، پیوسته به تحریک و دستور شاه اسماعیل، برای ترویج مذهب شیعه و تضعیف دولت عثمانی در ولایات مذکور، به تبلیغات مذهبی و ایجاد اختلاف و تاخت و تاز و جنگ و مردمکشی مشغول بودند.

مثلاً در سال ۹۱۷ هجری قمری، که هنوز سلطان بایزیدخان دوم زنده بود، یکی از مریدان شاه اسماعیل به نام شاه‌قلی بابا از طائفه تکلو، از ولایات متشمار تکه ایلی در آسیای صغیر با جماعی از صوفیان شیعه روانه ایران شد (۲۳) و در راه با والی ترک ولایت تکه ایلی جنگید، و او را با جمعی از سپاهیان عثمانی که اسیر شده بودند کشت. از خبر پیشرفت و غلبه او گروهی دیگر از شیعیان و مریدان صفویه نیز از اطراف بدو پیوستند و به ولایت قرامان، یکی دیگر از ولایات عثمانی، تاختند و بر قراگوزپاشا والی آنجا و گروهی دیگر از سپاهیان ترک نیز غالب شدند و به ولایت سیواس حمله بردند. سلطان بایزیدخان علی پاشا وزیر اعظم عثمانی را با سپاه گرانی به دفع شاه‌قلی بابا و صوفیان فرستاد و در جنگی که میان ایشان روی داد علی پاشا و شاه‌قلی بابا هردو کشته شدند و صوفیان از راه ارزنجان به طرف ایران آمدند. اما در راه یک کاروان ایرانی را هم

که به خاک عثمانی می‌رفت، قتل عام کردند و به همین سبب چون در قریه شهریار ری به خدمت شاه اسماعیل رسیدند، آن پادشاه سرداران ایشان را به جرم کشتن تجار ایرانی کشت و بقیه را میان سرداران قزلباش تقسیم کرد.

اینگونه حوادث برای برافروختن آتش جنگ میان دو دولت کافی بود، ولی چنانکه پیش از این اشاره کردیم. سلطان بایزیدخان به سبب پیروی و شاه اسماعیل به واسطه آنکه هنوز از جانب ازبکان و گردنکشان داخلی ایران آسوده خاطر نبود، به جنگ مایل نبودند.

بعد از مرگ سلطان بایزیدخان دوم و ظهور اختلافات داخلی میان پسران وی بر سر سلطنت عثمانی، شاه اسماعیل باز موقع را برای گرفتن قسمتی از متصرفات آن دولت مناسب دید، و در سال ۹۱۸ هجری، یکی از سرداران قزلباش به نام نورعلی خلیفه روملو را، به بهانه گردآوردن صوفیان و مریدان خاندان صفوی، مأمور کرد که در خاک عثمانی به تاخت و تاز پردازد.

این مرد به ولایات سرحدی عثمانی حمله برد و با دستیاری گروهی از شیعیان آنجا بر حکام ترک غالب آمد و شهرهای قره‌حصار شرقی و ملطیه را گرفت و در آنجا خطبه به نام شاه اسماعیل خواند.

در همان اوقات چون سلطان سلیم‌خان به جای پدر نشست و برادر خود سلطان احمد را به حيله کشت، یکی از پسران سلطان احمد به نام سلطان مراد، چنانکه در صفحات پیش گفته شد، با ده هزار سوار برعم خود قیام کرد و به نورعلی خلیفه سردار قزلباش پیوست و با او در تسخیر قلعه توقات یاری کرد و از آنجا به خدمت شاه اسماعیل رفت، ولی در ایران درگذشت.

پس از آن نورعلی خلیفه متوجه ولایت ارزنجان شد، و در راه با چندتن از

سرداران ترک، که از طرف سلطان سلیم خان به دفع وی فرستاده شده بودند، روبرو گردید. ولی بعد از جنگ سختی بر آنان نیز غلبه کرد و در حدود دو هزار تن از سپاهیان ترک در آن جنگ به خاک افتادند.

در همان حال یکی دیگر از سرداران بزرگ قزلباش به نام خان محمد استاجلو نیز قلعه دیاربکر را گرفته، سپاهیان علاءالدوله ذوالقدر را درهم شکسته و بر قسمت بزرگی از متصرفات وی تسلط یافته بود، و به تحریک شاه اسماعیل به سلطان سلیم خان نامه‌های تهدیدآمیز می‌نوشت و او را به جنگ می‌خواند، و کار تهدید و توهین را به جایی رسانیده بود که برای سلطان عثمانی چادر و جامه زنان فرستاده او را نامرد و جبان خوانده بود.

علاوه بر آنچه گذشت، شاه اسماعیل با مدعیان سلطنت عثمانی نیز نهانی کمک می‌کرد و دشمنان سلطان را در خاک ایران پناه می‌داد. از آن جمله سلطان احمد را به مخالفت با برادرش سلطان سلیم ترغیب و تحریض می‌کرد و چون او کشته شد، پسرش سلطان مراد را به مهربانی پذیرفت و حکومت قسمتی از ولایت فارس را به او داد.^(۲۴) با ملک الاشرف قانصوغوری سلطان چرکسی مصر نیز از در اتحاد درآمده بود، تا به اتفاق یکدیگر سلطان سلیم را از تجاوز به ممالک خویش باز دارند. علاءالدوله ذوالقدر هم که متحد و تحت‌الحمایه سلطان مصر بود، چون وجود پادشاه جوان جنگجو و نیرومندی مانند سلطان سلیم خان را به زیان دولت خویش می‌دید، نهانی در اتحاد ایران و مصر داخل گشته، با دشمن قدیمی خود شاه اسماعیل دست دوستی داده بود. بنابراین در پشت سرحدات آسیایی عثمانی یک نوع اتحاد سیاسی بر ضد آن دولت به وجود آمده بود، که اگر سلطان سلیم خان در برهم زدن آن شتاب نمی‌کرد، ممکن بود بنیان

قدرت و استقلال دولت آل عثمان را متزلزل سازد.

۴. صفات سلطان سلیم خان اول

سلطان سلیم خان مردی جاه طلب و جسور و متعصب و بیباک بود. مورخان ترک او را یاوز یعنی برنده و قاطع لقب داده و نویسندگان اروپایی خونخوار و سنگدل^(۲۵) خوانده‌اند. یکی از جهانگردان ونیزی^(۲۶) درباره او می‌نویسد که: «سلیم خونخوارترین مردان روزگار است که جز جنگ و کشورگشایی به کار دیگری نمی‌اندیشد».

ولی با همه خونخواری و سنگدلی از علم و ادب نیز بی‌بهره نبود. به فارسی شعر می‌گفت و مجموعه‌ای از اشعار پارسی او در دست است. (۲۷) به تاریخ زندگانی فاتحان بزرگ، مانند سزار رومی و اسکندر مقدونی علاقه وافر داشت. علمای دین و شاعران و اهل ادب را عزیر می‌شمرد و احترام می‌کرد. در مذهب تسنن سخت متعصب و در کار سیاست بسیار سخت‌گیر و زودکش و بی‌رحم بود. ارکان دولت و وزیران او هرگز بر جان خود ایمن نبودند. در دوران پادشاهی خویش هفت وزیر اعظم عثمانی را سر برید. به طوری که در زمان وی چون می‌خواستند کسی را نفرین کنند، می‌گفتند «کاش وزیر سلطان سلیم شوی!» بیشتر وزیران خود را پس از یکماه وزارت معزول کرد و کُشت. به همین سبب وزیرانش همیشه وصیتنامه خود را در جیب داشتند و هر وقت که از حضور سلطان زنده بیرون می‌آمدند، چنان بود که عمر تازه یافته باشند.

۵. مقدمات لشکرکشی سلطان سلیم خان به ایران

به عللی که در صفحات پیش گذشت، سلطان سلیم خان پس از آنکه

مدعیان سلطنت را از میان برداشت، مصمم شد که با لشکر گرانی بر ایران بتازد و با برانداختن دولت نوبنیاد صفوی، خطر بزرگی را که از مشرق متوجه امپراطوری عثمانی بود، دفع کند.

پس از جلوس وی بر تخت سلطنت همه ممالک همسایه، از اروپایی و آسیایی، سفیرانی با هدایای شایسته به شهر ادرنه روانه کردند و او را به پادشاهی تهنیت گفتند. ولی شاه اسماعیل سفیری نفرستاده بود. زیرا که سلطان سلیم خان را غاصب سلطنت می دانست، و چنان که پیش از این اشاره کردیم، پس از مرگ سلطان بایزیدخان با پسر بزرگ تر او سلطان احمد، که ولیعهد رسمی پدر بود، یاری کرده و آشکارا با پادشاهی سلطان سلیم مخالفت نموده بود.

این بی اعتنایی نیز پادشاه خودخواه و جنگجوی ترک را خشمگین تر و تصمیم وی را در حمله به خاک ایران استوارتر ساخت.

پس برای اینکه از بروز هرگونه خطری در مغرب کشور جلوگیری کند، با دولت های عیسوی مذهبی که در اروپا همسایه خاک عثمانی بودند، مانند دولت مسکوی (روسیه) و مجارستان و جمهوری ونیز و امیران خراجگزار ملداوی و والاشی، معاهدات دوستانه بست و موقتاً به جنگ های عثمانی در مغرب خاتمه داد.

سپس برای اینکه در داخله کشور نیز از جانب شیعیان، یعنی هواخواهان و مریدان شاه اسماعیل آسوده خاطر گردد، فرمان داد تمام پیروان مذهب شیعه را که در ولایات مختلف آسیای صغیر به سر می بردند، از هفت ساله تا هفتادساله یا بکشند و یا به زندان اندازند. نوشته اند که چهل هزارتن از مردم شیعه به فرمان او کشته شدند و در پیشانی باقی را با آهن گداخته داغ کردند تا شناخته شوند، و

ایشان را با بستگان و وراث کشته‌شدگان به متصرفات اروپایی عثمانی کوچ دادند، تا دیگر کسی از پیروان مذهب شیعه در ولایات سرحدی ایران و عثمانی باقی نماند و با سرداران قزلباش همدستی نکند.

یکی از نویسندگان ترک به نام ابوالفضل علی‌بن ادريس بدلیسی واقعه کشتار شیعیان عثمانی را در این اشعار پارسی بیان کرده است:

فرستاد سلطان دانا رسوم
 دبیران دانا بهر مرز و بوم
 که اتباع این قوم را قسم‌قسم
 در آرد بنوک قلم اسم اسم
 ز هفت و ز هفتاد ساله به نام
 بیارد به دیوان عالی مقام
 چو دفتر سپردند اهل حساب
 عدد چل هزار آمد از شیخ و شاب
 پس آنکه به حکام هر کشوری
 رساندند فرمانبران دفتری
 به هر جا که رفته قدم از قلم
 نهد تیغ بر آن قدم بر قدم
 شد اعداد این کشته‌های دیار
 فزون از حساب قلم چل هزار^(۲۸)

پس از قتل عام شیعیان آسیای صغیر، که غالباً از جمله صوفیان و مریدان صفویه بودند، روابط سیاسی ایران و عثمانی تیره‌تر گردید.

سلطان سلیم خان در روز نوزدهم محرم سال ۹۲۰ هجری در شهر ادرنه دیوان فوق العاده‌ای تشکیل کرد و ارباب سیف و قلم و علمای دین را در آنجا گرد آورد. در این مجلس نخست شرحی درباره دولت شیعی مذهب صفوی، و خطراتی که از اشاعه این مذهب و وجود مبلغ و مروج جسور آن شاه اسماعیل متوجه عالم اسلام است، بیان کرد، و جنگ و جهاد با «زنادقه قرلباشیه» را از وظائف دینی خویش و عامه مسلمانان شمرد. علما در همان مجلس گفته او را تصدیق کردند و درباره وجوب جهاد فتوی دادند.^(۲۹) اما ادله و براهین دینی در عقیده سرداران سپاه تأثیر قاطع نداشت. سرداران و وزیران و بزرگان دولت عثمانی لشکرکشی به ایران را، به سبب دوری راه و مشکلات تجهیز لشکر و تهیه آذوقه کافی، برای امپراطوری عثمانی پرخطر و دور از عقل و صواب می‌شمردند. خاصه که دشمن در سرحدات کشور خویش می‌جنگید و به مراکز مهمات و آذوقه و سپاه دسترس داشت، در صورتی که سپاهیان ترک برخلاف هرچه به خاک خصم نزدیک‌تر می‌شدند از مراکز آذوقه و مهمات خود دورتر می‌افتادند. به همین سبب سران لشکر و وزیران اظهارات سلطان سلیم را با سردی و سکوت شنیدند، و مخالفت خویش را با چنان اقدام پرخطری به خاموشی آشکار کردند.

ولی از آنجا که حوادث غالباً زاده تقدیر است، ناگهان یکی از افراد «ینی چری» به نام عبدالله، که موی خود را در کار سربازی سپید کرده بود، پیش دوید و به پای سلطان افتاد و فریاد برآورد که: «قبله‌گاهها، در این جهاد مقدس تردید مکن. اقبال بی‌زوالت بلند و تیغ بران باد. سربازان ینی‌چری با تو تا هر جا که اراده کنی خواهند آمد و جز به فرمان تو باز نخواهند گشت. ما آماده‌ایم که با اردبیل اوغلی (یعنی شاه اسماعیل) بجنگیم!»

بزرگترین عامل جنگ، یعنی سپاه، ازدهان عبدالله موافقت خود را با تصمیم سلطان اظهار کرد. سلیم از این پیش آمد چنان خرسند و خوشحال شد که بی-درنگ درجه عبدالله را از فرماندهی یک جوخه تا مقام سرداری سپاه و حکومت ولایت سالونیک بالا برد.

سپس فرمان داد که سپاهیان ترک از هر ولایت در جلگه ینی شهر گرد آیند و در این باره فرمان‌هایی به سنجق‌ها^(۳۰) یا حکومت نشین‌های مختلف کشور فرستاد.

۶. تشکیلات لشکری عثمانی در زمان سلطان سلیم خان اول

در زمان سلطان سلیم خان اول قوای جنگی عثمانی از سپاهیان پیاده و سوار و توپخانه و نیروی دریایی تشکیل می‌شد.

۱- پیادگان

سپاهیان پیاده نیز سه دسته بودند:

اول - ینی چری‌ها

دوم - عزب‌ها

سوم - قراولان خاصه سلطان

اول: ینی چری‌ها در حقیقت اساس و هسته سپاه پیاده بودند. این دسته سپاه مقررات و مواجب و دوره خدمت خاصی داشت و از زمان اورخان دومین سلطان عثمانی (جانشین عثمان خان بن ارطغرل مؤسس دولت عثمانی) تشکیل شده بود.

اورخان به صوابدید برادر بزرگ و وزیر خود علاءالدین سپاهی به نام ینی چری یا سپاه نو فراهم آورد، که به زبان فرانسه ژانی سر^(۳۱) گفته‌اند. تا آن زمان

سپاه عثمانی از افراد قبائل و طوائف مختلفی پدید می‌آمد که همگی فرمانبردار رئیس قبیله یا طائفه خود بودند. علاءالدین که مردی با کفایت و عاقبت‌اندیش بود، از بیم آنکه مبادا روزی لشکریان هر قبیله از رؤسای خود متابعت کنند و از فرمان سلطان سرباز زدند. به تشکیل این سپاه همت گماشت.

به‌دستور او اسیرانی را که در جنگ‌های مختلف از کشورهای عیسوی مذهب آسیا و اروپا گرفته بودند، به دین اسلام درآوردند و تعلیمات نظامی و لشکری دادند و از ایشان سپاه تازه‌ای ساختند که افرادش فقط سلطان را صاحب و مربی و فرمانده خود می‌دانستند و جز اطاعت اوامر او و جهاد در راه خدا وظیفه‌ای نمی‌شناختند.

سپس ایشان را به فرمان اورخان به خدمت شیخ معروف به حاج بکتاش رئیس طائفه بکتاشیه که در اماسیه بود، فرستادند تا با دعای خیر آنان را به فتح و پیروزی بر دشمنان اسلام راهبر گردد. شیخ نیز ایشان را دعا کرد و ینی‌چری^(۳۲) (ینگی‌چری) نام نهاد و کلاه سفید نم‌دین فرقه خویش را به ایشان اختصاص داد. از این کلاه دستار سپیدی نیز آویخته بود که تا روی شانه‌ها فرود می‌آمد، و ینی‌چری‌ها این دستار سپید را با سنجاق مسین زراندودی، که به شکل قاشق کوچکی ساخته شده بود، بر کلاه خود می‌آویختند و آن سنجاق را مانند جیقه‌ای به جلو کلاه می‌زدند.

قاشق کوچک نشانه آن بود که ینی‌چری‌ها ریزه‌خوار سفره سلطان‌اند و مستقیماً از خوان نعمت او متنعم می‌شوند. اسامی فرماندهان ایشان نیز بر این معنی دلالت می‌کرد. چنان که فرمانده یک فوج را شورباچی باشی، و رئیس یک دسته را آشچی باشی یا سقا باشی می‌خواندند. ظرف‌های غذای خود را نیز بسیار

عزیز و محترم می‌داشتند و حتی هنگام جنگ هم از خود جدا نمی‌کردند. اگر اتفاقاً دشمن یکی از ظرف‌هایشان را به غنیمت می‌ربود، آن را شکست و اهانتی بزرگ می‌شمردند. هر وقت که به علتی از فرماندهان خود، یا از شخص سلطان، ناخرسند بودند، ظرف‌های طعام مانند دیگ و کاسه را جلو چادرهای خود بازگونه قرار می‌دادند! مجموع سپاهیان ینی‌چری را هم‌اجاق می‌گفتند.

پس از اورخان دولت عثمانی مقرر داشت رعایای ممالک مسیحی، که در اروپا به تصرف آن دولت درآمده بود، گذشته از جزیه و خراج و مالیات‌هایی که به عنوان گوناگون می‌دادند، عده‌ای از پسران خود را هم برای خدمت سربازی به مأموران دولت تسلیم کنند. هر پنج سال یک بار فرستادگان سلطان به شهرها و دهکده‌های عیسوی می‌رفتند و تمام جوانان شهر یا دهکده را در میدانی حاضر می‌ساختند و از آن میان زیباتران و قوی‌تران ایشان به نسبت یک پنجم مجموع جوانان، جدا می‌کردند و به مراکز تربیت سربازان می‌فرستادند. فقط شهرهای استانبول و آتن و جزائر رودس^(۳۳) و چند جزیره دیگر از مقررات این قانون معاف بودند و سرباز نمی‌دادند.

بدین ترتیب همیشه مغلوبان از فرزندان ذکور خویش نیز مالیاتی به سلطان می‌دادند و ترکان عثمانی این راه قوای نظامی خود را، که به سبب کمی جمعیت آسیای صغیر، برای حفظ ممالک تسخیر شده و گرفتن کشورهای تازه کافی نبود، تقویت می‌کردند.

بهترین سربازان ینی‌چری بیشتر از جوانان کشورهای اسلاو و یونان بودند، و مردم این کشورها در حقیقت فرزندان عزیز خود را به دشمن می‌سپردند تا ایشان را به دین اسلام درآورد و سربازان بی‌باک و خونخواری بسازد و بدان وسیله سلطه و قدرت خویش را بیشتر بر آنان تحمیل کند! حتی بسیاری از

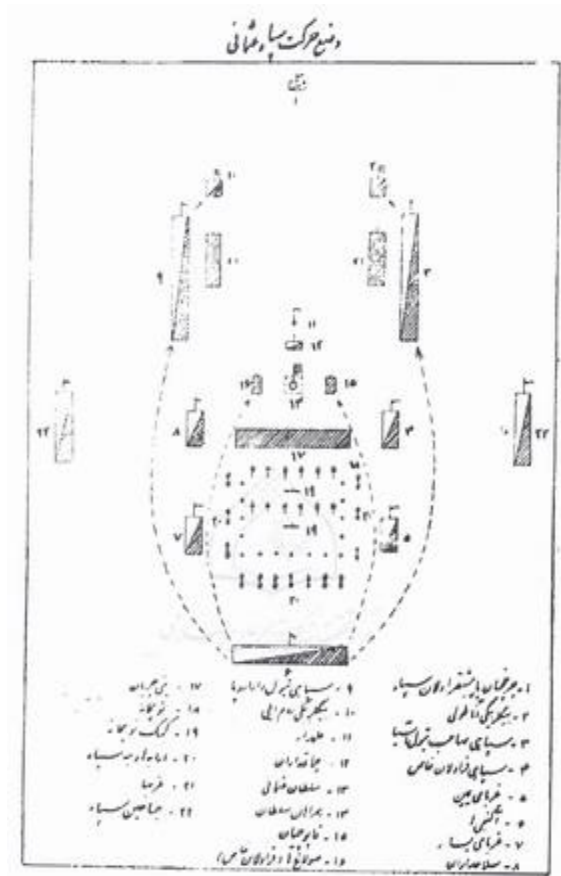
خانواده‌های عیسوی، چون می‌دانستند که سربازان ینی‌چری آسان‌تر از دیگران به دولت و مقام می‌رسند، فرزندان خود را به رضا و رغبت تسلیم می‌کردند. پس از اورخان دیری نگذشت که ینی‌چری‌ها قدرت و امتیازات فوق‌العاده یافتند. چنان‌که مکرر بر ضد سلطان وقت قیام کردند و شاهزاده‌ای را به سلطنت نشانند.

از جمله امتیازات ینی‌چری‌ها یکی آن بود که سلطان نیز خود را از جمله ایشان می‌شمرد. دیگر آنکه اگر مرتکب جرمی می‌شدند هیچ‌کس جز فرماندهان ینی‌چری نمی‌توانست به مجازات آنان اقدام کند و اگر محکوم به مرگ می‌شدند. اجرای حکم دور از انظار مردم انجام می‌گرفت.

عده ینی‌چری‌ها در زمان سلطان سلیم‌خان دوازده هزار بود، ولی بعد از او تا بیست هزار رسید. فرماندهی کل ینی‌چری‌ها با سرداری بود که او را آغا می‌خواندند.

دوم عذب‌ها دسته دیگری از پیاده نظام ذخیره عثمانی بودند که مخصوصاً در زمان جنگ به خدمت احضار می‌شدند، و عده ایشان نسبت به احتیاجات و اهمیت جنگ تغییر می‌کرد. معمولاً عده عذب‌ها از سی تا چهل هزار نفر بود. **سوم** قراولان خاصه سلطان دو دسته بودند: یکی دسته صولاغ‌ها مرکب از ۴۰۰ نفر، و دیگر دسته قاپوچیها مرکب از ۳۰۰ نفر.

صولاغ به معنی چپ است. این دسته تیراندازانی بودند که معمولاً در میدان جنگ در جانب چپ سلطان قرار می‌گرفتند. فرمانده آنان را صولاغ‌باشی می‌گفتند از وظائف وی یکی آن بود که هنگام عبور از پل‌ها و رودخانه‌ها عنان اسب سلطان را به دست می‌گرفت. افراد این دسته از میان ینی‌چری‌ها انتخاب می‌شدند.



قاپوچی‌ها مأمور حراست قصر سلطنتی بودند و در سفرهای جنگی در طرف راست سلطان قرار می‌گرفتند و رئیسشان را قاپوچی باشی می‌گفتند.

۲. سواران

سواران سپاه عثمانی هم به سه دسته تقسیم می‌شدند: اول سپاهیان صاحب تیول، یعنی سواران منظمی که از دولت تیول و اراضی و املاکی می‌گرفتند. این دسته سواران را سنجق‌بیگ‌ها، یعنی حکام

«آناتولی» در آسیا و «روم ایلی» در اروپا تجهیز می‌کردند، هر سنجقی از ۵۰۰ تا هزار سوار می‌داد. و برخی از سنجق‌ها نیز تا ۲۰۰۰ سوار می‌دادند. در زمان سلطان سلیم متصرفات عثمانی در آسیا به ۲۴ سنجق و متصرفات آن دولت در اروپا به ۳۴ سنجق تقسیم می‌شد. مجموع قوای سنجق‌های آسیا مطیع فرمان بیگلربیلی «آناتولی»، و همه سربازان سنجق‌های اروپا فرمانبردار بیگلربیگی «روم ایلی» بودند. یک فرماندهی عالی دیگر نیز به نام بیگلربیگی قرامان (از ولایات آناتولی) وجود داشت که غالباً در فرمان بیگلربیگی آناتولی بود.

عده سپاهیان صاحب تیول در زمان سلطان سلیم‌خان اول به حد متوسط ۶۰۰۰۰ بوده است.

دوم آکنجی‌ها - این دسته سواران ذخیره بودند که فقط هنگام جنگ به خدمت خوانده می‌شدند. عده ایشان تا چهل هزار می‌رسید و افراد آنان را از میان زبده‌ترین و بهترین سواران جدا می‌کردند. هریک از ایشان با دو اسب مجهز به جنگ می‌رفت. استقامت در برابر سختی‌ها، پیمودن راه‌های دراز و تعقیب دشمن بدون توقف، شبیخون زدن و حملات ناگهانی از جمله وظایف و مشخصات ایشان بود.

سوم سواران خاصه سلطنتی که از دسته‌های ششگانه زیر تشکیل می‌شد:

| | | |
|----------|----------------------------------|------|
| ۷۰۰۰ نفر | سواران صاحب تیول، یا سپاهی اجاقی | |
| " ۵۰۰۰ | سلاحدار | |
| " ۱۸۰۰ | علوفه‌چی یمین | |
| " ۱۵۰۰ | علوفه‌چی یسار | موجب |
| " ۱۰۰۰ | غربای یمین ^(۳۴) | بگیر |
| " ۸۰۰ | غربای یسار | |
| <hr/> | | |
| " ۱۷۱۰۰ | جمع | |

هریک از این شش دسته سرداری مخصوص داشت و جای هرکدام در جنگ-
هایی که به فرماندهی شخص سلطان اداره می‌شد، از این قرار بود.

سپاهی اجاقی در جانب راست سلطان.

سلاحداران در طرف چپ.

علوفه چپ یمین، دنبال سلطان در جانب راست.

علوفه چپ یسار دنبال سلطان در جانب چپ.

غربای یمین و یسار دنبال علوفه چپان.

علاوه بر این جمله یکصد و پنجاه چاووش هم که با چماق‌های بزرگ جلو
سلطان حرکت می‌کردند جزو دسته سواران خاص به‌شمار می‌آمدند. سیصد سوار
نیز به نام متفرقه برآنچه شمردیم اضافه می‌شد که از جنگجویان و سربازان قدیم
بودند و به سبب شجاعت و خدمات شایسته خود در جنگ‌های گذشته احترام و
شهرت خاص داشتند.

دوازده صاحب منصب دیگر نیز با لقب رکابدار همیشه همراه سلطان
بودند که از آن جمله میرعلم (بیرقدار) و چهار حاجب و دو میراخور و میرشکار
باشی و دوقوشچی باشی را نام باید برد.

سواران ترک برخلاف سواران صفوی اسلحه سنگین و رزه و کلاه خود
نداشتند و سلاح و لباس ایشان سبک‌تر بود. در زمان سلطان سلیم اول فقط چند
دسته کوچک از سواران ترک زره می‌پوشیدند و کلاه خود می‌گذاشتند و سپری
سبک به سینه اسب خود می‌آویختند.

توپچی‌ان ترک بیشتر از میان عیسویانی که در این کار تخصص داشتند انتخاب می‌شدند و به دین اسلام درمی‌آمدند توپخانه را فرماندهی به نام توپچی-باشی اداره می‌کرد و تمام جبهه خانه‌ها و مراکز توپ‌ریزی در فرمان و اختیار وی بود.

فرماندهان بزرگ پیاده‌نظام و سواره‌نظام و توپخانه دوازده نفر بودند و مجموع آنان را بیرون آغالری یا صاحب منصبان بیرونی می‌نامیدند. صاحب-منصبان دربار سلطنتی را نیز اندرون آغالری می‌خواندند. شورای عالی جنگ نیز از فرماندهان دوازده‌گانه مذکور پدید می‌آمد، ولی فرمانده عزب‌ها در این شورا شرکت نمی‌کرد.

۴. نیروی دریایی

نیروی دریایی عثمانی از وقتی که سلطان محمدخان فاتح شهر قسطنطنیه را گرفت، بزرگ‌ترین نیروهای دریایی زمان گردید. چوب و کنف و قطران و پارچه‌های بادبان‌سازی در آسیای صغیر فراهم می‌شد و کشتی‌ها را بیشتر در سواحل مدیترانه و جزائر دریای اژه می‌ساختند. ملاحان و پاروزنان نیز بیشتر اسیران جنگی عیسوی بودند.

کشتی‌های جنگی ترک با توپ‌های سنگین مسلح بود و از جمله بزرگ‌ترین و مهیب‌ترین نیروهای دریایی عالم به‌شمار می‌آمد.

اسلحه سپاه

پیادگان سپاه عثمانی مسلح به تیر و کمان و خنجر و تفنگی فتیله‌ای بودند و هر پیاده ترکشی با پنجاه تیر بر کمر داشت. بینی چری‌ها تفنگ فتیله‌ای

خاصی داشتند که قطر لوله آن ۰/۰۲۹ سانتی متر بود. باروت و سرب لازم را در دبه‌ای می ریختند و فتیله تفنگ را به بازوی راست می پیچیدند. تبرزین نیز از جمله سلاح پیاده نظام بود.

سواره نظام نیزه‌های گوناگون به کار می برد. بهترین نیزه‌ها در زمان سلطان سلیم خان اول دسته چوبین ساده و نرمی به طول ۳/۳۵ متر داشت و سنان آن دو لبه و پهن و مخطط بود. سواران گریزی نیز با خود برمی داشتند که دسته‌اش آهنین و سرش گاه به شکل گلابی و گاه گرد و خاردار و گاه بیضی شکل و شش گوش بود.

مهم ترین اسلحه سواران ترک شمشیری بود کوتاه و سبک و یک لبه که در جنگ‌های تن بتن به کار می رفت و به کاربردن آن به سبب سبکی و برندگی از شمشیرهای سنگین و دو لبه اروپائیان آسان تر بود.

۷. حرکت سپاه عثمانی به سوی ایران

سلطان سلیم خان در روز دوشنبه ۲۲ محرم سال ۹۲۰ هجری قمری (۱۹ مارس ۱۵۱۴ میلادی) از ادرنه بیرون آمد و در روز دوم صفر به استانبول رسید. در ضمن راه نامه‌ای فارسی به وسیله محمد بیگ از غلامان خاصه خود برای عبیدخان ازبک، برادرزاده و جانشین محمد شاهبخت خان (معروف به شیبک خان)؛ که در ماوراءالنهر حکومت داشت، فرستاد (آخر محرم ۹۲۰) و او را تحریک کرد که به انتقام خون عم خود برخیزد و هنگامی که سپاه عثمانی از مغرب بر آذربایجان می تازد، او نیز بر خاک خراسان حمله برد، تا بدین طریق شاه اسماعیل را از دو سو در میان گیرند و به آسانی از پای درآورند.

درین نامه درباره شاه اسماعیل چنین نوشته بود:

« ... مدتی است که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچه لثیم ناپاک اثمیم افاک ذمیم سفاک به جان آمده‌اند. با طائفه گمراه که «و من الناس من یتخذ من دون الله اند. اذاً یحبونهم کحب الله» و فرق ضالّه سرنگون که «یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون» حسب حال ایشان است بایقاد نار تعدی دود از خانمان‌ها برآورده و بهر ناحیه که قدم نهاد کره خاک آن ناحیه را گوی صولجان فتنه و فساد گردانید تا از صف فعال فرمانبری به صدرصفه فرمان دهی ترقی یافت. در رقعه بقعه آن دیار چون خط ترسا کژروی را شعار و دثار خود ساخت. دماء مکرمه و محصونه و فروج محرمه و مصونه را در معرض استباحث داشت. اهل و عیال و مال و منال مسلمانان و حرث و زرع و نسل و ضرع مستهلک و دفائن و ذخایر اکابر و اصاغر همه عرضه تلف گشت. از قتل و اسر و شکنجه و زجر آنچه در این عهد به مسکینان مظلوم از آن ظلوم و غشوم رسید اسباط بنی اسرائیل را از آل فرعون جبار و سکان بیت المقدس را از بخت نصر غدار نرسید. دیرست که چشم آن غنوده‌بختان چون بخت و خرد صاحب دولتان روی خواب ندیدست ...

« ... حالیا نسما ت بواعث نعمت از سبب الامور و مرهونه باوقاتها وزیدن گرفت و نفحات غیرت دین محمدی علی واضعه افضل الصلوة نوائر عصبیت پادشاهانه ما را اشتعال داد و صیانت ناموس شریعت احمدی علیه اکمل التحیات خاطر عاطر جهانبانی را به احراز ثنوبات جهاد تحریض و تحضیض فرمود و شهسوار همت عالی نهمت پای عزیمت اناظالم ان لم انتقم عن الظالم، درآورد. بعد از استخاره ملک متعال و استشارت ملهم عقل فعال، رای جهان آرای به قلع و قمع آن مفسد خودکام و محلد خود رای مقرر و مصمم گشت. با لشکری انبوه و گروهی پرشکوه ... برون از حد و عد، هریکی در شمشیر زنی و خنجرگذاری بسان خورشید و بهرام مشهور جهان و همچون شهاب و

سمالک رامح در نیزه‌بازی و تیراندازی مشارالیه بالبنان است، عن قریب نهضت همایون بر سر آن سرلشکر جنود شیاطین و پیشوای عنود ملاعین و قافله سالار کبر و کین و سرنفر رهنان دنیا و دین مرکز قلب منشرح الصدرست. رجاء واثق و امل صادق است که برحسب مضمون منیف من کان لله کان الله له... توفیق الهی رفیق و تأیید نامتناهی هم‌طریق ... گشته صبای نصرت به حکم نصرت بالصبا در فضای و لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة علمهای سرافراز را طلاوة خفوق و اهتزاز بخشد ...

« ... جنابعالی را هم بهر والد^(۳۵) بزرگوار خویش تغمده الله بغفرانه از همه پیش به حقیقت معلوم و متصور است که جوهر پاکیزه روح دری است بی‌بها در بحر فطرت که جز غواص صفت تکوین احسن الخالقین کسی را بدودسترس نیست...»

«خون چنین پادشاه خردمند دانش‌پسند و عدل‌پرور دادگستر هدر گشتن به فتوای کتب علیکم القصاص فی القتلی در هیچ مذهب روا نیست. وجه اوفی و طریق اولی عندالله و عندالناس آن است که هر جد و جهدی که در آئینه احتمال عقلی و مرایای حیطة فهم و حوزه قوت وهمی رخ نماید، مباشرت فرمایند و راه مسارعت پیمایند، باشد که سهام صائب تدبیر به نشانه گاه نهاده تقدیر حسن اصابت نماید ... و وجود ناپاک آن ظالم غاشم از میان برخیزد^(۳۶)...»

سلطان سلیم پس از بیست و دو روز اقامت در شهر استانبول از آنجا به اسکوتاری آمد و به طرف ایران حرکت کرد و سه روز بعد، در ۲۷ آبان ماه، از محل ازنکمید نامه‌ای تهدیدآمیز به زبان فارسی، به وسیله قلیچ نام، که از طرف شاه اسماعیل به جاسوسی آمده و دستگیر شده بود، برای حریف زورمند خود فرستاد و در آن نامه به او خبر داد که به قصد جنگ عازم ایران است.

اینک عین نامه او:

«بسم الله الرحمن الرحيم. قال الله الملك العلام «ان الدين عند الله الاسلام و من يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين، و من جاء موعدة من ربه فاتتهى فله ماسلف و امره الى الله و من عاد اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون.»

«الهم اجعلنا من الهادين المهتدين غير المضلين والالضالين و صلى الله على سيد العالمين محمد المصطفى النبي الامين و آله و صحبه اجمعين.

«اما بعد اين خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب ما كه قاتل الكفرة والمشركين، قانع اعداء الدين، مرغم انوف الفراعين، معفرتيجان الخواقين، سلطان الغزاة والمجاهدين، فريدون فر سكندر در كيخسرو عدل و داد، دارای عالی نژاد، سلطان سليم شاه بن سلطان بايزيد بن سلطان محمد خانيم، به سوى تو كه فرمان ده عجم، سپهسالار اعظم، سردار معظم، ضحاک روزگار، داراب گيرودار، افراسياب عهد، امير اسماعيل نامدار سمت صدور يافت تا خبير و آگاه باشی كه فعل فعال بر حق و صنع جواد مطلق هر چند معلل بالفرض نيست متضمن مصالح و حكم نامتناهی است. كما ورد في الكتاب المبين «و ما خلقنا السموات والارض و ما بينهما لا عيين» حكمت خلقت انسان كه عين اعيان و نقاوة جهان و خلاصة اكوانست، كما قال عز و علا «و هو الذي جعلكم خلائف في الارض» اما از آن جهت كه افراد اين نوع به جامعيت لطافت روحانيت و كثافت جسمانيت مظهريت اسماء متقابله را قابليت دارد ترقب غايت و تحقق خلافت بي اطاعت شريعت مقدسه والى خطه نبوت عليه افضل الصلوات و اكمل التحيات صورت نبندد.

«هر آينه شرايع نبوى فوز و سعادت دو جهانی و سبب مفعرت جاودانی است پس هر كه از مطاوعت احكام الهی رخ تايد و از دائرة انقياد اوامر و نواهی بيرون آيد و هتك پرده دين و هدم شرع مبين را قيام نمايد، بر كافه مسلمين عموماً و سلاطين عدل آئين خصوصاً واجب است كه نداي «يا ايها الذين آمنوا

انصارالله» به گوش هوش بشنوند و در دفع مکاید و رفع مفاسد آن مفسد بحسب الاستطاعة والامکان بجان کوشند.

«مقصود ازین تشبیت آن است که با تفرقه جماعت بایندریه به حکم بیت:

چو بیشه تهی گردد از نره شیر

شغال اندر آید به بانگ دلیر

از طریق تعدی امارت بلاد شرقی را متصدی گشتی و از کنج مذلت فرمان-بری بصفه باحشمت فرمانفرمائی قدم نهادی، ابواب ظلم و بیداد را برای مسلمانان باز کرده زندقه و الحاد را با یکدیگر ازدواج و امتزاج دادی و اشاعت فتنه و فساد را شعار و دثار خود ساخته علم‌های ستمکاری برافراشتی، شاهی و فرمانروائی را برحسب دواعی هوای نفس و رغبات طبیعت حل قیود شریعت و اطلاق از نوامیس ملت پنداشتی. ماقیح افعال و مساوی احوالت چون اباحت فروج محرمه و اراقت دماء مکرمه و تخریب مساجد و منابر و احراق مراقد و مقابر و اهانت علما و سادات و القاء مصاحف کریمه در قاذورات و سب شیخین کریمین رضی الله عنهما، همه بحد تواتر پیوست. ائمه دین و علماء مهتدین رضوان الله علیهم اجمعین کفر و ارتدادت را با اتباع و اشیاعت که موجبش قتلست، علی رؤس الاشهاد متفق الکلام والاقلام باسرهام فتوی دادند:

«بناءً علی ذلک ما نیز جهت تقویت دین و اعانت مظلومین و اغاثت ملهوفین و اطاعت اوامر الهی و اقامت مراسم ناموس پادشاهی، به جای حریر و پرنیان زره و خفتان پوشیدیم بعنایة الله و حسن توفیقه، الویه ظفر دثار و عساکر نصرت شعار و شیران کارزار و دلیران خنجرگذار، که چون تیغ از نیام غضب برآرند عدوی مدبر را قاطع به درجه طالع گراید، و چون تیر به کمان کین دارند سهم موت الخصم به برج قوس درآرد، در شهر صفر ختم بالخیر والظفر از دریا عبور فرمودیم بدان نیت که اگر تأیید باری عزوجل یاری کند، به سرپنجه قوت کامکاری دست و بازوی ستمکاریت برکنیم و از سر قدرت سروری سودای صفدری از سر سراسیمهات بدر کنیم، مفاسد شر و شورت از

سر عجزه و مسکینان برداریم و از آن آتش که در خانمان‌ها زده، دود از دودمانت برآریم. «من زرع الاحسن حصدمالحن». چون قبل السیف تکلیف الاسلام حکم شریعت مصطفویست علیه‌السلام، این نامه نامی حلیه تحریر و تعبیر یافت که نفوس آدمی زاد متفاوت است که الناس معادن کمعادن الذهب والفضه، ملکات ردیه در بعض مزاج طبیعی است، قابل زوال نیست، که زنگی به شستن نگردد سفید. و در بعضی عادی است از مزاولات شهوات و ممارست خسایس و اهمال طبیعت ناشی است، آن را امکان ازاله هست، از آن گفته‌اند که فئه اشرار بتأدیب و تعلیم از مقوله‌ اخیار باشد. بنابر احتمالی اگر خود را در سلک زمره «والذین اذا فعلوا فاحشه اوظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم». منسلک و منخرط گردانی، در همه حال خدای متعال را حاضر و ناظر دانی، از کارهای بدو کردارهای ناصواب و سیرت‌های زشت پشیمانی نمائی، و از درون دل و صمیم جان به توبه و استغفار درآئی و آن قلاع و بقاع که زمینش در زمان پیشین سم ستور لشکر منصور ما را روی مالیده و از نعال مطایا هر گوشه از آن نواحی حلقه افکندگی به کوش کشیده بود، از مضافات ممالک عثمانی محسوب داشته بندگان سده عظمت پناه ما را بسپاری، سعادت- تر است، از نواب کامکاری غیر از نکوئی و دلجویی و عاطفت و خوش‌خوئی دیگر چیزی نبینی، و اگر چنانچه، بیت:

خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست
 بر آن اعمال قبیحه و افعال فضیحه مصر و مجد باشی، ان شاءالله تعالی
 الاعز، عرصه آن مملکت که از روی تغلب به دست تصرف افتاده است، عن-
 قریب مخیم اردوی عساکر نصرت مآثر ما خواهد شد. مدتی است از غایت
 سبکساری سودای سرداری در سرداری، و از فرط خودرایی دعوی جهانگیری
 و کشورگشائی بر زبان آری - چو مردی به میدان مردان درآی - که هر چه
 نهاده پرده تقدیرست به ظهور آید «والامر یومئذ لله» والسلام علی من اتبع
 الهدی. حرر ذلک فی شهر صفرالمظفر سنه عشرين و تسعمائنه، بیورت از

نکمید».

سلطان سلیم خان پس از فرستادن این نامه به ینی‌شهر مرکز اجتماع لشکریان ترک رفت. در آنجا حسن پاشا بیگلربیگی روم ایلی و سپاهیان «ینی-چری» که از متصرفات اروپایی عثمانی رسیده بودند، بدو پیوستند. از ینی‌شهر سلطان سلیم راه ایران پیش گرفت و در محل سیدغازی، برای اینکه افراد «ینی-چری» را راضی کند، به هریک هزار آقچه^(۳۸) پول نقره ترک اعطا کرد.^(۳۹) سربازان ینی‌چری، چنان که پیش از این نیز اشاره کرده‌ایم، همیشه حاضر خدمت بودند و حقوق سالانه معین و معلوم داشتند، و اینگونه انعامات در موارد استثنایی، مانند تاجگذاری سلطان یا در آغاز جنگ‌های بزرگ برای جلب خاطر ایشان داده می‌شد.

در «سیدغازی» سلطان سلیم برای سپاه خود، دسته خاصی به‌عنوان طلایه یا پیش قراول تعیین کرد که مرکب از بیست هزار سوار صاحب تیول بود، و فرماندهی آن را به یکی از سرداران ترک به نام احمدپاشا دوقه کین اوغلی سپرد، و این دسته را پیشاپیش سپاه روانه کرد، تا اطلاعات و اخباری از نقشه‌های جنگی دشمن و وضع سپاهیان ایران به‌دست آورند.

سلطان سلیم و علاءالدوله ذوالقدر

سپس از طریق قونیه به قیصریه رفت و در آنجا چند روزی توقف کرد تا مگر بتواند علاءالدوله ذوالقدر را با خود متحد سازد و از قوای او نیز بر ضد شاه-اسماعیل استفاده کند، و چون علاءالدوله، که تحت‌الحمایه سلطان مصر بود، از قبول چنین اتحادی سرباز زد، از او خواهش کرد که دسته‌ای از سواران زبده ذوالقدر را برای تقویت سواره نظام عثمانی همراه اردوی او کند. ولی امیر

سالخورده ذوالقدر این خواهش او را نیز نپذیرفت و حتی راضی نشد که در حفظ بی‌طرفی هم تعهدی کند، و هنوز مذاکرات سلطان سلیم با وی پایان نیافته، به سواران خود دستور داد که نهانی به قورخانه و آذوقه اردوی عثمانی دستبرد زنند^(۴۰).

سلطان سلیم از رفتار وی بی‌نهایت در خشم شد، ولی چون دشمن بزرگ-تر در مقابل داشت، موقتاً با علاءالدوله به مدارا رفتار کرد، و ناگزیر گروهی از سپاه خود را نیز در تمام مدتی که با شاه اسماعیل می‌جنگید، در سرحدات قلمرو امیر ذوالقدر گذاشت، تا از حملات احتمالی وی جلوگیری کنند، اما پس از آنکه در جنگ چالدران بر شاه اسماعیل غالب شد، چنان‌که در صفحات بعد خواهیم گفت، به تلافی رفتار علاءالدوله بر سر او تاخت و در جنگ سختی او را کشت و تمام متصرفانش را ضمیمه خاک عثمانی ساخت.

سان سپاه

سلطان سلیم از قیصریه به سیواس رفت و در آنجا سپاه خود را سان دید. عدد سپاهیان عثمانی از پیاده و سوار و توپخانه در این محل به ۱۴۰۰۰۰ می‌رسید. و این عده تقریباً مرکب از دسته‌های زیر بود:

| | |
|-------|------------------------------|
| ۵۰۰۰۰ | سپاهی صاحب تیول اروپا و آسیا |
| ۱۵۰۰۰ | سواران خاصه سلطان |
| ۲۰۰۰۰ | آکنجی‌ها |
| ۱۲۰۰۰ | ینی‌چریان |
| ۱۲۰۰۰ | عزبها |
| ۱۰۰۰ | پیدگان خاص سلطنتی |
| ۲۰۰۰۰ | توپخانه و ذخائر و بانه |

| | |
|-----------|---|
| ۱۰۰۰۰ | متفرقه (برای راهسازی و غیره) |
| ۱۴۰۰۰۰ | جمع |
| | تجهیزات توپخانه سپاه نیز از این قرار بود: |
| ۲۰۰ عراده | توپهای بزرگ چرخدار |
| " ۱۰۰ | توپهای کوچک که بر پشت شتر می گذاشتند |
| ۲۰۰۰ | اسبان توپخانه |
| ۶۰۰۰ (۴۲) | شتران اردو |

فرماندهی سپاه عثمانی نیز بدین صورت تقسیم شده بود:

فرماندهی کل سپاه: سلطان سلیم خان یاوز.

فرماندهی سپاه آناتولی: سنان پاشا، بیگلربیگ آناتولی.

فرماندهی سپاه قرامان: همدم پاشا، بیگلربیگ قرامان.

فرماندهی سپاه روم ایلی: حسن پاشا، بیگلربیگ روم ایلی (روملی)

فرماندهی کل پیاده نظام: اسکندر پاشا.

فرماندهی سپاه ینی چری: اوغلو عثمان آقا، سگبان باشی.

فرماندهی سواران پیش قراول: احمدپاشا دوقه کن اوغلی.

در سیواس سلطان سلیم خان چهل هزار از لشکریان ترک جدا کرد و در فاصله قیصریه و سیواس گذاشت، تا عقب اردوی عثمانی را حراست و از انقلابات احتمالی، که ممکن بود از طرف هواخواهان شاه اسماعیل و شیعیان این حدود ایجاد گردد، جلوگیری کنند. زیرا باوجود آنکه سلطان عثمانی چهل هزار از مردم شیعه و صوفیان آناتولی و ولایات سرحدی ایران و عثمانی را کشته بود، هنوز عده ایشان در این ولایات فراوان بود.

از طرفی نیز چون محمدخان استاجلو سردار ایران به فرمان شاه اسماعیل

آذوقه تمام این ولایات را نابود کرده و راهها را ویران ساخته به آذربایجان عقب نشسته بود، سلطان سلیم سپاهیان سابق‌الذکر را مأمور کرد که برای اردوی او آذوقه و علوفه کافی فراهم سازند.

علاوه بر آن سلطان سلیم دستور داده بود که از ولایات اروپایی و غربی عثمانی آذوقه و مهمات کافی به وسیله کشتی‌های ترک به بندر طرابوزان بفرستند تا از آنجا با قاطر و شتر به محل اقامت اردو، هر جا که باشد، فرستاده شود. ولی آذوقه و مهماتی که از بندر طرابوزان به جانب اردو حمل می‌شد، پیوسته در معرض دستبرد گرجیان و طوایف ترکی که با شاه اسماعیل همدستی و اتحاد داشتند بود.

نامه دوم سلطان سلیم خان به شاه اسماعیل

از سیواس سلطان عثمانی چند تن از سرداران ترک به نام قراچه پاشا و علی بیگ میخال اوغلو را با فرحشادبیگ بایندری آق قویونلو، که به خدمت او پیوسته بود، مأمور کرد که برای کسب خبر از حرکت سپاه ایران پیشاپیش اردو حرکت کنند. سپس نامه عتاب‌آمیز دیگری به شاه اسماعیل نوشت، و به وسیله یکی از جاسوسان شاه که دستگیر شده بود به ایران فرستاد.

اینک متن نامه دوم سلطان سلیم خان اول به شاه اسماعیل (۴۳):

انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم، الاتعلوا علی واتو نی مسلمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین. هذا کتاب انزلناه مبارکاً فاتبعوه و اتقوا لعلکم تفلحون. این منشور ظفر طغری کالوچی النازل من السماء به مقتضای، و ماکننا معذبین حتی نبعث رسولا، از حضرت ابهت منزلت ما که خلیفه الله تعالی والدینا بالطول والعرض مهبط، و اما ماینفع

الناس فيمكث في الارض.

سليمان مكان اسكندر نشان مظفر فریدون ظفر، قاتل الكفرة الفجرة، كافل الكرام البررة، المجاهد المرابط المنصور المظفر، الليث ابن الاسد ابن-الغضنفر، ناشر الواء العدل والاحسان، سلطان سليم شاه ابن سلطان بايزيد بن سلطان محمد خاتيم به جانب ملك عجم، مالك خطه ظلم و ستم، سرور شرور و سردار اشرار، داراب زمان ضحاک روزگار عدیل قابیل، امیر اسماعیل عزصدور یافت. معرب از آن است که از بارگاه عزت و پیشگاه الوهیت یرلیغ، توتی الملک من تشاء، به توقيع مايفتح الله للناس من رحمہ فلاممسک لها، کلک تقدیر باسم سامی ما رقم زده، لاجرم اوامر و نواهی نوامیس الهی و امور احکام شاهنشاهی را در فضای زمین چون قضای آسمانی نفاذ داد. ذلک فضل-الله یؤتیہ من یشاء، و چون بتواتر آحاد استماع افتاد که ملت حنیفة محمدیہ، علی واضعها الصلوة والتحیة، را تابع رأی ضلالت آرای خود ساخته و اساس دین متین را برانداخته، لوی ظلم را به قواعد تعدی برافراخته، نهی منکر و امر معروف از مغایر شریعت دانسته، شیعة شنیعة خود را به تحلیل فروج محرمة و اباحت دماء محترمة تحریض نموده به حکم سماعون للکذب اکاکون للسهة، به استماع کلمات مزخرفات و اکل محرمتات نموده - مسجد خراب کرده و بتخانه ساخته پایه بلند پایه منابر اسلام را به دست تعدی درهم شکسته، فرقان مبین را اساطیر اولین خواننده، اشاعت شناعت را باعث شده نام خود حارث کرده، هر آینه به موجب فتوای عقل و نقل علمای اعلام ملت و اجماع اهل سنت و جماعت، برذمت همت عالی تهمت ما، که علو الهمة من الايمان نصره لدين الله المنان، قطع و قمع و رد و منع رسوم محدثه که رسم قدیم است، كما ورد في قوله عليه السلام: من احدث في امرنا هذا فهو رد، و فی روایة: من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد، متحتم و لازم گشت، و چون قضای ربانی و تقدیر صمدانی اجل اجله كفره فجره را در قبضة اقتدار ما نهاده بود، كالفضاء المبرم توجه آن دیار نمود و بامثال امر: لاتذر علی الارض من-

الکافرین دیاراً، ان شاء الله العزیز اقدام کردیم تا از صولت تیغ ظفر دثار صاعقه کردار خار و خسی که در جویبار شریعت غراً بنورسته و چون بقللة الحمقا نشو و نما یافته، از بن برآورده در خاک مذلت اندازیم. تا لگدکوب حوافر مرسلات گردد که در جعلوا اعزة اهلها اذلة و كذلك يفعلون، و از صدمه گرز کین آئین مغز اعدای دین که به خیال خام پخته شده، طعمه شیران دلیران غزاة سازیم، و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون.

من آنم که چون برکشم تیغ تیز
 بر آرم ز روی زمین رستخیز
 کباب از دل نره شیران کنم
 صبحی بخون دلیران کنم
 شود صید زاغ کمانم عقاب
 ز تیغم بلرزد دل آفتاب
 اگر در نبردم تو کم دیده [۱]
 ز گردون گردنده نشنیده [۱]
 ز خورشید تابان عنانم بپرس
 ز بهرام آب ستانم بپرس
 اگر تاج داری مرا تیغ هست
 چو تیغم بود تاجت آرم به دست
 امیدم چنان است ز نیروی بخت
 که بستانم از دشمنان تاج و تخت

به موجب الدین النصیحة، اگر روی نیاز به قبله اقبال و کعبه آمال
 آستان ملائک آشیان ما، که محال رحال رجالست آوردی و دست تعدی از سر
 زیر دستان که پایمال ظلم و طغیان گشته‌اند، کوتاه کردی و خود را در سالک
 التائب من الذنب کمن لا ذنب له، منسلک گردانیدی، و در مذهب و ملت تبعیت

سنت سنیه خلیفه محمدیه، علیه الصلوة و التحیة و آله الطاهرین و اصحابه المهتدین رضوان الله علیهم اجمعین، که: اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم، کردی، و آن بلاد را باسرها از مضافات و متعلقات ممالک محروسه عثمانیه شمردی، هر آینه عنایت پادشاهی و عاطفت شاهنشاهی ما شامل تو گردد.

سایه عدل و عنایت بسر او فکنیم

هر که چو مهر نهد روی به خاک در ما

والایحکم: العادة طبیعة ثانیه، بر مقتضای طبع شرانگیز فتنه آمیز که: ما بالذات لایزول بالعرض، با سیه دل چه سود گفتن و عطف، بتأییدالله و حسن توفیقه، سرهر تاجداری تاج داری سازم و بساط بسیط زمین را از آن نفوس پردازم. الا ان حزب الله هم الغالبون، دست ستمکاران را به قوت سرپنجه ید بیضا پیچیده درهم کنم که: یدالله فوق ایدیهم باید که پنبه غفلت از گوش هوش بیرون کرده کفن در دوش گرفته، ... باشید که به موجب، انما توعدون لات، عسکر ظفر مخصوص، کانهم بنیان مرصوص، چون اجبل مسمی نداء اذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعه ولاستقدمون، در دهند و به حکم اقلوهم حیث وجد تموهم عامل شوند، دمار از روزگارت برآرند و در آن دیار دیار نگذارند. والله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون فقطع دابر القوم- الذین فتلّموا والحمد لله رب العالمین.

اردوی سلطان سلیم در روز بیستم جمادی الاول سال ۹۲۰ هجری قمری، به رودخانه چای صوئی که سرحد ایران و عثمانی بود، رسید. روز دیگر چون نورعلی خلیفه روملو سردار قزلباش با سواران خود به دستور شاه اسماعیل، «ارزنجان» را ترک گفته به آذربایجان رفته بود، جمعی از مردم ارزنجان نزد سلطان آمدند و برای شهر خود امان خواستند. سلطان سلیم ایشان را امان داده مشروط بدان که به اردوی اوغله و آذوقه بفروشند.

دو روز بعد نزدیک قلعه کماخ نامه‌ای از خان محمد استاجلو حکمران ایرانی «دیاربکر» به وسیله ملازمان حاکم «طرابوزان» به سلطان رسید. خان محمد این نامه را به دستور شاه اسماعیل در جواب نامه‌ای که توسط قلیچ نام جاسوس ایران فرستاده بودند نوشته^(۴۴)، و با آن یک قبضه شمشیر و یکدست جامه زنان همراه کرده بود، که یا شمشیر ببیند و به جنگ آید، یا جامه زنان بپوش. ولی حامل نامه را ملازمان حاکم طرابوزان به طمع اسباب و نقود او کشته بودند.

پس از آن سلطان سلیم به دشت یاسی چمن (نزدیک ارزنجان) رفت و هجده روز در آنجا ماند. در این محل جاسوسان خبر آوردند که شاه اسماعیل اصلاً در خیال جنگ و مقابله با قوای عثمانی نیست، بلکه می‌خواهد معبر اردوی دشمن را ویران کند و او را به داخله ایران بکشاند، تا فصل زمستان فرا رسد و سربازان ترک از سرما و گرسنگی تلف شوند. سلطان سلیم خان دستور داد که جاسوسان را به زندان افکنند تا این اخبار فاش نشود و مایه طغیان سپاهیان نگردد. مردی نیز به نام احمدجان از طرف محمدبیگ پسر فرحشادبیگ آق قویونلو، که در کردستان ایران بسر می‌برد، به اردو رسید که اظهارات جاسوسان مذکور را تأیید می‌کرد و نامه‌ای از «محمدبیگ» در جواب نامه سلطان سلیم - خان^(۴۵) داشت که امیر آق قویونلو از بیم شاه اسماعیل با آب پیاز نوشته بود برای اینکه میزان قدرت، تسلط شاه اسماعیل و رعبی که مردم ایران از او در دل داشته - اند، برخوانندگان معلوم گردد، عین نامه محمدبیگ در در اینجا نقل می‌کنیم:

عرضه، عرصه عظمت و جلال لایزال عالیا بعون الملک المتعال آنگاه در
 اواخر ربیع الآخر عمت میامنه، فرمان قضا جریان با حاجب قدیمی والدماجدم
 قدوه الاماجدو الاعیان احمدجان زید قدره بر وجه ستروخفا. به این بنده بی‌ریا

در رسید و در گوشه تنهایی با کمال مبتلای آهسته آهسته گشاده و نهانی نهانی خوانده هر سطری را که با شوق و نشاط مطالعه کرده مضمون جواهر مکنونش را معلوم می نمودم شروع به سطر دیگر ناکرده پیشینه را به آب دیده می شستم و به این طریق از دیده کج بین حساد می نهفتم و با خویشتن همواره می گفتم، ترسم که سرم در سر این نامه رود. اتفاقاً هیچ کس از این سر خفی اطلاع نیافته به عالم السروالخفیات تکیه کنان جوابش را به آب پیاز در بیاض راز نوشته با قاصد مشارالیه اعاده کرد. اگرچه راقمش که از نیکخواهان او جاغ ماست بعد از ایمان او به غلاظ شداد خبردار شده است اما از او باکی نداریم. بیم ما از آن است که مبادا نواب اخلاص مآب گرفتار گشته همگی مستحق عتاب و عقاب گردیم. حسبی الله و نعم الوکیل. در هر باب توکل به جناب مسبب الاسباب کرده امیدوارم که پرستاریم (؟) و بزرگوار سرکار بندگان خویشتن به عنایت خود نگه دارد و ما را به منزل مقصود در رساناد. فهو المراد حاکمند امر کم اعلی. (۴۶)

سلطان سلیم خان پس از وصول این اخبار، برای آنکه شاه اسماعیل را به جنگ برانگیزد، نامه دشنام آمیزی به زبان ترکی برای وی فرستاد و او را فقط اسماعیل بهادر خطاب کرد و چون شهریار صفوی به نامه های دوگانه او جوابی نداده و سرداران قزلباش نیز به فرمان وی از جلو سپاه عثمانی عقب نشسته بودند، خرقة و عصا و مسواک و تسبیح و کشکولی نیز با نامه خود همراه کرد. منظورش از فرستادن این اشیاء آن بود که شاه اسماعیل را به ترس و احتیاط و درویش خوئی سرزنش و تحقیر کند و به او در پرده بگوید که عقب نشینی و احتراز از جنگ شایسته دلیران و مردان بی باک نیست. بهتر آن است که به جای شمشیر خرقة و کشکول و سبحة و عصا برگیرد ما مانند نیاکان خود به کار درویشی و صوفی گری مشغول شود:

ضمناً در نامه خود به شاه ایران خبر داد که چهارهزار سپاه ذخیره میان سیواس، قیصریه مستقر ساخته و به زودی وارد خاک آذربایجان خواهد شد. اینک ترجمه نامه او به شاه اسماعیل:

«اسمعیل بهادر اصلح الله شأنه. در وصول مثال لارم الامثال واضح گردد که چون بعد تواتر رسید که برای هتک پرده اسلام و هدم شریعت سیدالانام علیه- السلام قیام تام نموده لهذا ائمه و علما کثرهم الله امثالهم الی یوم الجزاء باسرههم فتوی دادند که به واسطه اظفار خنجر و تیغ آبدار حک کردن نقطه طینت مضرت نهادت که مرکز دائرة فتنه و فساد است از صفحه روزگار به کافه مسلمین عموماً و به سلاطین اولی الامر و بخواقین ذوی القدر خصوصاً از جمله واجبات است. بنابراین محض از برای احیای مراسم دین محمدی و اقامت ناموس شرایع احمدی، با لشکر بی شمار دشمن شکار، به قصد تو به بلاد شرقی توجه همایون نموده و در مضمون شریف نامه های سابق که چندماه پیش ازین فرستاده شد فرموده بودم هنگامی که نواحی و اراضی که از جهة شاهی در تصرف تست، به ظل ظلیل رایات فتح آیات من مستعد گردد، اگر مردی به میدان بیا، که مشیت و ارادت حق سبحانه و تعالی به هرچه تعلق گرفته به ظهور بیاید. غرض از این اخبار این بود که چند ماه قبل از این تو نیز متنبه شده در تدارک اقدام نمایی و در آینده بهانه نیاری و نگویی که غافل بودم و ایام مساعد نشد که تمام اهالی حوزه حکومت خود را جمع نمایم.

«مدتی است مدید که از مزاحمت نفوس متکاثره جهان گرفتار ضیق النفس و از مصادمت سلاح و سنان هوا دچار ضیق النفس و از نعال مطایا جرم زمین آهن پوش و از طنین نای روئین طاسچه علین پرخروش گردید. عجب است که در این اثنا وضعی که ابهام از جرأت نماید سرأ و جهراً و خیرأ و سرأ از تو ظاهر نگردید لاسیما در این حالت که تلال و جبال آذربایجان از نشانه سم ستور لشکر منصور مانند سپهر پرهلال شده، حال نیز نه نام و نشانی از تو پیدا

و نه اثری از وجودت هویداست. چنان مستورالحالی که وجود و عدمت علی-السواست.

«هر کس که دعوی شمشیرزنی دارد سینه را چون سپر هدف تیر تیز باید ساخت، و هر که ادعای سروری دارد از زخم تیغ و تبر نمی‌هراسد.

عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ

که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

«بر آنانکه سلامت را پرده‌نشینی اختیار می‌کنند و از بیم مرگ جرأت

شمشیر بستن و بر اسب نشستن ندارند، نام مردی نهادن خطاست.

در مرگ آنکو بکوبد به پای

به زین اندر آید بجنبد ز جای

«حالیا سببش دانسته شد که چرا به این شدت انزوا در زاویهٔ خمول گزیده

و بدین درجه اختفا کرده. همانا که این رعب و هراس از کثرت لشکر ظفر

استیناس بر تو مستولی شده است. اگر این احتمال باعث باشد محض مصلحت

ازالۀ این معنی اینک چهل هزار لشکر نامدار از اردوی ظفر شعار جدا کرده

فرمودیم که فیما بین سیواس و قیصریه در اردوی جداگانه بمانند. برای دشمن

ارخای عنان و توسیع دائرهٔ میدان بیشتر ازین نمی‌شود. اگر دو طینت تو فی-

الجمله شمهٔ از غیرت و حمیت باشد البته به میدان جنگ ما آمده با لشکر من

مقابله خواهی کرد تا در ازل هر چه مقدر است در معرض بروز جلوه‌گر گردد

انشاءالله تعالی. والسلام علی من اتبع الهدی. حرره فی اواخر اولی الجمادین

سنهٔ ۹۲۰ به یورت ارزنجان. (۴۷)

نامهٔ شاه اسماعیل به سلطان سلیم

اتفاقاً در همین ایام، یعنی در روز ۲۷ ماه جمادی‌الاول، هنگامی که سلطان

سلیم در محل آق‌ده نزدیک قلعهٔ کماخ بود، سفیری به نام شاه‌قلی‌آقای بوی نوکر،

از جانب شاه اسماعیل به اردوی عثمانی رسید و نامه‌ای آورد که شه‌ریار ایران در جواب نامه‌های سلطان سلیم، با یک قوطی طلا پر از تریاک فرستاده بود، و عین آنرا در اینجا نقل می‌کنیم:

سلامی که به محبت محشون و پیامی که به مودت مقرون باشد، به حضرت جنت خضرت اسلام‌پناه سلطنت دستگاه المنظور بانظارالملک الاله مبارزالدولة و السلطنة والدین سلطان سلیم شاه ایده‌الله بالدولة الابدیة و ادامه بالسعادة السرمديه متحف و مهدی داشته آرزومند شناسند. بعد هذا مکاتب شریفه مره بعد اخری به درجه الشیء لایثنی الاوقدینثلت رسیده مضامین آن جون مشعر به عدوات و مبنی از جرأت و جلادت بود از آن حظ بسیار نمود. لکن مبدأ و منشأ آن ندانستیم که چیست. در زمان والدجنت مکانش انارالله برهانه که نهضت همایون ما به سبب گستاخی علاءالدوله ذوالقدر به مرز و بوم روم واقع شد از جانبین به جز دوستی و یک جهتی چیزی دیگر نشد و با آن حضرت نیز در آن وقت که والی طرابوزان بودند اظهار یک جهتی می‌کردیم. حالا باعث کدورت معلوم نگشته بود. چون به اقتضاء سلطنت به این خصوص عازم گشته‌اند سهل باشد.

ستیزه به جایی رساند سخن

که ویران کند خانمان کهن

غرض ما از تغافل آن صوت دو چیز بود: یکی آنکه اکثر سکنه آن دیار مریدان اجداد عالی تبار مانند، رحمهم الله الملک الغفار، دوم آنکه محبت ما به آن خاندان غزا عنوان قدیم است، و نمی‌خواستیم که شورش‌ی چون عهد تیمور به آن سرزمین طاری شود و هنوز هم نمی‌خواهیم و به این قدرها نمی‌رنجیم و چرا رنجیم. خصوصت سلاطین رسم قدیم است.

عروس ملک کسی در کنار گیرد تنک

که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

اما کلمات نامناسب و جهی ندارد و همانا آن اقوال از افکار الحاد فکار منشیان برشی و محرران تریاکی که از قلت نشئه از سر دماغ خشکی نوشته فرستادند و این همه توقف نیز خالی از ضرورتی نبوده می‌پنداریم. بنابر آن حقه ذهبی مملو از کیفیت خاصه مختوم به مهر همایون مصحوب دارنده قدوة المقر بین شاه قولی آقای بوی نوکر رزقت سلامه ارسال رفت، تا اگر لازم باشد به کار داشته به زودی در رسند، تا بعون الهی آنچه در پرده تقدر مکتوب است صورت پذیر گردد. فامافکری براصل کرده و به سخن هر کسی مقید شده اندیشه بر اصل نمایند که پشیمانی اخیر مفید نمی‌شود. و ما در وقت تحریر این نامه به شکار حدود صفاهان بودیم. در حال به تدارک مقابله مشغول گشته از سر دوستی جواب فرستادیم به هر نوع که می‌خواهند عمل کنند.

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات

با آل علی هر که در افتاد برافتاد

و مزبور را نرنجانیده راه دهند که ولاتزر و ازرة و رواخری و چون کار به جنگ انجامد، تأخیر و تراخی را جایز ندارند. اما از راه عاقبت‌اندیشی درآیند والسلام^(۴۸).

چنانکه ملاحظه شد، شاه اسماعیل در جواب نامه‌های بی‌ادبانه و پر عتاب و دشنام‌آمیز سلیم‌خان، نامه‌ای ملایم و شاهانه و آراسته به ادب و احترام نگاشته، و در آن با کمال ذوق و خونسردی و بی‌اعتنایی و زیرکی به سلطان خودخواه و تندخوی و جهانجوی ترک نیش‌هایی زده بود که تحمل آنها با طبع سرکش و بی‌حوصله و آتشین وی سازگار نبود. پادشاه صفوی با اشاره به حمله تیمور خواسته بود در پرده به سلطان سلیم‌خان گوشزد کند که اگر در جنگ اصرار ورزد به سرنوشت شوم جدش ایلدرم بایزیدخان گرفتار خواهد شد. فرستادن قوطی تریاک نیز کنایه‌ای از تمسخرآمیز به آرزوها و خیالات بی‌اساس سلطان بود و

می‌خواست به او بفهماند که درهم شکستن سپاه قزلباش و برانداختن خاندان صفوی امید پوچی است که جز در نشئه تریاک و جهان خیال به حقیقت نمی‌تواند پیوست.

ناخرسندی سپاهیان ترک

نامه شاه اسماعیل بر خشم و کینه سلطان سلیم‌خان افزود، زیرا مشاهده می‌کرد که مبارزجوئی‌ها و دشنام‌های او بی‌اثر است و حریف با نهایت زیرکی و خونسردی از نبرد احتراز می‌کند و به جای آنکه به استقبال وی آید و به جنگ پردازد، می‌خواهد او را به داخله ایران بکشاند و با سوزاندن غلات و ویران کردن دهکده‌ها و منازل بین راه، سپاه ترک را گرفتار قحط و گرسنگی سازد. هر قدمی که لشکریان ترک در ولایات خالی از علوفه و آذوقه ایران پیش می‌رفتند، ایشان را به شکست و نیستی نزدیک‌تر می‌کرد.

سلطان سلیم‌خان چنان از رفتار شاه اسماعیل در خشم و عذاب بود که برخلاف آداب سیاسی سفیر او را گردن زد و روزی در حضور سرداران و وزیران خود فریاد برآورد که: «اگر تا قعر سقر هم عقب‌نشینی کند دنبالش خواهم رفت!» کم‌کم سیاست جنگی پادشاه صفوی به ثمر می‌رسید. ماه‌ها راه‌پیمایی بیهوده از پی دشمنی که تن به جنگ نمی‌داد، ینی‌چریها را فرسوده و ناراضی کرده بود. خاصه که آذوقه سپاه رو به کاهش می‌رفت و جیره‌بندی آغاز شده بود. زمزمه ناخرسندی و طغیان به‌گوش می‌رسید. مشاوران و وزیران سلطان نیز از آن لشکرکشی بی‌حاصل، که به گمان ایشان جز شکست و بدنامی نتیجه‌ای نداشت، بیمناک بودند. عاقبت همدم پاشا بیگلریگ قرامان را، که از کودکی رفیق و ندیم سلطان بود، مأمور کردند که شکایت سربازان و سرداران را به گوش وی برساند

و او را از تعقیب دشمن منصرف سازد.

مأموریت همدم پاشا سخت دشوار بود. هنوز چند کلمه نگفته و به بیان دلائل و علل خرسندی و شکایت سپاهیان پرداخته بود که سلطان خود را خشمگین ساخت و او را از ادامه سخن بازداشت. سلیم مصمم بود که با شاه اسماعیل زورآزمایی کند و مخالفت با تصمیم خود را، هرچند هم که درست و منطقی بود، دلیل ضعف و خیانت می‌شمرد. برای اینکه نومییدی و بیم را از سپاه خود دور سازد، بیچاره همدم پاشا را برخلاف میل خویش گردن زد و یکی دیگر از سرداران ترک به نام زینل پاشا را به جای او گماشت، و فرمان حرکت داد.

نامه چهارم سلطان سلیم به شاه اسماعیل

در محل چرموک سلطان سلیم که از سکون و سکوت شاه اسماعیل به جان آمده بود، نامه دیگری به زبان ترکی بدو نوشت. مضمونش این است:

«اسماعیل بهادر اصلح‌الله‌شانه، هنگامی که توفیق رفیع جهانمطاع و حکم شریف واجب‌الانقیاد و الاتباع به تو واصل شود، باید بدانی که مکتوب‌تو به درگاه سعادت دستگاه من رسید. پس از ادای کلمات جسارت‌آمیز نوشته‌ای چیزی که مایه ازدیاد جرأت است ارسال داشتیم که در عزیمت مسارعت نموده ما را از انتظار برهانید. ما به نیروی جرأت از راه دور با لشکر بی‌کران و رایات فتح آیات نصرت نشان، پس از طی مراحل و منازل به مملکت تو داخل شده- ایم. در آیین سلاطین اولی‌الامر و مذهب خواقین ذوی‌القدر مملکت در حکم زن ایشان است و کسی را که از مردی حصه‌ای و از فتوت بهره‌ای بلکه دردل فی‌الجمله زهره‌ای باشد، قطعاً راضی نمی‌شود که دیگری به ناموس او تعرض کند.

مع‌هذا اکنون روزها می‌گذرد که عساکر نصرت مآثر من به ملک تو

درآمده‌اند، ولی از تو هیچ‌گونه نام و نشانی پیدا و از وجودت اثری هویدا نیست و چنان مستورالحال بسر می‌بری که حیات و مماتت یکسان است.

ازین ننگ تا جاودان مهتران

بگویند با نامور لشکران

«ظاهر حال گواهی می‌دهد که اکتساب جرأت عارضی برای که لازم است، تا امروز از جانب تو عملی به ظهور نیامده است که از آن مردی و جلادت استنباط شود. عمل تو ثمره مکر و حيله تست و شک نیست که این جرأت عارضی اثر تلیس و تدلیس است و لاغیر. دواى دردی که تو بدان مبتلی هستی معلوم است و برای تحصیل قوت قلب آن را استعمال می‌کنی. حال نیز همان داروئی را که بارها تجربه کرده‌ای به کار بر تا مگر دردت اندک جرأتی پدید آرد.»

«ما نیز برای ازاله ضعف قلب تو چهل هزار تن از لشکر ظفر رهبر خود جدا کرده میان قیصریه و سیواس گذاشته‌ایم و درباره خصم بیش از این مروت و مردمی میسر نیست. اگر من بعد باز برقرار وضع سابق در کنج زاویه رعب و هراس منزوی گردی نام مردی بر تو گذاشتن حرام است و بهتر خواهد بود که به جای مغفر معجر و به جای زره چادر اختیار کنی و از سودای سرداری و سپهسالاری بگذری. ز تو این کار برناید تو با این کار برنایی. والسلام علی من اتبع الهدی. تحریراً فی اواخر شهر جمادی‌الآخره سنهٔ عشرين و تسعمائه^(۴۹)».

سلطان سلیم این نامه را با مقداری لباس‌های زنانه و عطریات و لوازم آرایش برای شاه اسماعیل فرستاد و از «چرموک» به طرف ترجان رفت، از ترجان مصطفی پاشای کرد را به محاصره قلعه بای‌برد فرستاد و خود مصمم شد که تا شهر تبریز پیش راند و پایتخت صفوی را به تصرف آورد.

طغیان ینی چریان

همین‌که تصمیم سلطان به گرفتن تبریز آشکار شد سربازان ینی چری، که از درازی راه و مصائب سفر به جان آمده بودند، بار دیگر زبان به شکایت گشودند و زمزمه ناخرسندی ایشان که در «یاسی چمن» با سیاست «همدم پاشا» موقتاً خاموش شده بود، به شکل شورش و نافرمانی تجدید شد. تفنگ‌های خود را در خاک فرو کردند و چکمه‌ها را بر آن آویختند، و این عمل نشانه آن بود که دیگر قدمی فراتر نخواهند گذاشت و جز راه استانبول به راه دیگر نخواهند رفت.

ینی چریان می‌گفتند که: «ما را برای جنگ آورده‌اید، درحالی که مقابل ما دشمنی نیست که با او بجنگیم. آیا در این مملکت ویران تا کجا باید رفت. کمی جیره و مسافرت طولانی ما و اسبان لشکر سپاهی (سواره) و توپخانه را از پای درآورده است. سپاه خسته و شکسته اگر در برابر لشکریان آسوده دشمن از عهده دفاع برنیاید، تقصیر با که خواهد بود؟ اگر خدای ناکرده از قزلباشان شکست بخوریم این ننگ برای ما از مرگ بدترست. پس بهتر آن است که کس بفرستیم، و با اردبیل اوغلی (یعنی شاه اسمعیل) صلح کنیم...»

سلطان سلیم ناچار از «اوطاغ» یا چادر خود بیرون آمد و با تهدید و تطمیع و وعده و نوید سربازان را به ادامه پیشرفت راضی کرد، و حاضر شد که چون اردوبه «خوی» رسید در صورتی که «اردبیل اوغلی» تکالیف علما را قبول کرد صلح کنند و برگردند، و گرنه با او بجنگند. سپس فرمان حرکت داد.

در ضمن راه پیشقراولان سپاه خبر دادند که خان محمد استاجلو حکمران دیار بکر از سرداران بزرگ شاه اسماعیل، به حدود خوی رسیده و شهریار صفوی نیز با سپاهیان قزلباش نزدیک می‌شود. در نزدیکی ماکو نیز شهسوار علی بیگ، فرمانده دسته‌ای از سواران، خبر داد که سپاهیان شاه اسماعیل و خان محمد

استاجلو در محل خوی به یکدیگر پیوسته آماده کارزارند^(۵۰). سلطان سلیم خان از این خبر به قدری خوشحال شد که اسبی قیمتی با زین و لگام مرصع برای شهسوار علی بیگ فرستاد. زیرا از پیشرفت بیهوده درخاک ایران بیم داشت و می دانست که اگر در آذربایجان بیش از آن پیش رود قطعاً با شورش و نافرمانی ینی چری ها و سایر دسته های سپاه روبه رو خواهد شد و جانش در خطر خواهد افتاد. در همان حال پیغامی از شاه اسماعیل رسید که او را در جلگه چالدران^(۵۱) به جنگ خوانده بود. سلطان سلیم خان بی درنگ دستور حرکت داد و در شب چهارشنبه دوم ماه رجب ۹۲۰ هجری قمری (۲۳ اوت ۱۵۱۴) هنگام شب به تپه ای رسید که از جانب مغرب بر دشت چالدران مسلط و مشرف بود. در راه نیز خبر رسید که قلعه بایزید هم به دست سپاه ترک مسخر گشته است. با گرفتن این قلعه استوار جناح چپ سپاه عثمانی نیز از خطرات احتمالی نجات یافت.

۸. مقدمات جنگ

سلطان سلیم خان همین که با قوای ایران روبه رو گردید دیوان یا شورای جنگ تشکیل کرد، تا معلوم شود که باید بی درنگ بر سپاه ایران حمله برند یا آنکه به سربازان یکروز اجازه استراحت دهند.

وزیران و بسیاری از سرداران ترک معتقد بودند که چون سربازان به سبب راه پیمایی بسیار، خسته و ناتوان گشته اند، بهتر است که بیست و چهار ساعت استراحت کنند. ولی پیری محمدپاشا، دفتردار سالخورده سلطان، با این عقیده مخالف کرد و گفت: «یک روز استراحت به دشمن فرصت خواهد داد که از میزان قوا و اصول نقشه جنگی ما آگاه گردد. اگر ما هنگامی که با مرگ روبه رو

شده‌ایم از خستگی بیم داشته باشیم، بهتر است که اصلاً جنگ نکنیم. به عقیده من بی‌تأمل باید فرمان حمله داده شود.»

سلیم که خود نیز با این عقیده موافق بود بر او آفرین خواند و فرمان داد که بقیه آن شب را به تعبیه و ترتیب سپاه مشغول باشند و سپیده دم به حمله پردازند.

سحرگاه روز چهارشنبه دوم رجب قوای عثمانی سراسر تپه‌ای را که در مغرب دشت چالدران قرار داشت، فرا گرفته بود. عده این سپاه به یکصد و بیست هزار تن می‌رسید. و از آن جمله هشتاد هزار نفر سوار بودند.^(۵۲)

قوای ایران در جنگ چالدران

مورخان ترک عده سربازان و سواران شاه اسماعیل را در جنگ چالدران از هشتاد تا یکصد و پنجاه هزار نفر نوشته‌اند. ولی این اعداد بدون شک اغراق‌آمیز و نادرست است. به طوری که از بیشتر تواریخ ایرانی برمی‌آید، عده مردان جنگی ایران در این نبرد، به اقوال مختلف مرکب از ۱۲۰۰۰ سوار قزلباش و نزدیک هشت هزار سوار زبده دیگر بوده است. قوای ایران بیشتر از سواران بی‌باک و جنگ آزموده ترکمان و قزلباش تشکیل یافته بود و پیاده نظام مرتبی که در کار جنگ مؤثر باشد، وجود نداشت.^(۵۳)

سواران قزلبش بیشتر زره و کلاه‌خود داشتند و پره‌های سرخی بر تاج قزلباش خود زده بودند. گذشته از سواران ترکمان قزلباش عده‌ای از جنگاوران قبائل کرد و ایرانی نیز در سپاه شاه اسماعیل خدمت می‌کردند. اسبان سواران ایران برخلاف اسبان سپاه عثمانی، بسیار قوی و چابک و راهوار بودند و بر پشت بسیاری از آنها زره‌های خاصی بود که اسب را از زخم شمشیر و نیزه محفوظ

می داشت.

اسلحه سواران قزلباش گرزهایی آهنین به نام شش پر و تیر و کمان و شمشیر و خنجر و تبرزین بود. توپ و تفنگ در سپاه ایران وجود نداشت و ایرانیان در زمان شاه اسماعیل اول هنوز استعمال تفنگ و اسلحه آتشین را خلاف جوانمردی و دلیری می شمردند.

شاه اسماعیل بیشتر به ایمان و عقیده باطنی سواران قزلباش، که جملگی در زمره صوفیان صافی و معتقدان و فدائیان از جان گذشته خاندان صفوی بودند، متکی بود. افراد قزلباش گذشته از اینکه فرمان مرشد کامل با پادشاه صفوی را بی چون و چرا گردن می نهادند، در بی باکی و دلیری و جنگاوری نیز بر سواران ترک برتری داشتند. به علاوه شاه اسماعیل می دانست که سربازان ترک به علت پیمودن راه های دراز و تحمل مشقات سفر و کمی آذوقه و دور بودن از خانه و زن و فرزند و بیم شکست خوردن در خاک دشمن فرسوده و نومید و بیمناک اند. می دانست که سربازان ینی چری در طی سفر چندبار اندیشه طغیان و نافرمانی داشته و این اندیشه را از سربردر نکرده اند. می دانست که در میان سربازان ترک افراد شیعه و هواخواه خاندان صفوی نیز بسیارند و با اندک فرصتی از سپاه دشمن کناره خواهند گرفت.



تصویر یک سرباز پیاده ترک
در قرن دهم هجری قمری

پس اگر شاه اسماعیل فقط با دوازده یا بیست هزار سوار به جنگ صدو بیست هزار سپاه ترک آمده بود، از آن جهت بود که ارزش واقعی سربازان و سرداران دلیر خود را می‌شناخت و ایشان را مکرر در جنگ‌های گوناگون و در برابر لشکریان بی‌شمار دیگر به مردی و دلیری و پایداری آزموده بود.

یگانه ایرادی که از لحاظ نظامی بر شاه اسماعیل گرفته‌اند، این است که بی‌سبب از مواضع طبیعی شمال شهر خوی به دشت چالدران رفت. زیرا در مواضع کوهستانی مزبور می‌توانست به وسیله سواران چابک و دلیر خویش از پهلو به قوای عثمانی بتازد و خود را از خطر توپخانه دشمن، که یگانه عامل شکست قوای ایران در جنگ چالدران بود، محفوظ دارد. در صورتی که دشت مسطح چالدران برخلاف به سلطان سلیم فرصت داد که از تمام قوای خود در جنگ استفاده کند، و در آن زمین بی‌مانع سواران بی‌باک قزلباش را، که ده بار کمتر از قوای ترک بودند، هدف گلوله‌های توپ و تفنگ سازد.

اتفاقاً بیشتر مورخان ایرانی نوشته‌اند که شبانگاه پیش از آغاز جنگ، زمانی که هنوز سپاهیان ترک از تپه مجاور دشت چالدران به زیر نیامده و صفوف خود را مرتب نکرده بودند، خان محمد استاجلو و نورعلی خلیفه روملو و برخی دیگر از سرداران، که از روش نظامی و ترتیب سپاه عثمانی در میدان جنگ آگاه بودند، به شاه اسماعیل پیشنهاد کردند که شب هنگام اجازه دهد پیش از آنکه سپاهیان دشمن در دشت چالدران مستقر شوند و توپخانه و تفنگچیان خویش را مرتب و آماده تیراندازی سازند، برایشان حمله برند و بدین وسیله استفاده از اسلحه آتشین را بر دشمن دشوار سازند. ولی دورمیش خان رئیس طائفه شاملو، از سرداران نامی قزلباش، با این پیشنهاد مخالفت کرد و چنین کاری را خلاف مردانگی

شمرد. شاه اسماعیل نیز رأی او را پسندید و گفت که «من حرامی قافله نیستم. هرچه مقدار الهی است به ظهور می آید.»^(۵۴)

۹. ترتیب دو سپاه در دشت چالدران

ترتیب سپاه عثمانی

بامداد روز چهارشنبه دوم رجب ۹۲۰ هجری قمری، سپاهیان ترک به فرمان سلطان سلیم از تپه به سوی دشت چالدران فرود آمدند و در آنجا به ترتیب زیر قرار گرفتند:

دسته سوارانی نیکوبی^(۵۵) به سرداری میخال اوغلی، و سواران بولی^(۵۶) و قستمونی به سرداری اسفندیار اوغلی با دسته آکنجی‌ها پیشقراول یا چرخچی سپاه بودند. بیرق دسته اول سرخ و بیرق دسته دوم سبز بود.

سواران آناتولی و قرامان، با سپاهیان آسیایی عثمانی، به سرداری سنان پاشا معروف به خادم و زینل پاشا در میمنه جای گرفتند.

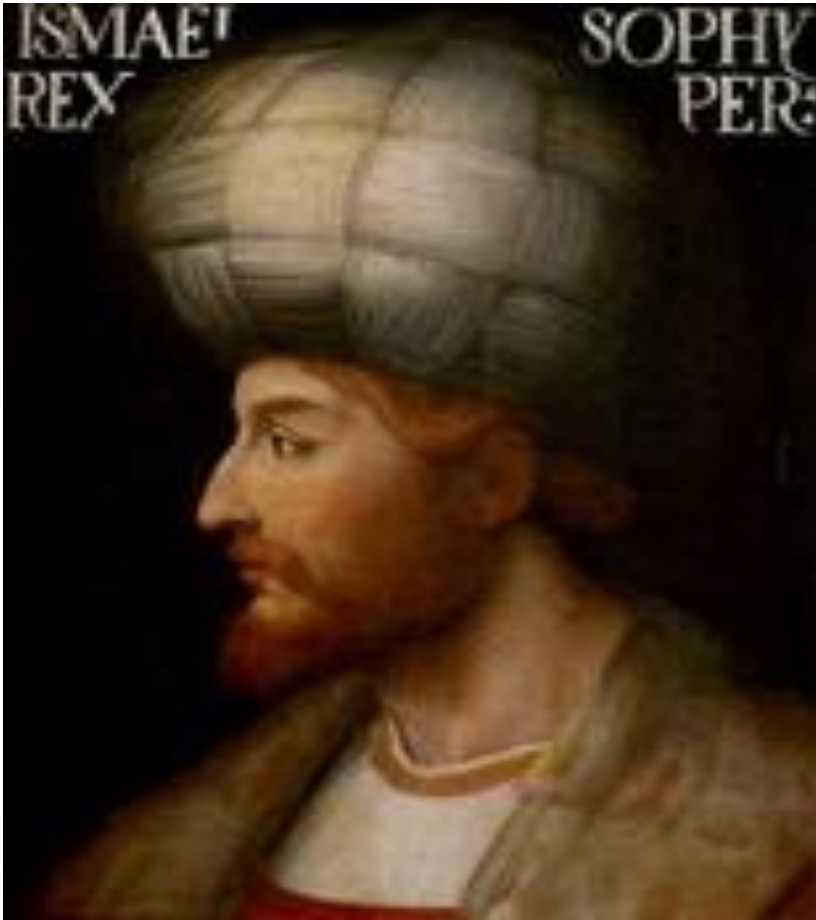
سواران روم ایلی (روملی) یا سپاهیان اروپایی عثمانی، به سرداری حسن پاشا در میسره ایستادند.

ینی‌چریان پیاده به فرماندهی عثمان آغابال بی‌مزم اوغلو سگبانباشی، به شکل مربع در خط دوم قلب سپاه پشت عراده‌های توپ قرار گرفتند.

حیوانات بارکش اردو را از سه جانب در اطراف سربازان ینی‌چری جای دادند و ارابه‌ها را محکم به یکدیگر بستند و جلو حیوانات مرتب کردند، به طوری که مانند سنگری محکم از حمله سواران قزلباش جلوگیری می‌کرد. بدین صورت یکنوع حصاری در میان سپاه عثمانی به وجود آمد که سپاه پیاده را از خطر حمله ناگهانی سواران دشمن محفوظ می‌داشت.



تصویر یک سرباز ینی چری در قرن یازدهم هجری قمری



تصویر شاه اسماعیل اول صفوی

که در زمان سلطنت آن پادشاه کشیده شده است

اصل تصویر در موزه «رویال گالری دزوفیسی» در شهر «فلورانس» است

میمنه و میسرۀ سپاه عثمانی را یک ردیف عراده‌های توپ که با زنجیرهای محکم به یکدیگر بسته شده بود، به هم مربوط می‌ساخت، و بدین ترتیب توپخانه نیز به منزله حصار دیگری از آهن و آتش بود که پیادگان ینی‌چری را از حمله سواران ایران حفظ می‌کرد.

دستۀ قراولان خاص سلطان، که مرکب از دسته‌های مختلف سلاحدار و علوفه‌چی و غربا و قراولان پیاده صولاغ و قاپوچی بود، در پس ینی‌چریها جای گرفته و فرماندهی آن با شخص سلطان بود.

سلطان سلیم نیز با وزیران خود احمد پاشا هرسکلی اوغلی صدراعظم، و احمد پاشا دوقه کین اوغلی وزیر دوم، و مصطفی پاشا بیغلوچاوش وزیر سوم، بر بالای تپه‌ای که بر دشت چالدران تسلط داشت، در زیر دو بیرق سرخ و سپید قرار گرفته بود.

دستۀ پیاده عزب‌ها را هم جلو توپخانه جای داده بودند تا توپ‌ها را از نظر دشمن مستور دارد. این دسته طولمه (نیمتنه‌های شمسه دوخته)های سرخ پوشیده بودند.

یک دسته سپاه نیز به سرداری شادی پاشا مرکب از سوار و پیاده، در پس تمام لشکر جای گرفته بود تا از حملات احتمالی دشمن به پشت اردو جلوگیری کند.

ترتیب سپاه ایران

وضع سپاهیان ایران نیز از این قرار بود:

دسته‌ای از سواران قزلباش با دورمیش خان شاملو و خلیل سلطان ذوالقدر حکمران فارس، و حسین بیگ‌الله وزیر سابق و نورعلی خلیفه روملو حکمران

ارزنجان، و خلیل بیگ و منتشا سلطان حاکم تبریز و سلطان علی میرزا افشار و پیره بیگ چاوشلو در میمنه.

دسته دوم با محمدخان استاجلو حکمران دیار بکر و جمعی از خانان و سلطانان استاجلو و پسران بابا الیاس چاوشلو و گروهی دیگر از سرداران در میسره.

نظام‌الدین میرعبدالباقی وکیل السلطنه یا وزیر اعظم، و میرسیدشریف‌الدین علی صدر قاضی عسکر و سیدمحمد کمونه نقیب‌الاشراف نجف نیز، با دسته‌ای دیگر از سران در زیر لوای شاهی در قلب لشکر جای گرفتند.

یک دسته از سواران ایران هم به سرداری ساروپیره قورچی باشی و یوسف بیگ ورساق حکمران قلعه «کماخ»، چرخچی با پیشقراول سپاه و مأمور مستور داشتن حرکات لشکر بودند.^(۵۷)

شاه اسمعیل نیز خود با گروهی از دسته قورچیان، که زبده‌ترین سواران قزلباش بودند، در طرفی از قلب لشکر قرار گرفته آماده بود که اگر قسمتی از سپاه مورد حمله سخت دشمن واقع شد، به یاری آن قسمت شتابد.

برخی از مورخان ایران نوشته‌اند که هنگام ترتیب صفوف سپاه، شاه اسماعیل با کمال خونسردی و آسایش خیال، دردشت چالدران به شکار بلدرچین مشغول بود.^(۵۸)

۱۰. نبرد چالدران

نقشه سلطان سلیم‌خان در نبرد چالدران این بود که به هر حيله انبوه سواران قزلباش را هدف توپخانه خود سازد. زیرا تیررس توپ‌های سرپر عثمانی کوتاه بود و نمی‌توانست از دور به سپاه دشمن آسیبی رساند. به همین سبب برای

فریب دادن حریف، از سپاه ترک دسته معروف به عزب‌ها را جلو صف عراده‌های توپ قرار داده بود، تا توپخانه را از نظر ایرانیان مستور دارند. افراد این دسته مأمور بودند که به محض نزدیک رسیدن سواران قزلباش، از برابر توپ‌ها به چپ یا به راست کناره گیرند. تا توپخانه ناگهان به تیراندازی مشغول شود و سواران دشمن را از پای درآورد.

اما شاه اسماعیل، که به وسیله جاسوسان خود از جزئیات نقشه‌های نظامی سلطان سلیم آگاه بود، مصمم شد که با دو دسته بزرگ از سواران قزلباش، از دو طرف بر سپاهیان ترک بتازد، تا برای «عزب‌ها» مجال کناره گرفتن از جلو توپخانه و آزاد نهادن توپ‌ها برای تیراندازی نماند. سپس همین که سواران قزلباش از صف توپخانه گذشتند با خیال آسوده از دوسو بر قراولان خاص سلطان و محلی که او خود قرار گرفته بود، حمله برند و با درهم شکستن قراولان از پشت پیاده نظام ینی چری را در میان بگیرند.

حمله شاه اسماعیل

در آغاز نبرد ساروپیره استاجلو و همراهانش، که پیش قراول یا «چرخچی» سپاه بودند، بر یک دسته از پیشقراولان سپاه عثمانی تاختند، ولی شکست خوردند. پس شاه اسماعیل خود با گروه انبوهی از سواران زبده قزلباش که در میمنه لشکر بودند، بر میسره سپاه ترک حمله برد^(۵۹). خان محمد استاجلو نیز دستور داشت که با سواران دیار بکر به همان صورت بر میمنه سپاه عثمانی بتازد. جانبازان قزلباش با فریادهای «شاه، الله!» پیش تاختند و شهریار صفوی چنان به سرعت و شتاب رسید که «عزب‌ها» فرصت حرکت نیافتند^(۶۰)، و به جای

آنکه از جلو توپ‌ها به کنار روند، در همانجا به تیغ و نیزه سواران دلیر قزلباش از پای درآمدند. بدین صورت توپخانه ترک در قسمت میسره بیکار و بی‌فایده ماند و سواران روم ایلی که به سرداری حسن پاشا در میسره بودند. از فشار حمله سواران ایران تا ساقه سپاه ترک، آنجا که شادی پاشا جای گرفته بود، عقب نشستند و حسن پاشا در حمله اول به خاک افتاد.

ولی شاه اسماعیل در تعقیب سواران روم ایلی از هدف اصلی خویش، که دسته قراولان خاص سلطان و پیادگان ینی‌چری بود، غافل شد و از این هدف دورتر رفت.

سلطان سلیم نیز از این حمله ناگهانی دریافت که نقشه نظامیش باطل گشته و لشکرش در خطر است.

هرگاه خان محمد استاجلو هم مثل شاه اسماعیل موفق می‌شد که جناح راست قوای ترک را درهم شکنند، و سنان پاشا را شکست دهد. کار سپاه عثمانی به پایان می‌رسید. زیرا در این صورت توپخانه سپاه، که تغییر جهت آن امکان‌ناپذیر بود بود. به کلی بی‌فایده و بی‌مصرف می‌ماند. خاصه که پرکردن توپ‌های سرپر آن زمان نیز به زودی و آسانی میسر نبود با از کارافتادن توپخانه سپاه پیاده ینی‌چری به کلی از دوسو محصور می‌شد و از قراولان خاص سلطان هم، که چندان زیاد نبودند، کاری ساخته نبود.

با این همه سلطان سلیم‌خان به جای آنکه قوای ذخیره را به مقابله شاه اسماعیل فرستد، منتظر نتیجه حمله سواران خان محمد استاجلو به جناح راست سپاه خود گردید.

شاه اسماعیل نیز همچنان با کمال جسارت و بی‌باکی تیغ می‌زد و سواران

جناح چپ را دنبال می‌کرد ولی در همان حال منتظر بود که خان‌محمد از جانب دیگر بدو پیوندد و کار محاصره سپاهیان ینی‌چری را تمام کند.

کشته شدن خان‌محمد استاجلو

حمله خان‌محمد استاجلو به جناح راست سپاه عثمانی، برخلاف حمله شاه اسماعیل به نتیجه قطعی نرسید، زیرا خان استاجلو دیرتر از شاه و آهسته‌تر از وی حمله کرد. به طوری که سنان پاشا، فرمانده سواران آناتولی فرصت یافت که در کار جنگ بیندیشد، و شکست جناح چپ را تلافی کند. این سردار چون مشاهده کرد که به سبب حمله ناگهانی و سریع شاه و سواران او دسته «عزب‌ها» نتوانستند در جناح چپ از جلو توپ‌ها به کناری روند، بیش از آنکه خان‌محمد به سپاه ترک نزدیک رسد، به دسته عزب‌ها در جناح راست فرمان داد که به پشت توپخانه منتقل شوند. عزب‌ها نیز اطاعت کردند و از روی زنجیرها و عراده‌های توپ با زحمت به پشت توپ‌ها رفتند. بدین ترتیب توپخانه در جناح راست آزاد شد و سواران «خان‌محمد» را گلوله باران کرد. خان‌محمد که پیشاپیش سواران اسب می‌تاخت، به خاک افتاد و نیمی از همراهان وی نیز تلف شدند.

سنان پاشا پس از این پیروزی قسمتی از سواران خود را به تعقیب بقیه سواران خان‌محمد فرستاد، تا آنان را متفرق کند و از حمله تازه بازدارند. سلطان سلیم نیز فوراً از این پیش‌آمد استفاده کرد و چون خیالش از جناح راست سپاه آسوده شد، با تمام قوایی که در اختیار داشت، از پهلو بر شاه اسماعیل و سواران وی حمله برد. در همان حال فرمان داد حصار ارابه‌ها و حیوانات بارکشی را که گرد پیاده‌نظام ینی‌چری تعبیه شده بود، در دو نقطه شکافتند، و با این عمل ینی‌چری‌ها

هم که تا آن زمان محصور بودند، آزاد شدند و سواران شاه را هدف تیرهای تفنگ ساختند.

درهم شکستن سپاه قزلباش

ینی چری‌ها هفت بار متوالی شلیک کردند و بسیاری از دلاوران قزلباش را به خاک افکندند. در همین ضمن شاه اسماعیل مکرر به توپخانه عثمانی تاخت و هفت بار به ضرب شمشیر حلقه زنجیرها را برید^(۶۱)، و سواران قزلباش نزدیک به سیصد تفنگ‌انداز ینی چری را در پس عراده‌های توپ ناچیز کردند. ولی چون سلطان سلیم با قراولان خاص و شادی پاشا نیز با سواران خود بر شاه و همراهان وی حمله بردند. شکست در ایرانیان افتاد. عاقبت شاه اسماعیل با گروهی از قورچیان در میان سواران دشمن محصور شد. با این همه در کمال رشادت از خود دفاع می‌کرد و در آنجا بود که با علی بیگ مالقوچ اوغلی فرمانده توپچیان ترک روبه‌رو گشت. این مرد که سرداری قوی هیکل و زورمند و پهلوان بود با برادر خود نورعلی بیگ به شاه حمله برد و بر یکدست او زخمی زد. ولی شاه اسماعیل چنان با شمشیر بر فرق وی نواخت که کلاه خودش با سر به دو نیم شد و شمشیر شاه تا گردن وی فرود آمد.^(۶۲) نوشته‌اند که سلطان سلیم نیز از آن ضربت درشگفت شد و شاه را به قوت بازو تحسین کرد.^(۶۳)

در همان حال شاه اسماعیل بر دوش و پا نیز مجروح شد و درصدد برآمد که خود را از آن گیرودار برهاند ولی ناگاه اسبش در گل فرو رفت و بر زمین غلتید، و دسته‌ای از سواران ترک برای کشتن او پیش تاختند. ولی میرزا سلطانعلی نام افشار از سران قزلباش که در صورت و لباس به شاه شباهت بسیار داشت، به مدافعه برخاست و خود را شاه اسماعیل معرفی کرد و حمله‌وران به

گمان اینکه به راستی شه‌ریار ایران است، او را زنده نزد سلطان سلیم بردند. سلطان عثمانی ازو پرسید: «مگر تو نمی‌دانستی که من با دویست هزار مرد و توپخانه و سواران ینی‌چری به جنگ آمده‌ام؟ پس چگونه با سپاهی اندک به مقابله آمدی و بی‌سبب خلقی را به کشتن دادی و خود را گرفتار ساختی؟» سلطان‌علی در عالم اخلاص و صوفی‌گری همچنان به جای شاه در جواب گفت: من می‌دانستم که لشکر تو بسیار است، ولی نمی‌دانستم که خود را به حصار توپخانه می‌اندازی و در دنیا و عقبی بدنام می‌کنی! در همان حال خضرآقا نام معروف به آت‌چکن، از مهتران سپاه ایران اسب خود را به شاه اسماعیل داده (۶۴) و شاه بار دیگر به جنگ و کشتار دشمن پرداخته بود. چون فریاد و غوغای او و همراهانش به گوش سلطان رسید و دریافت که سلطان‌علی سواران ترک و او را فریب داده و بدین وسیله پادشاه خود را از مرگ قطعی رها کرده است، خشمگین شد و فرمان داد که آن سردار فداکار را گردن زدند. (۶۵)

سنان پاشا فرمانده میمنه سپاه ترک پس از آنکه به شکست شاه اسماعیل و سوارانش اطمینان یافت، سواران خود را به تعقیب سواران و پیادگان ایران، که هنوز وارد میدان جنگ نشده بودند، روانه کرد و این دسته را درهم شکست و متفرق ساخت و تمام اردوی ایران را غارت کرد. (۶۶) دسته دیگر از سواران عثمانی هم باقیمانده سپاهیان «خان‌محمد استاجلو» را تا فرا رسیدن شب دنبال کردند و بسیاری از ایشان را کشتند.

مورخان ترک به روش نظامی سنان‌پاشا در جنگ چالدران اهمیت بسیار داده‌اند و معتقدند که اگر او با زبردستی خان‌محمد استاجلو و سواران او را تیررس توپخانه عثمانی پیش نمی‌آورد و از میان بر نمی‌داشت، شکست سپاه ترک

مسلم بود.

شاه اسماعیل چون مقاومت در برابر آتش توپ و تفنگ دشمن را بیهوده دید، فرمان داد که کرنای نواختند و با قریب سیصد سوار که بر او گرد آمدند جنگ‌کنان خود را از معرکه بیرون کشید و راه تبریز پیش گرفت. بقیه سواران میمنه سپاه قزلباش هم که میسره لشکر ترک را در آغاز نبرد درهم شکسته بودند، دلیرانه بر قلب سپاه دشمن زدند و دنبال شاه از میدان بدر رفتند. سلطان سلیم از بیم آنکه مبادا ایرانیان حيله‌ای کرده باشند، سپاه ترک را از تعقیب ایشان بازداشت. ولی در آغاز شب معلوم شد که از لشکر ایران اثری در آن حدود باقی نمانده است. آنگاه سربازان ترک به چپاول باقی‌مانده اردوی ایران پرداختند.

تلفات دو سپاه

تلفات دو سپاه در جنگ چالدران، که از ساعت نه و نیم تا سه ساعت بعدازظهر، دوام یافته بود به گفته نویسندگان ایرانی به پنجهزار تن می‌رسید که از آن جمله دو هزار کس از سپاهیان قزلباش و سه هزار از لشکر ترک بودند. ولی دسته‌ای از نویسندگان ترک عدد تلفات خود را از سی تا چهل هزار دانسته و تلفات سپاه ایران را دو برابر آن پنداشته‌اند. یکی از مورخان ترک نیز عدد کل تلفات را هشت هزار و دویست و شانزده نفر و عده کشتگان لشکر عثمانی را ۲۹۳۳ نفر نوشته است^(۶۷).

در سپاه عثمانی سواره نظام میسره از حمله شاه اسماعیل و میمنه اردوی قزلباش تقریباً به کلی نابود شد، ولی بر سایر قسمت‌های سپاه آسیب فوق‌العاده نرسید. در سپاه ایران نیز به سواران خان‌محمد استاجلو یعنی میسره قوای قزلباش تلفات سخت وارد آمد.

از سرداران بزرگ قزلباش خان محمد استاجلو، ساروپییره قورچی باشی، حسین بیگ‌الله حاکم خراسان، میرعبدالباقی وکیل‌السلطنه، میرسید شریف صدرقاضی عسکر، خلفابیگ حاکم بغداد، سیدمحمد کمونه نقیب‌الاشراف نجف، سلطان علی‌بیگ، حمزه‌بیگ کوسه، سرداریگ حاکم بردعه و گنجه، برادر اغزیوارخان حاکم مغان به خاک هلاک افتادند.

از سرداران عثمانی نیز حسن پاشا امیرالامرای روم‌ایلی. حسن آقا سنجق‌بیگ موره^(۶۸)، علی‌بیگ مالقوچ اوغلی سنجق‌بیگ صوفیه، طورعلی‌بیگ سنجق‌بیگ سلستره^(۶۹)، سلیمان‌بیگ سنجق‌بیگ پریرزند^(۷۰)، محمدبیگ سنجق‌بیگ قره‌سی، اویس‌بیگ سنجق‌بیگ قیصریه، اسکندربیگ یوسف اوغلی سنجق‌بیگ نیگده^(۷۱)، قارلی اوغلی سنجق‌بیگ بیگ‌شهری و مصطفی‌بیگ میخال اوغلی سنجق‌بیگ نیکوبی کشته شدند.

مورخان ترک غالباً نوشته‌اند که اگر لشکر سلطان سلیم مدافع نبود و مانند سپاه قزلباش متعرض می‌بود قطعاً عدد کشتگان سپاه عثمانی چندین برابر می‌شد، و هرگاه لشکر قزلباش توپ و تفنگ و پیاده‌نظام کافی می‌داشت، و سردارانش مست نبودند و با عقل و تدبیر جنگ می‌کردند، بدان آسانی شکست نمی‌خوردند و می‌توانستند مدتی اردوی عثمانی را مشغول دارند. مخصوصاً چون زمستان نزدیک بود سلطان سلیم ناچار می‌شد که تن به مصالحه دهد و به کشور خود باز گردد.^(۷۲)

۱۱. بعد از جنگ

غنائم جنگ

پس از آنکه میدان چالدران از سپاه قزلباش خالی شد، چنانکه پیش از این

اشاره کردیم، سربازان ترک اردوی ایران را غارت کردند و غنائم و اموال و زر و سیم فراوان به‌چنگ آوردند.

به گفته مورخان ترک چند تن از زنان ایرانی هم که در لباس سربازی همراه شوهران خود به میدان جنگ آمده بودند، به‌دست سربازان سلطان سلیم افتادند و دو زن از حرم شاه اسماعیل به نام بهروزه خانم و تاجلی خانم نیز از آن جمله بودند.^(۷۳)

گذشته از زنانی که اسیر شدند. جسد بسیاری از زنان نیز در میدان جنگ پیدا شد که به فرمان سلطان سلیم آنها را با تشریفات مخصوص نظامی به‌خاک سپردند. این زنان دلیر، به گفته نویسندگان ترک، با زر و خفتان و کلاه‌خود دوشادوش شوهران خویش در جنگ شرکت جسته به خاک هلاک افتاده بودند. به همین سبب پس از جنگ چالدران در دنیا معروف شد که شاه اسماعیل سوارانی از زنان شمشیرزن با اردوی خود داشته که در حدود ده هزار بوده‌اند!

یکی از مورخان ایتالیایی به نام ساگردو^(۷۴) در کتاب تاریخ امپراطوری عثمانی در این باره می‌نویسد:

« ... در میان کشتگان اجساد زنان ایرانی پیدا شد که در لباس مردان جنگ به میدان آمده بودند تا در سرنوشت شوهران خود شریک و در افتخار نبرد سهیم باشند. سلیم بر جرأت و دلیری و وطن‌پرستی ایشان آفرین گفت و فرمان داد که با تشریفات نظامی آنان را به خاک سپارند.»

از زنان حرم شاه اسماعیل بهروزه خانم زن عقدی و تاجلی خانم، به گفته

مورخان ترک، معشوقه او بود.^(۷۵) تجلی خانم که اسیر مسیح پاشازاده از سرداران ترک شده بود، پس از آنکه دو شب در اردوی عثمانی به سر برد، یک جفت گوشواره خود را که به شکل فاوه از لعل ساخته شده بود و یک طاق آن شکسته بود^(۷۶) به مسیح پاشازاده فدیة نجات داد و در لباس مردانه از اردوی دشمن به تبریز گریخت. این گوشواره گرانها لعل ببرک نام داشته و هر قطعه لعل آن به اندازه کف دستی بوده است.^(۷۷)

نویسنده تاریخ گرانهای عالم آرای شاه اسماعیل^(۷۸) درباره فرار تاجار خانم (یا تاجلوبیگم) چنین می نویسد:

« ... در جنگ شاه اسماعیل با سلطان سلیم زنی نقابدار در میدان شمشیر می زد و با ترکان می جنگید. این زن تاجلو بیگم زن شیخ اوغلی (یعنی شاه اسماعیل) بود. سلطان سلیم می خواست او را دستگیر کند، ولی توفیق نیافت ... نقابدار پس از فرار شاه اسماعیل مفقود شد. شاه دورمیش خان را با سیصد کس به دنبال او فرستاد که مگر او را پیدا کنند، زیرا که در تبریز نبود. تاجلو خانم زخم برداشته از میدان بدر رفته بود و نمی دانست به کجا می رود. اتفاقاً میرزا شاه حسین اصفهانی وزیر دورمیش خان شاملو، بارخانه گرفته از اصفهان برای خان می آورد. چون دو منزل از تبریز بیرون آمد، رسید به آن صحرا و فرود آمد و از شاه و از شکست قزلباش خبر نداشت. تاجلو بیگم به او برخورد و او بیگم را برداشت که برگردد و از راه مراغه بدر رود و شاید سراغ شاه کند که کجاست، که به دورمیش خان برخورد و به خدمت شاه رفتند. شاه به بیگم عناب و خطاب بسیار کرد، که ترا به جنگ چکارا! اگر پس از این چنین کاری کنی ترا خواهم کشت...»

شاه اسماعیل میرزا شاه حسین اصفهانی را به پاداش خدمتی که به نجات

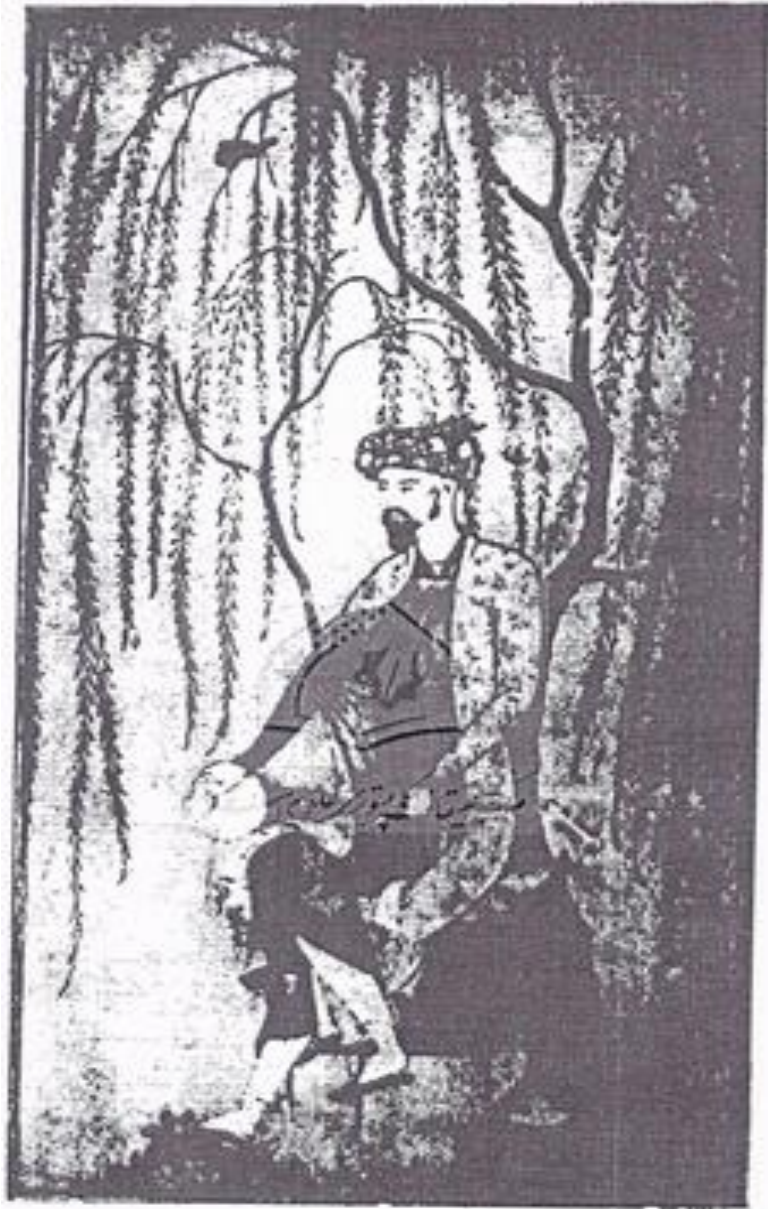
دادن «تاجلی خانم» کرده بود به منصب عالی «وزارت و نظارت دیوان شاهی» مفتخر گردانید. و از این کار او می‌توان دریافت که بدان زن عشق و علاقه وافر داشته است. نویسنده تاریخ جهان آرا در این باره می‌نویسد:

«... و منصب وزارت و نظارت دیوان اعلیٰ را، به سبب جان سپاری که در باب رسانیدن یک دو نفر از مخدرات سراقق جاه و جلال در درگزين به درگاه سپهراشته‌باه، یعنی وحید افراد انسانی میرزا حسین معمار اصفهانی، که در سلک ملازمان نواب دورمیش‌خان بود، مرحمت فرمودند و مقرر شد که آن جناب من حیث الاستقلال والانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت گشته جمیع امرا و ارکان دولت عاشیه متابعتش بر دوش گرفته بی‌وقوف او در هیچ مهمی از مهمات جزئی و کلی دخل نمایند (۷۹) ...»

به طوری که گذشت مورخان ایرانی هم وجود زنانی را که با نقاب در چالدران شمشیر می‌زده‌اند، تصدیق کرده‌اند. منتهی شاید به احترام شهریار صفوی صریحاً از اسیر گشتن زنان وی چیزی ننوشته‌اند. سرنوشت بهروزه خانم، زن دیگر شاه اسماعیل را در صفحات آینده بیان خواهیم کرد.

رفتن سلطان سلیم خان به تبریز

پس از پایان جنگ چالدران سلطان سلیم خان به اردوگاه عثمانی بازگشت و همان شب احمدپاشا هرسکلی اوغلی صدراعظم را مأمور کرد که به تبریز رود و پایتخت دولت صفوی را تصرف کند. مردم تبریز را نیز به موجب فرمان زیر دعوت کرد که از صدراعظم عثمانی اطاعت کنند:



تصویر سلطان سلیم خان

کار آقارضای نقاش در قرن دهم هجری

«اکابر واعیان سکان خطه تبریز، سیما فخرالسادات میر عبدالوهاب رزقت سلامته، به عنایت و مراحم شاهانه سمت اختصاص یافته بدانند که شفقت و رأفت در ترفیه حال مسلمانان و تطیب قلوب عجزه و مسکینان و تثمیم مصالح ملک و ملت و تنظیم منازم دین و دولت بیش از پیش است. همه کس را شکر ایزد متعال واجب است که ایشان را از دست ظلم چنین ظالم غدار رهانید و سایه عدالت سعادت بخش ما را بر سر ایشان گسترانید. حالیا پیش از نزول اجلال اردوی همایون بر افاضه عدل و انصاف و ازاله جور و اعتساف، دستور مکرم و وزیر معظم و کبیر مفخم ذوالقدرالاتم والمجد الاشم والنجاهه والکرم، مدبرالامور بالرأی المصاب بین الامم، نظام الملک فی العالم، مقرب الحضرة السلطانية، مشیرالدوله الخاقانیه، الخاص به مزید عنایة الملک الصمد، مبارز الدنیا والدین احمد، دامت معالیه، بدان جانب فرستادیم. چون پاشای مومی الیه به شهر تبریز فرود آید با انواع تعظیم و تبجیل و تکریم و تجلیل پیشداد (؟)* او دروید و انقیاد بشنوید و امتتالش را از صمیم دل و جان قیام تام نمایید و این معنی را درباره شما عین عنایت و محض حمایت دانید. تحریراً فی الیوم الثانی من شهر رجب المرجب سنه عشرين و تسعمائة^(۸۰)»

بامداد روز جمعه سوم ماه رجب سلطان سلیم خان سرداران و بزرگان لشکر را با داد و به کسانی که در روز جنگ دلیری و مردانگی نشان داده بودند، خلعت و پاداش عطا کرد. اسیران قزلباش را نیز به فرمان وی گردن زدند، و کشتگان دو سپاه را به خاک سپردند.

سپس برای دیدار بهروزه خانم زن شاه اسماعیل، که اسیر گشته بود، به چادر مخصوص وی رفت و با مهربانی و احترام از او دلجویی کرد.

*. احتمالاً پیشواز بوده است.

روز دیگر نیز غنائمی را که از آن جنگ به دست آمده بود، به سرداران و سربازان بخشید و جز بیرق‌های ایران چیزی برای خود برنداشت. پس از آن از دشت چالدران راه تبریز پیش گرفت و از شهر خوی، فتحنامه‌ای برای سلطان مصر و سلطان سلیمان پسر و ولیعهد خویش، و خان تاتار «قریم» (شبه جزیره کریمه) و عبیدخان ازبک فرستاد^(۸۱).

در روز پنج‌شنبه نهم رجب نیز دو تن از سرداران عثمانی به نام پیری پاشا چلبی و احمد پاشا دوقه‌کین اوغلی را با حکیم‌الدین ادریس بدلیسی گُرد و پانصد سربازینی چری به تبریز روانه کرد، تا مقدمات ورود وی را فراهم سازند و اگر از سران و سواران قزلباش کسی در آنجا مانده باشد، بکشند و اموالشان را تصرف کنند.

روز دهم رجب در راه تبریز یکی از امیران قزلباش به نام حاج رستم با پنجاه سوار به اردوی سلطان سلیم آمد و اظهار اطاعت کرد. ولی سه روز بعد معلوم شد که او و همراهانش به دستور شاه اسماعیل آمده‌اند تا هنگام فرصت سلطان را بکشند. پس به فرمان وی همگی را گردن زدند، و سه روز بعد خالدبیگ نام از سران قزلباش را هم که با صد و پنجاه نفر به اردو آمده بود، کشتند.

نویسنده حقیقه‌التواریخ می‌نویسد که شاه اسماعیل چون در چالدران شکست یافت برآن شد که دشمن را به حيله از میان بردارد. پس به جمعی از سران و افراد جانسپار قزلباش دستور داد که دسته دسته به اردوی سلطان سلیم پناهنده شوند و از در اطاعت درآیند، و همین که جمعشان به دو سه هزار رسید، ناگهان شبی بر اردوی عثمانی شیبخون زنند و سلطان را بکشند. ولی

چون حاج رستم به اردوی عثمانی رسید یکی از امیران ترکمان سلطان را نهانی از قصد وی و همراهانش آگاه کرد. سلطان دستور داد که ایشان را شکنجه و استنطاق کردند و چون حقیقت امر آشکار شد، جملگی را کشتند^(۸۲).

روز پنج‌شنبه شانزدهم رجب، سلطان سلیم‌خان به محله سرخاب رسید. از این محل تا شهر تبریز تمام راه را با قالی‌های گرانبها مفروش کرده، و چند تن از علما و اعیان شهر با جمعی از مردم به استقبال آمده بودند.

سپاهیان عثمانی در کنار شهر فرود آمدند و سلطان سلیم امر کرد که سربازان دست از کشتار و غارت و تصرف دارایی مردم بازدارند. همچنین دستور داد مسجد جهان‌شاه^(۸۳) و مسجد حسن پادشاه^(۸۴) را که به فرمان شاه اسماعیل ویران شده بود، تعمیر کنند^(۸۵) و اوقاف این دو مسجد در تصرف هر کس باشد بگیرند و تصرف کننده را بکشند.

روز بعد که جمعه هفدهم ماه رجب بود، سلطان سلیم به مسجد حسن پادشاه (در میدان صاحب آباد) رفت و نماز گزارد و خطیب به قاعده اهل سنت و جماعت خطبه خواند. ولی چون خطبه به نام پادشاه رسید، به جای آنکه نام سلطان سلیم را بر زبان آرد، گفت: «السلطان بن السلطان ابوالمظفر اسماعیل بهادرخان ... سرداران ترک شمشیرها کشیدند تا خطیب را بکشند، ولی سلطان سلیم نگذاشت و گفت که زبانش عادت کرده است و گناهی ندارد.»

سپس سلطان سلیم دستور داد که تمام خزائن و اموال شاه اسماعیل و سران قزلباش را از نقد و جنس، تصرف کنند و احمدیگ قاپوچی باشی را مأمور این کار کرد. پس از آن شهر تبریز را مرکز فرماندهی سپاه خود ساخت، زیرا مصمم بود که زمستان را در تبریز بگذرانند و سراسر آذربایجان را مطیع سازد، و

در آغاز بهار به عراق و اصفهان و فارس حمله برد.

بازگشت سلطان سلیم به خاک عثمانی

ولی مدت توقف او در تبریز از هشت روز بیشتر نشد. زیرا هرچه آذوقه و غلات در شهر و آبادی‌های اطراف آن بود، به فرمان شاه اسماعیل سوخته و نابود کرده بودند، و سلطان عثمانی به زحمت می‌توانست خوراک کافی برای اردوی خویش فراهم سازد. گندم و جو و علوفه لازم را از گرجستان و کردستان و ارمنستان به قیمت‌های گزاف می‌خریدند و با فرا رسیدن زمستان تدارک آذوقه دشوارتر می‌شد.

سربازان ترک و مخصوصاً ینی‌چری‌ها نیز با نقشه‌های سیاسی و نظامی سلطان سلیم در ایران موافق نبودند و می‌خواستند زودتر به خانه‌های خود باز گردند. هنوز دو روز از ورود سلطان به شهر تبریز نگذشته بود که ینی‌چری‌ها آغاز مخالفت کردند و با آنکه به فرمان سلطان موجب سه ماهشان را یکجا پرداختند، باز هنگام ظهر از گرفتن «شوربا» خودداری نمودند. و این کار علی-الرسم نشانه اعتراض و ناخرسندی ایشان بود.

سلطان سلیم آغا یعنی فرمانده سپاه ینی‌چری و جمعی از سران ایشان را نزد خود خواند و با غضب پرسید: «سربازان چرا شوربا نبردند؟ علت ناراضی بودنشان چیست؟ سه ماه موجب پیش داده‌ام، از غنائم سهم قابلی برده‌اند، انعام فتح را دو برابر دیگران گرفته‌اند، دیگر چه می‌خواهند؟»

آغا و سران سپاه در جواب گفتند: «استدعای ما و سربازان این است که به همین فتح بزرگ قناعت فرمایند و زودتر به مرز و بوم روم (آسیای صغیر) باز گردند.» و چون سلطان سبب این استدعا را سؤال کرد، بیست و چهار ساعت

مهلت خواستند تا جواب خود را نوشته تقدیم کنند.

فردای آن روز عریضه سربازان به مضمون زیر برای سلطان فرستاده شد:

« ... نزدیک چهل و پنجهزار نفس در مملکت ما و نزدیک بیست هزار نفر در خاک ایران به تهمت رفض و الحاد طمعه شمشیر غدر و بیداد شد. علمای با تعصب ما ما را از معنی رفض و الحاد به خوبی آگاه نساختند و اعلیحضرت سلطان را نیز اغفال کردند و موجب ریخته شدن خون اینهمه نفوس بی گناه شدند و ما را به کشتن مسلمین برانگیختند. آیا در مملکتی که مانند اهل سنت در اوقات پنجگانه اذان محمدی گویند، و وضو گرفته نماز را به جماعت ادا کنند، و روزه گیرند، و قرآن خوانند، و کلمه طیبه « لا اله الا الله، محمد رسول - الله » همیشه بر زبان جاری سازند، مردم را به چه حجت شرعی می توان کشت؟ اگر دست باز نماز گزاردن و در اذان و اقامت «اشهدان علیاً ولی الله» و «حی علی خیر العمل» گفتن خلاف شرع است، چرا شافعیان گاه دست باز و گاه دست بسته نماز می گزارند، و «اشهدان علیاً ولی الله» اگر چه بدعت است اما مانند مناره به مسجد ساختن، بدعت حسنه است و همه مقرر و معترفیم که علی ولی خداست، و مؤذنان ما هم در اذان های صبح «حی علی خیر العمل» می گویند. «راستی این است که ما با ایرانیان جنگ نخواهیم کرد، و هرگاه فرمایند که جنگ بر سر ملک است، این مملکت ویران به این همه خونریزی نمی - ارزد»^(۸۶)»

سلطان از این عریضه سخت متأثر شد. فرمان داد تا علما و قضات را گرد

آورند و درباره این مسئله ازیشان استفتاء کرد که:

«آیا مذهبی که با اقدامات صوفی اوغلی (شاه اسماعیل) در ایران شیوع

یافته حق است یا باطل؟»

علما جوابی بدین مضمون نوشتند:

«چون در پیشگاه علمای مذهب حقه اهل سنت و جماعت به ثبوت رسیده است که این مذهب مخالف قرآن و سنت و جماعت است، لذا باطل و عدول از اسلام است. هر کس از مسلمانان این طریقه را بپذیرد و پیروی کند مرتد است، و بر پادشاه اسلام واجب است که مرتدان را به سزا رساند و نگذارد که در ممالک اسلام این مذهب ناحق شیوع و رواج یابد. زیرا قرآن را که کلام خداست و کلام قائم به تکلم است، اینان حادث و مخلوق می‌دانند و معانی شریفه آن را تأویل می‌کنند. و در هر نوع مسئله شرعی که در حقیقت محکم نباشد، قیاس را قبول نکرده عمل را در ضد آرای اهل سنت به جا می‌آورند، و این ضدیت را واجب می‌دانند، و اجماع امت را مشروع ندانسته شیخین ذوی-التورین را غاصب خلافت و مرتد قرار داده ناسزا می‌گویند، و در حق ام-المؤمنین عایشه انواع افترا و بهتان روا داشته متهم به تهمت‌های بسیار شنیع نموده لعنت می‌کنند، و غالب اصحاب کبار، منجمله غالب عشره مبشره و اصحاب صفه و بدر و تحت الشجره را تکفیر کرده سب می‌کنند، و اهل سنت را بدتر از کافر حربی معرفی نموده مال و جان و عرض مسلمانان پاک را برای خودشان حلال می‌دانند. غالب چیزهای حرام را حلال و حلال را حرام کرده احکام قرآن را تغییر می‌دهند...»^(۸۷)

سلطان سلیم خان همین فتوی را به اردو فرستاد تا برای سربازان خواندند. ینی‌چریان گرچه به ظاهر آرام شدند، ولی باز نهانی می‌گفتند که ما این سخنان را تازه می‌شنویم و نمی‌توانیم بی‌سبب با ایرانیان بجنگیم. در همان شب نیز سه تیر بسراپرده سلطان زدند و تیرها چادر را سوراخ کرد، ولی هرچه جستجو کردند مرتکبان را نیافتند.

سلطان ناچار تن به رضا داد و آماده بازگشت شد. نخست گروهی از هنرمندان و صنعتگران ایرانی تبریز را، از شاعر و نقاش و نویسنده و زرگر و قالی‌باف و صحاف و امثال ایشان^(۸۸) برگزید و با جمعی از تجار و توانگران شهر، که یش از هزار خانوار بودند، همراه دسته‌ای از سربازان ترک، معروف به عزب، در روز بیست و دوم ماه رجب به استانبول روان کرد^(۸۹). خزائن شاه اسماعیل و ذخائر و نفائس و اشیاء گرانبهایی را هم که در تبریز به چنگ آورده بود، با چند زنجیر فیل از اصطبل شاهی، با این دسته به پایتخت عثمانی فرستاد. سه روز بعد نیز خود با بقیه لشکر از شهر بیرون آمد و از راه ارمنستان متوجه آسیای صغیر شد. بهروزه خانم زن شاه اسماعیل نیز با اردوی او همراه بود.

از تبریز تا آماسیه

سلطان سلیم‌خان در بازگشت، به جای راه خوی، طریق مرند و زنوز را اختیار کرد، زیرا که در این راه آذوقه بیشتر بود. هنگام عبور از رود ارس، به سبب طغیان آب، نزدیک دو هزار تن از همراهانش غرق شدند. سربازان پیاده بر روی مشک‌هایی پر از باد از پوست بز، شناکان از آب گذشتند. توپ‌ها و عراده‌های جنگی را نیز روی چوب‌هایی که به هم بسته و به آب افکنده بودند، از رودخانه گذراندند و بسیاری از آنها به آب افتاد.

روز دوم ماه شعبان شهر نخجوان به تصرف سپاهیان ترک درآمد و روز هفتم آن ماه قلعه ایروان گشوده شد. از آنجا سلطان به قارص و ارزروم رفت و در روز بیست و هشتم همان ماه خبر رسید که قلعه بایبورد نیز به دست سپاهیان ترک افتاده است.

سلطان سلیم از ارزروم راه آماسیه پیش گرفت و در روز ششم شوال سال

۹۲۰ وارد آن شهر شد. پنج روز بعد چهار تن از رجال بزرگ دربار ایران به نام میر نورالدین عبدالوهاب، قاضی اسحق، ملاشکرالله مغانی و حمزه خلیفه با نامه و هدایایی از طرف شاه اسماعیل به اماسیه رسیدند. ریاست این هیئت با میر نورالدین عبدالوهاب بود و او مأموریت داشت که پس از تقدیم نامه و هدایای شاه، از سلطان خواهش کند که بهروزه خانم زن او را به ایران باز فرستد. سلطان سلیم خان در جواب به سفیران شاه اسماعیل گفت:

«به صوفی اوغلی بنویسید که حضرت خداوندگار (یعنی سلطان سلیم) می-گوید زنش را به فتوای علمای اهل سنت به شوهر دادم^(۹۰) تا بداند که زنان مسلمین را در حضور شوهرشان به کام قزلباشان دادن چه تأثیری دارد ... آن روزها که به اغوای ملاهای بی دین و دنیاپرست علما و اعیان سنیان ایران را زنده زنده به آتش می انداخت، و دختران مسلمین را مثل اسرای کفار حربی محل اطفای آتش شهوت قرار می داد ... آیا نمی دانست که منتقم حقیقی انتقام خواهد کشید، تا از آن مذهب ناحق عدول نکند و آن آخوندهای بی دین را که فتوای به جواز و حلیت ضبط املاک و اموال و اولاد و عیال و ریختن خون ناحق مسلمین و سب خلفای ثلاث و ام المؤمنین و سایر اصحاب کرام و تابعین داده اند، به این درگاه نفرستد و بدعت هایی که خلاف شرع انور است و شایع ساخته ممنوع و مرفوع نسازد، او را و تابعانش را بدتر و کمتر از کافر حربی می شناسم. در شریعت غراً هم بدون ضرورت مصالحه با کافر حربی حرام است. انشاءالله رحمن باز در اول بهار در قلب مملکتش با او روبه رو خواهم شد و بار دوم باز بخت یکدیگر را آزمایش خواهیم کرد...»

چند روز بعد نیز فرمان داد که سفیران شاه را به زندان افکندند. میر عبدالوهاب و قاضی اسحق را به قسطنطنیه فرستادند و ملاشکرالله مغانی و حمزه

خلیفه را در قلعه‌ای نزدیک «ادرنه» محبوس کردند.

امتناع سلطان سلیم‌خان از باز فرستادن «بهروزه خانم» به ایران تمام سلاطین و علمای ممالک اسلامی را خشمگین و متأثر کرد. حتی بسیاری از علمای عثمانی هم او را بدین کار ملامت کردند و گفتند که هیچ فاتح مسلمانی حق ندارد زن دشمن خود را که مسلمان است تصاحب کند.

سرنوشت بهروزه خانم

چنان‌که پیش از این گفته شد، برخی از مورخان دوره صفوی به شرکت زنان ایرانی در جنگ چالدران اشاره کرده‌اند^(۹۱)، ولی در هیچ‌یک از آثار نویسندگان ایرانی این زمان، که در دسترس نگارنده قرار گرفته است، درباره اسیر شدن زنان شاه اسماعیل چیزی دیده نمی‌شود. بنابراین آنچه در این باب نوشته‌ایم، منحصراً از تواریخ عثمانی، که نویسندگان بعضی از آنها نیز با سلطان سلیم‌خان اول معاصر بوده‌اند، گرفته شده است.

به گفته نویسندگان ترک سلطان سلیم‌خان به قصد آزدن و تحقیر کردن شاه اسماعیل مصمم بود که زن او بهروزه خانم را به ایران باز نفرستند و با وی مانند اسیری که از کفار حربی گرفته باشند، رفتار کند. ولی چون مشاهده کرد که باز نفرستادن این زن به ایران و نگهداشتن او در اردوی عثمانی، موجب بدگمانی سرداران و سربازان ینی‌چری و ناخرسندی علما گردیده است، درصدد برآمد که از طریق دینی این مشکل را حل کند و مقصود ناپسند خویش را به انجام رساند. پس روزی جعفر چلبی تاج‌زاده از علمای بزرگ عثمانی را، که نخست شغل نتانجی یا منشی حضور داشت، و از ماه شعبان آن سال به مقام قاضی عسکر آناتولی، که از مقامات بزرگ دینی عثمانی بود، منصوب شده بود، احضار

کرد و از وی درباره شوهر دادن «بهروزه خانم» فتوی خواست، و همین که قاضی به این امر فتوی داد، امر کرد که او خود با آن زن ازدواج کند.

به عقیده مورخان ترک سلیم با انتخاب قاضی عسکر به همسری بهروزه خانم نیز می‌خواست تیر دیگری بر قلب حریف زند، و با این کار ناشایسته نشان دهد که زن «شیخ‌زاده» شایسته همسری با سرداران و جنگاوران نیست و او را جز به اهل سبحة و دستار نمی‌توان داد.

جعفر چلبی به‌خاطر سلطان ناگزیر به چنان ازدواج نامطلوبی رضا داد و سرانجام جان بر سر این کار گذاشت.

هنوز دو ماه از این ازدواج شوم نگذشته بود که بار دیگر سربازان ینی‌چری در اماسیه به شورش برخاستند و خانه پیری‌پاشا وزیر مشاور سلطان، و یکی از علمای عثمانی به نام حلیمی را، که معلم و مورد کمال احترام وی بود، غارت کردند. این شورش و نافرمانی ده روز دوام یافت. سرانجام سلطان سلیم چون «احمد پاشا هرسکلی اوغلی» صدراعظم سابق و «احمد پاشا دوقه‌کین اوغلی» صدراعظم تازه را محرک و مسبب شورش می‌دانست، اولی را از تمام مناصبی که داشت معزول کرد و دیگری را به‌دست خود کشت. (۱۸ محرم سال ۹۲۱ هجری).

ششماه بعد نیز چون به استانبول بازگشت، درصدد برآمد که علل اساسی شورش ینی‌چری‌ها را در تبریز و اماسیه پیدا کند و محرکان و مقصران اصلی را به‌سزا رساند پس جمعی از سران و ریش‌سفیدان ینی‌چری را احضار کرد و سخن از شورش‌های مذکور به میان آورد و خود را غضبناک ساخت و تهدید کرد که اگر نام مقصران و مفسدان را نگویند از سلطنت کناره خواهد گرفت. پس از چند

روز گفت و شنید معلوم شد که محرکان شورش اسکندر پاشا آغا یا فرمانده سپاه ینی چری و نایب او بال‌یمیزاوغلی عثمان سگباناشی بوده‌اند، و در شورش اماسیه تاج‌زاده جعفر چلبی قاضی عسکر نیز دست داشته است.

سلطان سلیم از اینکه جعفر چلبی در اماسیه با شورش طلبان همدست گشته بود، در اندیشه شد. زیرا قاضی عسکر تا زمانی که اردو به چالدران می‌رفت و سرنوشت جنگ معلوم نبود، همواره افراد سپاه را به رعایت نظم و آرامش و اطاعت دعوت می‌کرد. پس به چه علت بعد از شکست دشمن و بازگشت سپاه تغییر روش داده و در اماسیه با تحریک‌کنندگان همدست شده بود؟ نافرمانی و شورش ینی‌چری‌ها و پراکندگی سپاه برای قاضی عسکر چه سودی داشته است؟

سلطان پس از اندیشه بسیار ناگهان متوجه شد که خیانت تاج‌زاده جعفر چلبی پس از ازدواج او با بهروزه خانم صورت گرفته است، و بدین نکته پی برد که شاید قاضی عسکر را آن زن ایرانی به چنین کاری برانگیخته باشد، تا بدین وسیله اردوی عثمانی پراکنده شود و سلطان ناگزیر از حمله دیگری به خاک ایران منصرف گردد.

اعدام «اسکندر پاشا» و نایب او آسان بود. ولی کشتن قاضی عسکر دشوار می‌نمود. زیرا از آغاز دولت عثمانی تا زمان او هیچ سلطانی به کشتن یکی از علمای دین فرمان نداده بود.

سلیم بعد از اندیشه بسیار مصمم شد که فرمان قتل جعفر چلبی را از خود او بگیرد. پس او را به حضور طلبد و ناگهان پرسید: جعفر چلبی، به موجب قوانین شریعت کسی که سربازان اسلام را به شورش و نافرمانی برانگیزد و برای باطل کردن نقشه‌های دولت توطئه کند، مجازاتش چیست؟

قاضی عسکر در جواب گفت:

- اعلیحضرتا، اگر گناهش ثابت شود مجازاتش مرگ است.

سلطان خیره در چشمان او نگریست و گفت:

- جعفر، تو خود حکم به اعدام خویشتن دادی.

جعفر با قیافه‌ای که به ظاهر آرام می‌نمود پرسید:

- دلیل مقصر بودن من چیست؟

سلطان جواب داد:

- تمام سران ینی‌چری خیانت ترا فاش کرده و به درستی آن سوگند

خورده‌اند.

قاضی عسکر گفت:

- استدعای عاجزانه چاکر از پیشگاه خواندگار آن است که عدل و انصاف

را رعایت فرماید و کاری نکند که خدای ناکرده خون بی‌گناهی بر گردنش بماند.

جعفر می‌دانست که سلیم سنگدل را بر سر رحم آوردن امری است محال.

ولی از بیم مرگ جسارت یافت و گستاخانه گفت:

- اعلیحضرتا، هارون‌الرشید چون جعفر برمکی را بی‌گناه کشته بود با یک

دنیا ندامت از جهان رفت. کاری نکنید که به سرنوشت او گرفتار شوید.

سلیم با کمال خونسردی جواب داد:

- صدای خائنین باید الی‌الابد خاموش شود. حکمی که من با سمت

فرماندهی عالی لشکر درباره سرداران خیانتکار سپاه داده‌ام، و حکمی که تو با

عنوان قاضی عسکر درباره خویشتن داده‌ای، هر دو اجرا خواهد شد. برو زودتر

خود را برای مردن آماده کن!

«اسکندر پاشا» و «بال یمیز اوغلی عثمان» را به فرمان سلطان پیش چشم او گردن زدند و اجسادشان را جلو سگان انداختند. ولی به قاضی عسکر اجازه داد که پیش از مرگ نماز گزارد، و او را دور از انظار با ریشمانی ابریشمین خفه کردند.

برخی از مورخان ترک نوشته‌اند علت قتل جعفر چلبی آن بود که برخلاف امر سلطان با «بهروزه خانم» هم بستر شد. می‌نویسند سلطان سلیم روزی که این زن را به وی می‌سپرد گفت: - «جعفر، من ترا مرد درستکاری می‌دانم. این زن متعه نیست، منکوحه است. او را به تو امانت می‌سپارم. مبادا با او دست درازی کنی ... من فقط برای اینکه دل «اردبیل اوغلی» را بسوزانم با وی مانند اسیران رفتار می‌کنم، وگرنه زن گوینده لاله الی الله از این گونه تعرضات مصونست ...» و چون بعد از آن شنید که بهروزه خانم آبستن است، به ظاهر چیزی نگفت، ولی شورش سربازان را بهانه ساخت و جعفر چلبی را مجازات کرد^(۹۲).

سرنوشت بهروزه خانم پس از مرگ جعفر چلبی روشن نیست. همین‌قدر می‌دانیم که در استانبول محترم زندگی می‌کرد و سلطان سلیم شخصاً مراقب احوال وی بود. چنان که در روز پانزدهم ماه رمضان ۹۲۱ یک دستگاه کالسکه آسیبی با نه خواجه‌سرا و یکدسته غلام و پنج هزار آقچه پول عثمانی (در حدود هشتاد و سه تومان پول ایران در دوره صفوی) برای او فرستاد تا از استانبول به شهر «ادرنه» رود.

۱۲. روابط ایران و عثمانی پس از جنگ چالدران

سیاست شاه اسماعیل پس از جنگ چالدران

شاه اسماعیل وقتی که در جنگ چالدران از سلطان سلیم‌خان اول شکست

خورد و مجروح شد، بیست و هشت سال داشت تا این زمان در هیچ جنگی شکست نخورده و زخم برنداشته بود و چون پیوسته خود را پیروز و دشمنان را مغلوب و مقهور دیده بود، هیچ‌کس را هم‌اورد خود نمی‌دانست و خویشتن را شکست‌ناپذیر می‌پنداشت.

شکست چالدران در اخلاق و رفتار او تأثیر فراوان کرد. خودخواهی و غرورش به نومی‌دی و ملال مبدل شد. پس از آنکه از دشت چالدران به تبریز و از آنجا به درجزین رفت، آن شکست را ماتم گرفت. لباس سیاه پوشید و عمامه سیاه بر سر نهاد و دستور داد که عموم سادات نیز سیاه پوشیدند و مانند وی دستیار سیاه به سر بستند. پرده بیره‌های سپاه را هم به فرمان وی سیاه کردند و بر آنها با خطی سپید کلمه «القصاص» نوشتند. حتی نوشته‌اند که چون یکی از زنانش در همان سال پسری آورد، نام او را القاص نهاد. از همان سال در شرابخوری به راه افراط رفت، و کاسه سر شیبک‌خان را که جام شرابش بود، کمتر از دست می‌گذاشت.

در ترویج مذهب شیعه نیز از سخت‌گیری و خشونت و کشتار خودداری کرد و به حکام ولایات دستور داد که خلق خدا را برای ترک و تبدیل مذهب نرنجانند.

پس از آن درصدد برآمد که با دشمنان از در صلح درآید، و چنانکه پیش از این اشاره کردیم، هیئتی را به ریاست میرنورالدین عبدالوهاب با نامه‌ای دوستانه و هدایای گرانها نزد سلطان سلیم‌خان فرستاد تا قرارداد صلح منعقد کنند و زنش بهروزه خانم را بازستانند. ولی سلطان سلیم چون مصمم بود که سال دیگر باز به خاک ایران حمله آورد، به درخواست‌های او اعتنایی نکرد و سفیرانش را به زندان افکند.

شاه اسماعیل چون حریف را در دشمنی پایدار دید، ناگزیر به چاره‌جویی برخاست. نخست نورعلی خلیفه روملو و محمدبیگ ایغوت اوغلی از سرداران نامی قزلباش را مأمور کرد که در نواحی از زنجان و «سیواس» به قتل و غارت پردازند. ولی این دو سردار کاری از پیش نبردند و در نزدیکی ارزنجان از سپاهیان ترک شکست یافتند و نورعلی خلیفه به هلاکت رسید (جمادی‌الآخر سال ۹۲۱ هجری).

پس از آن شاه اسماعیل قراخان استاجلو برادر خان محمد، حکمران قدیم دیار بکر، را به آن ولایت روانه کرد تا در راه اردوی عثمانی آبادی‌ها را بسوزاند و آذوقه را نابود کند و گاه و بی‌گاه بر اردوی دشمن بتازد. این سردار هم با آنکه قلعه دیار بکر را محاصره کرد و جمعی از سربازان ترک را به خاک انداخت، از عهده گشودن آن قلعه برنیامد و سرانجام به تیر تفنگی کشته شد.

شاه اسماعیل با «علاءالدوله ذوالقدر» هم از در اتحاد درآمد و هدایایی نزد وی فرستاد و تحریکش کرد که در سرحدات قلمرو خویش بر قلاع عثمانی حمله برد و آذوقه و ذخیره‌ای را که سلطان سلیم در آن قلعه‌ها برای حمله دیگری به ایران فراهم آورده بود، غارت کند. علاءالدوله نیز به تحریک وی چنین کرد، ولی این کار سبب شد که سلطان سلیم‌خان با سپاه بسیار به دفع وی همت گماشت و در ماه ربیع‌الثانی سال ۹۲۱ هجری قوای ذوالقدر را در محل گووک‌سو درهم شکست. علاءالدوله در این جنگ کشته شد و سراسر متصرفاتش به دست سلطان سلیم‌خان افتاد.

در اواخر سال ۹۲۱ هجری بار دیگر شاه اسماعیل سفیرانی به نام کمال‌الدین حسین‌بیگ و بهرام آقا با هدایای گرانبها و نامه‌ای دوستانه به دربار استانبول

فرستاد و از سلطان سلیم خان درخواست صلح کرد. سلطان سفرای ایران را در روز سوم شوال آن سال به حضور پذیرفت، ولی آئین دست‌بوسی که نشان دوستی و محبت بود انجام نگرفت. روز دیگر نامه شاه اسماعیل را به شرح زیر در حضور سلطان خواندند:

آخرین نامه شاه اسماعیل به سلطان سلیم خان:

«حضرت سامی مرتبت عالی منقبت سلطنت پناه عدالت دستگاه، خورشید رفعت، جمشید رتبت، فریدون فر اسکندر در، دارای ممالک آرای، ناهید ارتفاع برجیس ارتفاع، افتخار اعظم السلاطین، اعتضاد افاحم الخواقین، رافع اعلام الملك والدين، حامی الاسلام والمسلمین، المنتشر مناشیر معدلته فی الآفاق، الظاهر تباشیر نصفته من افق الاستحقاق، المؤید من عند الملك الاله، غیاث-السطنة و المعدلة و الحسنه و الشوكة والاقبال، سلطان سلیم شاه، ایدالله میامن ملکه و سلطانه و ایده به کمال لطفه و احسانه. شرایف دعوات طیبات محبت آیات و لطایف تحیات زاکیات مودت سمات مقتبس از انوار «ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات» که طراوت ازهار و نضارت گلزارش صفا بخش خاطر ارباب صدق و صفا و روح افزای ضمیر اصحاب صداقت و ولا بود و نسیم دلگشای آن روح ارواح و مفتوح ابواب فتوح باشد، متحف و مهدی و مبلغ و مؤدی داشته منهای ضمیر منیر مهر تنویر آنکه بنا بر استحکام قواعد محبت و ولا و انتظام مودت و صفا که از مقتضیات آثار علاقه ابوت و بنوت و متممات اطوار رابطه فتوت و مروت است و در سوابق ایام باتم و احق تحقق آن از جانب حضرت ابوت مکان فردوس آشیان انارالله برهانه به نوعی منظور و مشهود بود که محسود سلاطین اقطار و مغبوط خواقین امصار گشته علی‌الدوام چنانچه مستدعای شیمه جلیه و مقتضای فطرت اصلیه این محب است بدفع و رفع ارباب زیغ و عدوان و قلع و قمع

اصحاب عصیان و طغیان اشتغال نمود، و به هیچ وجه از آنجانب امکان مخالفت و احتمال منازعت ملحوظ و متصور نبود. بلکه همیشه احیاء مراسم محبت موروثی صمیمی و اعلاء معالم صداقت یقینی قدیمی فیما بین اولاد امجاد سلطنت نژاد حضرت فردوس مکان نسبت این محب را از حضرت خلافت مرتبت ظهور می یافت، و اشعه لمعات نیز اختصاص و اتحاد در مجابی خواطر و مرایای ضمائر از ایشان می تافت.

«مکمون ضمیر و مکنون خاطر تصویر معانی آن بود که هرگاه در امور سلطنت و مهام مملکت به میامن معدلت و نصفت آن حضرت اتساق و انتظام باید تسدید این معانی و تشیید این مبانی به موجب فرموده محبته الآباء قرابة الابناء، به نوعی ثبوت و تحقق پذیرد که در وقایع ملکیه و ملیه و حوادث دینیه و دنیویه از جانبین وظایف موافقت امداد و لوازم موافقت اسعاد به ظهور رسد. فکیف که مظنه تعرض و مداخلت و تصور تعصب و مجادات. اما عجب از اعتقاد آن است که منشأ نشأه خلاف، غیر افساد ارباب فتنه و فساد و ایقاع اصحاب اغراض و عناد نبوده، از اقوایل کاذبه باطله و اباطیل لاطائله جمعی غرضناک بی باک آئینه خاطر بی عیب را که مطرح انوار غیب است، مکدر ساخته باشند، و ضمیر منیر را از انعکاس صور معانی صفا و وفاء ارثی و اتساقی پرداخته. و مع ذلک همچنان از جبلت کریمه و محبت قدیمه تعجب تام روی نمود که با وجود تأسیس آن قواعد مشیده الارکان و ترصیف آن مقاعد مستحکمة البنیان تأثیر اقوال و تغییر احوال تواند بود.

«بناءً علیه هر چند از اکناف اخبار توجه ایشان بدین بلاد آثار خلاف مقتضیات محبت و وداد می رسید، قطع رابطه اعتماد ننموده بسمع قبول مسموع نمی شد، و شاهد عدل این کلام صدق آنکه در آن هنگام چنانچه به مسامح علیه رسیده باشد، احضار عساکر اطراف نکرده بعد از تیقن آن اخبار با مخصوصی چند از ملازمان رکاب و معدودی از مردم حدود «دیار بکر» وقت - الضروره بصوب مقابله استقبال نمود، و حسب المقدور آنچه مرقوم صفایح

صحایف غیب بود بر لویح عالم شهادت بر تو انداخت. و چون استنشاق نسایم صلاح و استرواح رویح اصلاح حین معاودت از ریاض احوال ایشان نموده، همگی همت و جملگی نهمت به امنیت بلاد و فراغ عباد مصروف و منعطف بود. حمایت حدود اسلام مخزون خزینه نیت و مکنون گنجینه طویّت بود. مخالفت سلاطین دیندار موجب اختلال مبانی دین و ایمان و سبب جرأت و جسارت اهل کفر و عصیان می‌شود. هر آینه به مقتضای حقیقت مؤدای «من- سبقین الاخوان بالصلح فهو اسبق بدخول الجنة»، رعایة لحقوق الاخوة و وثوق المحبة باهداء آثار موافقت و اشعار شعاع مصادقت مسابقت نموده و مضمون سعادت رهنمون آیه کریمه «الصلح خیر» و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما ولا تتبع سبیل المفسدین» وجهه توجه و قدوة تنبیه ساخته سیادت و نقابت پناهی، افادت و افاضت دستگاہی، امیر نورالسیادة و نورالدین عبدالوهاب را جهت تأسیس اساس یگانگی و تغییر مخالفت و بیگانگی بدانصوب صواب مآب روانه گردانیده است، و ترصد آن بود که چون اصلاح کافه انام و مصالح آن اسلام را متضمن است، سیادت مآب مشارالیه را به زودی روانه ساخته اظهار خصایص اتحاد ذاتی علی الرسم السابق والوجه اللایق فرمایند، و اکنون مدتی از آن گذشته و اثری بر آن مترتب نگشته، به خاطر خطور نمود که چون در این اثنا بی‌قوف و شعور جانبین بعضی امراء حدود طرفین تجاوز نموده صورتی چند به فعل آورده که موهم تبلیغات محوله سیادت پناهی مرضی الصفاتست، همان که سبب تسویف و تعویق آن باشد. لهذا امارت مآبی رفعت نصابی کمال‌الدین حسین بیگ و عمده الاعاظم بهرام آغا را که از زمره خواص ارباب اخلاص این خاندانند، فرستاد و تفصیل حالات به تقریر وافی مشارالیهما که از حقایق آن کماهی آگاهی دارند و معتمد علیهماند محول شد که هنگام مجال مرفوع گردانند. یقین که مصالح عموم انام و انتظام منظم امور جمهور اهل اسلام را نصب‌العین ساخته فتح ابواب رخا و نشر اسباب ولانبعث و سایط و رسایل و تجویز آمد شد قوافل و رواحل خواهند

فرمود، والحق از ارسال رسل و ابلاغ مراسلات و بسط بساط مفاوضات و مکاتبات غیرملاحظه فراغ حال عموم برایا و جمعیت بال قاطبه رعایا بوده و نیست. چه وثوق به عنایت نامتناهی و اعتماد به کرم بی دریغ الهی زیاده از آن است که صورت دیگر متصور خاطر تواند شد. والدعا مخلص و مؤید و ختم بالصلوة علی محمد و آل محمد، به مقام تبریز».^(۹۳)

سلطان سلیم خان به این نامه نیز جوابی نداد و باز سفیران شاه را به زندان انداخت. پس از آن شاه اسماعیل نامه‌ای با دویست غلام و کنیز گرجی و ترکمان برای سلطان مصرالملك الاشرف قانصوغوری فرستاد، و بر ضد سلطان عثمانی با او متحد شد. در همان حال نیز سفیرانی به مجارستان و لهستان و صربستان روانه کرد و سلاطین این ممالک را به جنگ با سلطان عثمانی تشویق نمود.^(۹۴) از طرفی نیز باقی مانده صوفیان آناتولی را که در قلعه تورخال از توابع اماسیه گرد آمده بودند، تقویت کرد و ایشان در سال ۹۲۵ هجری به تحریک و دستگیری وی خروج کردند و در آناتولی به تاخت و تاز و غارت پرداختند و امیرالامرای «قرامان» را که به دفع آنان رفت، کشتند. ولی سرانجام از علی بیگ شهنسوار اوغلی وزیر عثمانی شکست خوردند و پراکنده شدند.

سلطان سلیم خان تا سال ۹۲۳ قسمتی از کردستان و گرجستان را هم با سراسر شام و مصر تسخیر کرد و آخرین خلیفه عباسی مصر المتوکل علی الله محمد هم، که در آن کشور به عنوان خلافت دلخوش بود، مقام خلافت را بدو سپرد. و چنانکه برخی از مورخان نوشته‌اند، سلیم از این تاریخ عنوان خلافت را هم بر عنوان سلطنت اضافه کرد.

سلطان سلیم خان در سال ۹۲۶، با آنکه بیمار بود، از قسطنطنیه بیرون آمد تا

به اردنه برود و مقدمات حمله دیگری را به خاک ایران فراهم سازد. ولی در راه درگذشت (هشتم شوال ۹۲۶) و به آرزوی شوم خود، که تسخیر سراسر ایران بود، نرسید.

شاه اسماعیل نیز در شب دوشنبه نوزدهم رجب سال ۹۳۰ هجری به مرض سل در محل صائن کدوکی، نزدیک شهر «سراب» آذربایجان، در سی و هشت سالگی وفات یافت.

۱۳. مآخذ مهم مقاله جنگ چالدران:

- ۱- احسن التواریخ، تألیف حسن روملو، چاپ کلکته در سال ۱۹۳۱ میلادی
- ۲- احسن التواریخ، تألیف محمد فریدبیگ، ترجمه فارسی میرزا عبدالباقی مستوفی اصفهانی، در سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ هجری، چاپ تهران.
- ۳- تاریخ الفی، از ملا احمد تقوی، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس، (Supp. 1326) از فهرست بلوشه.
- ۴- تاریخ جهان آراء، منسوب به ملا ابوبکر تهرانی، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران.
- ۵- تاریخ هشت بهشت، از حکیم‌الدین ادریس بدلیسی، نسخه خطی متعلق به آقای سعید نفیسی.
- ۶- حبیب‌السیر، تألیف غیاث‌الدین خواندمیر، چاپ تهران.
- ۷- خلاصة التواریخ، از قاضی احمد حسینی، معروف به میرمنشی قمی، نسخه خطی.
- ۸- دائرة المعارف اسلامی، چاپ «لیدن».
- ۹- روضة‌الصفاء، تألیف محمدبن خاوندشاه، معروف به میرخواند، چاپ تهران در سال ۱۲۷۴ هجری.
- ۱۰- روضة‌الصفویه، تألیف میرزایگ جنابدی، نسخه خطی.
- ۱۱- زبده‌التواریخ، تألیف ملاکمال پسر جلال‌الدین محمد منجم یزدی، صفحه خطی از آقای سعید نفیسی.

- ۱۲- عالم آرای شاه اسماعیل، نسخه خطی، متعلق به آقای وحیدالملک شبیانی
- ۱۳- عالم آرای عباسی، از اسکندربیگ منشی ترکمان، چاپ تهران در سال ۱۳۱۴ هجری.
- ۱۴- قصص الخاقانی، تألیف ولی قلی شاملو، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران.
- ۱۵- انقلاب الاسلام بین الخاص والعام، تألیف محمدعارف ارزرومی در سال ۱۳۰۷ هجری قمری در تهران. نسخه خطی کتابخانه ملی به نمره ۱۳۰۸ - منابع این کتاب نفیس که برای ناصرالدین شاه قاجار گرد آمده از این قرار است:
- تاج التواریخ، از خواجه سعدالدین.
- حقیقه التواریخ، از اسماعیل بیگ توقیعی.
- مشاهیرالنساء، از ذهبی افتدی.
- تاریخ جهان‌نما، از مصطفی افندی معروف به کاتب چلبی.
- مصباح‌الसार، از دکتر ابراهیم افندی.
- ۱۶- منشآت السلاطین، تألیف احمد فریدون توقیعی، معروف به فریدون بیگ، چاپ استانبول، در سال ۱۲۷۴ هجری.
- ۱۷- منشآت فارسی و ترکی، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس. به نمره (Aneien fonds 78) از فهرست بلوشه.
- ۱۸- تاریخ ادبیات ایران، از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر. تألیف پروفیسور ادوارد براون انگلیسی.
- ۱۹- تاریخ کشیشان کرمیت در ایران، چاپ لندن، به زبان انگلیسی، در سال ۱۹۳۹.
- ۲۰- تاریخ شاه اسماعیل اول، به زبان انگلیسی، تألیف غلام سرور، چاپ علیگر.
- ۲۱- تاریخ امپراطوری عثمانی، تألیف هامر، ترجمه فرانسه از مسیو دوشه (Dochez) در سال‌های ۱۸۴۰/۴۲.
- ۲۲- تاریخ ترکیه، تألیف کلنل لاموش، چاپ پاریس در سال ۱۹۳۴ به زبان فرانسه.
- ۲۳- تاریخ جنگ‌های ایران و عثمانی، از مینادوی (Minadoi)، ترجمه انگلیسی آن از هارتول، چاپ لندن در ۱۵۹۵.

۲۴- صحائف الاخبار، تألیف منجم‌باشی، چاپ استامبول.

۲۵- تاریخ لاویس و رامبو، به زبان فرانسه، چاپ پاریس.

یادداشت‌ها

۱. فرح یمار پسر امیر خلیل‌الله، پسر سلطان ابراهیم، پسر سلطان محمد، پسر کیقباد، پسر فرخ‌زاد نواده ابوالمظفر منوچهر به خاقان.
۲. در محل طبرسران نزدیک قلعه دربند.
۳. رجوع کنید به منشآت السلاطین احمد فریدون بیگ توفیقی چاپ استانبول، جلد اول، صفحات ۳۰۹ تا ۳۱۲.
۴. اشاره به تاج دوازده ترک و سرخ قزلباش است. برای اطلاع یافتن از جزئیات تاج قزلباش رجوع کنید به جلد اول «زندگانی شاه عباس اول»، تألیف نویسنده این مقاله، صفحات ۲۱۳ تا ۲۱۶.
۵. منشآت فریدون بیگ، جلد اول، صفحات ۳۵۱ تا ۳۵۳.
۶. مقصود باریک بیگ پرناک است که در عراق عرب حکومت می‌کرد و دولتش در سال ۹۱۴ هجری قمری به دست شاه اسماعیل اول منقرض گردید.
۷. منظور سلطان چرکسی مصر الملک‌الاشرف فانصو غوری، از سلسله ممالیک برجی است، که دولتش چندی بعد در سال ۹۲۲ هجری به دست سلطان سلیم‌خان اول منقرض شد.
۸. منشآت السلاطین فریدون بیگ، جلد اول صفحات ۳۵۳ و ۳۵۴.
۹. از کتاب انقلاب الاسلام بین‌الخاص والعام، نسخه خطی کتابخانه ملی، صفحات ۶۲ تا ۶۷.
۱۰. متن جواب شاه اسماعیل به دست نیامد.
۱۱. منشآت السلاطین جلد اول صفحات ۳۴۵ و ۳۴۶.
۱۲. علاءالدوله ذوالقدر پسر ناصرالدین محمد ذوالقدر، در قسمتی از نواحی شرقی آسیای صغیر و حوزه‌علیای رود فرات، در ولایات مرعش و البستان و خرپوت و آمد و اورنه و غیره حکومت موروثی مستقل داشت. طوائف ذوالقدر در حدود هشتاد هزار خانوار بودند. علاءالدوله در سال ۹۲۱ هجری در جنگی که با سلطان سلیم‌خان اول سلطان عثمانی، پسر و جانشین سلطان بایزید خان کرد، کشته شد و با مرگ او دوران حکمرانی خاندان ذوالقدر، که از حدود سال ۷۴۰ هجری قمری آغاز شده بود، به پایان رسید.

۱۳. چنین است در منشآت السلاطین، ولی ظاهراً نخربورئی غلط و درست خرناپوت یا خرپوت باشد که نام کهن تر آن حص زیاد بوده است، و عبارت باید چنین باشد: ... دریورت خرپوت [نزول] واقع شد.

۱۴. منشآت السلاطین، جلد اول، صفحات ۳۴۶ و ۳۴۷.

۱۵. برای اطلاع یافتن از علل اساسی و حوادث و نتایج این جنگ رجوع کنید به مقاله داستان یک باده-گساری در کاسه سر دشمن، از نویسنده این سطور در شماره ۴ دوره چهارم مجله سخن چاپ تهران

۱۶. از کتاب حقیقه التواریخ تألیف، اسماعیل بیات توفیعی نقل از انقلاب الاسلام ص ۹۸-۱۰۰.

۱۷. ولایت تکه یا تکه ایلی در ساحل جنوب غربی آسیای صغیر، اماسیه در شمال و طرابوزان در شمال شرقی آن سرزمین است. (رجوع شود به نقشه ضمیمه این مقاله)

۱۸. در صفحات بعد از این سپاه و تشکیلات آن به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۱۹. Demotica

۲۰. حسن روملو در احسن التواریخ در این باره می نویسد: « ... پس از مرگ سلطان بایزیدخان پسرش سلطان احمد در آنادولی (آناتولی) خطبه به نام خود خواند. سلطان سلیم از زبان پاشایان درگاه مکاتبات نوشته، مضمون آنکه هرگاه آن حضرت با مردم اندک خود را به اسلامبول رساند، این بندگان کمخدمت بر میان جان بسته سلطان سلیم را گرفته شما را پادشاه می سازیم. آن ساده لوح به این فریفته شده سلطان مراد پسر خود را در میان لشکر گذاشته خود با پانصد سوار متوجه اسلامبول گردید و سلطان سلیم با جمعی کثیر وی را استقبال نموده به قتل آورد ...» احسن التواریخ، چاپ کلکته، صفحه ۱۳۶.

سلطان سلیم خان و سلطان احمد در محل ینی شهر، نزدیک استانبول، با هم روبرو شدند (۱۷ صفر ۱۹۱ هجری قمری) و سلطان احمد گرفتار شد. نوشته اند پیش از آنکه کشته شود انگشتری خود را برای سلطان سلیم فرستاد و خواهش کرد آن را به یادگار بپذیرد و اگر هدیه ناقابلی است برو خرده نگیرد.

۲۱. قورقود نیز پیش از آنکه بمیرد اشعار تأثرانگیزی در بی گناهی خود سروده سلیم را به سنگدلی ملامت کرده بود. سلطان سلیم پس از خواندن اشعار او گریست و پانزده تن از ترکمانان را که به برادرش خیانت کرده و او را به وی تسلیم نموده بودند کشت.

۲۲. شاه اسماعیل حکومت قسمتی از فارس را به سلطان مراد سپرد، ولی او پیش از آنکه به فارس رسد در اصفهان درگذشت، و جسدش را بیرون دروازه توقچی پهلوی مزار شیخ علی سهل اصفهانی به خاک سپردند.

۲۳. حسن خلیفه پدر این مرد در زمان شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل از مریدان وی بود و از جانب شیخ برای دعوت مردم عثمانی به مذهب شیعه به ولایت تکه ایلی فرستاده شده بود.

۲۴. هنگامی که سلطان مراد در ایران بود سفیرانی با هدایای گوناگون و نامه‌ای از طرف سلطان سلیم دربار ایران آمدند و چنان که مرسوم بود او را از مرگ سلطان بایزیدخان و جلوس سلطان سلیم آگاه کردند و تسلیم سلطان مراد را خواستار شدند ولی شاه اسماعیل به سلطان مراد فرمان داد که سفیران عم خود را بکشد.

۲۵. Feroce

۲۶. Foscolo

۲۷. دیوان اشعار فارسی سلطان سلیم را دکتر پاول هورن به دستور امپراطور آلمان در سال ۱۹۰۴ میلادی چاپ کرده است.

۲۸. نقل از تاریخ ادوارد براون، جلد چهارم، ترجمه مرحوم رشید یاسمی، صفحه ۵۸.

۲۹. به روایت دیگر علما چند تن از میان خود برگزیده به آناتولی فرستادند و در احوال صوفیان و شیعیان و عقاید ایشان تحقیق کردند و بعد فتوی به قتل شیعیان دادند. نقل از کتاب انقلاب الاسلام، نسخه خطی کتابخانه ملی، صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸.

۳۰. سنجق در زبان ترکی به معنی علم ولوا و بیرق است. حکام صاحب نشان و علم را نیز بدین نام می خواندند و کم‌کم بر حکومت نشین و ولایت نیز اطلاق شد.

۳۱. Janissaire

۳۲. بنی چری را در لغت عرب انکشاری گفته‌اند.

۳۳. Rhodes

۳۴. غربا سوارانی بودند که از کشورهای عیسوی مطیع دولت عثمانی گرفته می شدند و بیشتر از صربستان و مجارستان و بلغارستان بودند.

۳۵. در نامه «والد» نوشته شده ولی ظاهراً «عم» صحیح است. زیرا که شیبک خان عم عبیدخان بوده است نه پدر او.

۳۶. برای تمام این نامه رجوع شود به منشآت السلاطین فریدون بیگ، چاپ استانبول در سال ۱۲۷۴ هجری قمری، جلد اول، صفحات ۳۷۴-۳۷۷.

عبیدخان در جوابی که به این نامه در اواخر ماه جمادی‌الثانی آن سال نگاشت و توسط خورشید بهادر از سرداران ازبک برای سلطان سلیم‌خان فرستاد، نوشت که دفع و رفع «زنادقه اوباش و ملاحده قزلباش» را از «واجبات دینیّه و فرائض عینیّه» می‌داند و پس از وصول نامه سلطان با «جمیع میرزایان و خان و سلطان و بهادران و اغلان نژادان و امراء الوس و امراء تومان و زعماء جیوش و مرزبانان و جمله طایعان و تابعان ازبکیت و جغتای دودمان چنگیزخان» مشورت کرده و در صدد لشکر آرایی و اتفاق بر تصمیم ازاله آن گروه مکروه منغلبه و فرق ضاله رفضه» هستند. برای اصل نامه رجوع شود به منشآت السلاطین، صفحات ۳۷۷ تا ۳۷۹ از جلد اول.

۳۷. این نامه را تاج زاده جعفر چلبی قاضی عسکر عثمانی انشاء کرده بود. منشآت السلاطین صفحات ۳۷۹ تا ۳۸۱.

۳۸. Aspre

۳۹. در روز هفتم ربیع‌الاول ۹۲۰ هجری قمری.

۴۰. حسن روملو در احسن‌التواریخ می‌نویسد: «علاء الدوله مدار خود را بر مکر و تزویر نهاده بود. هر بار که رسولان سلطان روم به نزد وی می‌آمدند، او جمعی از ملازمان خود را رخوت مصریان می‌پوشانید و به مجلس آورده می‌گفت که ایشان ایلچیان مصرند و تحف بسیار آورده‌اند و در نزد درسولان روم می‌فرمود که ایشان را ایدای بسیار می‌کردند، و به ایلچیان روم می‌گفت که تابع سلطان رومم و از مصریان بیزارم، و برسولان سلطان مصر نیز بر همین منوال سلوک می‌کرد و از طرفین زر بسیار می‌گرفت، و دایم می‌گفت دو مرغ دارم، یکی بیضه طلا می‌کند و یکی بیضه نقره، که مدعی سلطان روم و مصر باشد.»

۴۱. روز هشتم جمادی‌الاول ۹۲۰ هجری قمری

۴۲. برخی از مورخان عدد شتران اردوی عثمانی را شصت هزار نوشته‌اند.

۴۳. این نامه را مولانا مرشد عجم انشاء کرده بود.

۴۴. متن این نامه به دست نیامد.

۴۵. سلطان سلیم‌خان در اواخر ماه صفر ۹۲۰ از محل ازنیق نامه‌ای به محمدبیگ نوشته ازو خواسته بود که با وی متحد گردد و در آن هنگام که وی به ایران لشکر کشید از یاری دریغ نکند... رجوع کنید به منشآت السلاطین فریدون بیگ، جلد اول، صفحه ۳۸۱.

۴۶. منشآت السلاطین، جلد اول، صفحه ۳۸۳، انقلاب الاسلام، صفحات ۱۶۱ و ۱۶۲.
۴۷. کتاب انقلاب الاسلام، نسخه خطی. کتابخانه ملی، صفحات ۱۶۳ تا ۱۶۶. منشآت السلاطین، جلد اول، صفحات ۳۸۳ - ۳۸۴.
۴۸. منشآت السلاطین، جلد اول، صفحات ۳۸۴-۳۸۵.
۴۹. برای اصل ترکی نامه رجوع کنید به منشآت السلاطین، جلد اول، صفحات ۳۸۵-۳۸۶.
۵۰. مؤلف عالم آرای عباسی می نویسد که چون نام سلطان سلیم خان به شاه اسماعیل رسید و از لشکرکشی سلطان عثمانی به ایران آگاه شد، از اصفهان به اطراف همدان آمد و: «... بی آنکه خیال محاربه و نزاع رومیان در خاطر انور داشته باشد از آمدن نابهنگام او (سلطان سلیم) آگاه گشته از غایت حمیت مقید به جمعیت لشکر منصور ممالک ایران نشده با معدودی که در ظل لوای فلکفرسا حاضر بودند، به مقابله اعداء شتافته روز چهارشنبه دوم رجب ... در صحرای چالدران از اعمال خوی با بیست هزار کس در برابر آن لشکر نامحصور صف قتال آراست ...» - عالم آرا، چاپ تهران، صفحه ۳۱.
۵۱. دشت چالدران در شمال غربی شهر خوی و در بیست فرسنگی شهر تبریز و از توابع ولایت چخور سعد (ارمنستان) بوده است. وضع طبیعی آن مستطیل و سرایشیب و میل آن از شمال غربی به جنوب شرقی است. چون قسمت وسط این دشت بلندتر از اطراف است، رود قره‌اینه از یکسوی آن رو به شمال جاری می شود و به رود ماکو می ریزد و رود زیوه از شمال به جنوب به آق‌چای می پیوندد. مساحت دشت چالدران در حدود ۷۵۰ کیلومتر مربع است.
۵۲. حسن روملو در احسن التواریخ عدد سپاهیان ترک را دویست هزار و خواندمیر در ... و دوازده هزار نوشته‌اند.
۵۳. مورخان ترک معتقدند که از ۱۵۰۰۰۰ سرباز ایرانی قریب دو سوم سوار و بقیه پیاده بوده‌اند.
۵۴. رجوع کنید به تاریخ عالم آرای عباسی، چاپ تهران، صفحه ۳۱.
- حسن روملو در احسن التواریخ در این باره چنین نوشته است: ... خان محمد استاجلو و نورعلی خلیفه روملو و بعضی از مردمان، که از اطوار رومیان باخبر بودند، عرض نمودند که قبل از آنکه مخالفان خود را حراست نمایند، بر بالای چالدران بر سر ایشان رویم و مهم آن ناتمام را به اتمام رسانیم، و دورمش خان شاملو این سخن را رد کرده به خان محمد گفت که کدخدایی تو در دریابکر می گذرد، و معروض داشت که ما مکث می کنیم تا وقتی که آنچه مقدور ایشان است از

قوت بفعل آورند در محافظت خویش، بعد از آن قدم در میدان کارزار گذاشته دمار از لشکر ایشان برآوریم. خاقان سکندرشان سخن دور مش خان را قبول نمود. چاپ کلکته، صفحه ۱۴۵.

۵۵. Nikobi

۵۶. Boli

۵۷. مؤلف عالم آرای عباسی می نویسد که خان محمد استاجلو، حکمران درباربکر نیز، با این دسته بود.

۵۸. عالم آرای عباسی، صفحه ۳۲. و تاریخ جهان آراء، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران.

۵۹. بیشتر مورخان ترک نوشته اند که شاه اسماعیل با ده هزار سوار زره پوش حمله کرد. ولی چون می دانیم مجموع سواران سپاه ایران از بیست هزار بیشتر نبوده قطعاً این عدد درست نیست.

۶۰. بسیاری از مورخان ترک نوشته اند که حمله شاه به قدری شدید و دلیرانه بود که اسبان سواری او از شدت حمله های پیاپی یا می ترکیدند و یا از حرکت باز می ماندند. به طوری که در جنگ چالدران هفت مرتبه اسب خود را عوض کرد و با آنکه در هر حمله گرفتار هزار گونه آسب می شد، باز از حمله و کشتار رو نمی تابید. «نقل از کتاب انقلاب الاسلام بین الخاص والعام، نسخه خطی کتابخانه ملی، ص ۱۹۶».

۶۱. عالم آرا، صفحه ۳۲. احسن التواریخ، چاپ کلکته، صفحه ۱۴۸.

۶۲. احسن التواریخ، صفحه ۱۴۶.

۶۳. حبیب السیر، چاپ تهران. مورخان ایران همگی نوشته اند که شاه اسماعیل مالموج اوغلی را در آغاز کارزار از پای درآورد. در انقلاب الاسلام نیز آمده است که شاه میخال اوغلی فرمانده چرخچیان را دو نیمه کرد.

۶۴. شاه اسماعیل بعدها به پاس این خدمت قریه سیس از قراء اروتق را که در شش فرسنگی تبریز است، به خضر آقا بخشید.

۶۵. در کتاب انقلاب الاسلام آمده است که سلطان سلیم میرزا سلطانعلی را به پاس نمکشناسی و شاهدوستی وی بخشید و انعام و خلعت داد و مرخص کرد. ولی دزدان در راه خوی و مرند او را گرفتند و برای ربودن پول و اسب و لباس کشتند. صفحه ۱۹۸.

۶۶. یکی از سرداران قزلباش به نام خلیل سلطان ذوالقدر حکمران فارس در نبرد چالدران خیانت کرد و در جنگ شرکت نمود، و هرچه شاه پیغام فرستاد که زودتر با سواران فارس وارد معرکه گردد، نشیند و عاقبت نیز به فارس گریخت. به همین سبب شاه اسماعیل پس از جنگ چالدران یکی از قورچیان قزلباش به نام کورسلیمان را به کشتن او مأمور ساخت. کور سلیمان وقتی به شیراز رسید

که خلیل سلطان با جمعی از دوستان و نزدیکان خویش مجلس بزمی آراسته بود. پس آهسته به گوش او گفت که به امر شاه باید به ضرب دوازده چوب ترا تنبیه کنم و باز گردم و انجام دادن این امر در این مجلس شایسته نیست. خان ذوالقدر فریب خورده و با او تنها به خلوت رفت. در آنجا کور سلیمان فرمانی را که درباره کشتن وی داشت نشان داد و بی‌درنگ سرش را برید و بازگشت؛ احسن التواریخ، صفحه ۱۵۲، روضه‌الصفویه، نسخه خطی.

۶۷. به نقل از کتاب انقلاب الاسلام، نسخه خطی کتابخانه ملی، صفحه ۲۰۳.

Moree ۶۸

Silistrie ۶۹

Prizrend ۷۰

Nigde ۷۱

۷۲. نقل از کتاب انقلاب الاسلام، نسخه خطی کتابخانه ملی، صفحه ۲۰۳.

۷۳. منجم باشی در صحائف الاخبار می‌نویسد که ایرانیان زنان خود را همراه خود به جنگ می‌بردند. باوجود ایشان در میدان نبرد مایه تحریک غیرت و حمیت سربازان شود.

Sagredo ۷۴

۷۵. تاجلی خانم زن شاه اسماعیل بوده نه معشوقه او، و چند تن از مورخان ایران، مانند مؤلف تاریخ عالم‌آرای شاه اسماعیل و میرمنشی قمی، نویسنده خلاصه‌التواریخ صریحاً او را زن شاه خوانده‌اند. میرمنشی می‌نویسد که «پس از مرگ شاه اسماعیل کپک سلطان استاجلو و دیو سلطان روملو که دو پیر سالخورده معرکه دیده بودند، با قاضی حسن که وزیر بود ... به استصواب تاجلو خانم ... شاه طهماسب را ... به پادشاهی نشانند...»

۷۶. مؤلف کتاب انقلاب الاسلام از قول نویسندگان ترک می‌نویسد که طاق گوشواره تاجلی خانم را شبی شاه اسماعیل در حال مستی با دو انگشت فشرد و شکسته بود. «صفحه ۲۰۱ از نسخه خطی کتابخانه ملی».

۷۷. در تاریخ جنگ چالدران، تألیف مقبل بیگ نیز آمده است که «شاه اسماعیل چون پس از شکست چالدران به تبریز آمد، چند ساعتی در آنجا توقف کرد و برای آنکه اندوه شکست را فراموش کند به شرابخواری پرداخت و در مستی گوشواره گرانهای زن خود تاجلی خانم را خرد کرد. زیرا از تماشای این جواهر گرانها به‌خاطر می‌آورد که زن زیبای خویش را در دست دشمن رها کرده و تنها گریخته است! سلطان سلیم خان همین که پس از فتح چالدران به تبریز آمد خرده‌های این

- گوشواره را به چنگ آورد و دستور داد تا آنها را به یادگار آن فتح در قبضه خنجرش بنشانند. ولی ظاهراً روایت اول به حقیقت نزدیک‌تر است.
۷۸. یک نسخه ازین کتاب نفیس در کتابخانه آقای وحیدالملک شبیانی موجود است.
۷۹. تاریخ جهان آراء، منسوب به ملا ابوبکر تهرانی، متعلق به کتابخانه ملی، نسخه خطی.
۸۰. منشآت السلاطین، جلد اول، صفحه ۳۹۱.
۸۱. منشآت السلاطین، جلد اول، صفحات ۳۸۶ تا ۳۹۱.
۸۲. از حقیقه‌التواریخ، به نقل از کتاب انقلاب الاسلام، صفحه ۲۱۱.
۸۳. مقصود امیر مظفرالدین جهان‌شاه قراقویونلوست که از ۸۴۱ تا ۹۷۲ هجری در آذربایجان و قسمتی از ایران سلطنت کرد.
۸۴. مقصود اوزون حسن ترکمان بایندری، امیر آق قویونلوست که از سال ۸۵۷ در دیار بکر و قسمتی از ارمنستان حکومت می‌کرد و از سال ۸۷۲، با برانداختن سلسله قراقویونلو، بر آذربایجان و عراق عرب و قسمت بزرگی از مغرب و جنوب ایران نیز دست یافت، و شهر تبریز از سال ۸۷۶ پایتخت وی بود و تا سال ۸۸۲ پادشاهی کرد.
۸۵. مورخان ترک نوشته‌اند که این دو مسجد را به فرمان شاه اسماعیل ویران کرده بودند، زیرا بر کتیبه‌ها و کاشی‌های هردو اسامی عشره مبشره نوشته شده بود و اختصاص به پیروان مذهب تسنن داشت.
۸۶. انقلاب الاسلام، صفحات ۲۱۶ و ۲۱۷.
۸۷. انقلاب الاسلام، صفحات ۲۱۸ و ۲۱۹.
۸۸. عده هنرمندان و صنعتگرانی را که سلطان سلیم به استانبول فرستاد به اختلاف از چهل تا هزار تن نوشته‌اند.
۸۹. بدیع‌الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزا بایقرا، نواده تیمور، حکمران بلخ هم، که از سال ۹۱۴ هجری به سبب حمله شبیان خان ازبک خراسان، به دربار شاه اسماعیل پناه آورده بود، با این دسته به استانبول رفت.
۹۰. سلیم در این تاریخ هنوز بهروزه خانم را به شوهر نداده بود.
۹۱. مثل تاریخ جهان آراء، منسوب به ملا ابوبکر تهرانی، نسخه خطی کتابخانه ملی، و تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل، نسخه خطی متعلق به کتابخانه آقای وحیدالملک شبیانی.

۹۲. نقل از انقلاب الاسلام، صفحات ۲۶۳ و ۲۶۴ - اشاره جعفر چلبی به داستان هارون الرشید و قتل جعفر برمکی هم این روایت را تأیید می‌کند. زیرا که هارون الرشید نیز جعفر را به چنین گناهی هلاک کرده بود.

۹۳. منشآت السلاطین، جلد اول، صفحات ۴۱۳ و ۴۱۴.

۹۴. رجوع کنید به کتاب روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، تألیف نویسنده این مقاله چاپ تهران، سال ۱۳۱۶.